

خيامها

نشریه‌ی هیات‌ها و مجالس حسینی

شماره‌ی نهم / شوال ۱۴۴۳ / آذر ۱۳۸۳ / ۲۵۰ تومان

۹

KHEIMEH



گزارش تصویری شبهای قدر



نوش مجل آسان قدر را قدر دانستند

هوگابو آمریکا، هوگابو اسرائیل

سپهر

کیمه

نشریه‌ی هیات‌عالی‌مجالس حسینی
KHEIMEH

شماره‌ی نهم / شوال ۱۴۲۴ / آذر ۱۳۸۲ / ۲۵ تومانی

مطالب ارسالی را با خط خوانا و بر روی یک طرف کاغذ بنویسید
مطالب ارسالی، در صورت لزوم خلاصه و بازنویسی می‌شود
برای درج آگهی، با نشریه تماس حاصل فرمایید
نشانی: قم، صندوق پستی ۳۷۱۸۵/۳۴۹
تلفن و دورنگار: ۰۲۵۱۰۷۷۵۱۲۲۴
www.kheimeh.org

- صلوات / ۲
- پذیرایی / ۲
- زمینه / گلستانی بر ساحل دریا / ۳
- پذیرایی / مداح بشو تا به نوایی برسی / ۴
- میاندار / ورزش شخص بسته به همت اوست / ۵
- اطلاعیه / ۷
- پذیرایی / اسب حضرت عباس... / ۷
- تکیه / ۸
- روضه / غریت / ۱۱
- زمینیه / اهرسهای عاشقی / ۱۲
- زمینیه / خودم از یک مداح معروف شنیدم / ۱۲
- کوچه / ایات محبان العباس... / ۱۴
- منبر / محفل عز / ۱۵
- حدیث باب عشق / ابرشانی عشق و اینبه گردانی عطف / ۱۶
- حدیث باب عشق / شما نیز همراه من... / ۱۷
- تا کربلا / ۱۸
- خیمه / دانشجو / مسابقه / ۱۹
- تا کربلا / شهید باصر / ۱۹
- زمینه / شعر ایینی، شاعر ایینی / ۲۱
- کوچه / کفت و گوی اختصاصی با احمد حنیف / ۲۲
- خیمه / کودک / ۲۴
- خیمه / نوجوان / ۲۶
- علم و کتله / در کنار مسجد هیات زدن معنا ندارد / ۲۸
- زمینه / خورشید ری / ۲۹
- زمزمه / ۳۲
- علم و کتله / مجاوران حرم حسینی زائران حرم رضوی / ۳۴
- بحر طویل / مرد خدا / ۳۶
- آداب / ایاتها باید تدریجی بیندیشند... / ۳۷
- پیر غلام / حاج محمد باقر کوثر مدار / ۳۸
- از پنجره نگاه شما / یک منبر نیم ساعته... / ۴۱
- پذیرایی / نشانه‌های خلوص در مداحی امروز / ۴۱
- خیمه / دانشجو / ایاتهای دانشجویی باید... / ۴۲
- پذیرایی / حکایت آن روزها / ۴۲
- علم و کتله / سریال امام حسین (ع) / ۴۳
- از پنجره نگاه شما / ارد در دل / ۴۴
- حاج آقا دعا بفرمائید / ۴۵
- نامه های رسیده / ۴۶
- نمایندگیهای پختن نشریه / ۴۶
- یست جواب قبول / ۴۷

- صاحب امتیاز: محمدرضا زائری
- مدیر مسؤول / مرتضی وافی
- سردبیر / مهدی توکلیان
- مدیر هنری / محمدامین محمدرضوی
- دبیر سرویس مقالات / سید غلامرضا حسینی
- دبیر سرویس ادبیات و هنر / امین / سید مهدی حسینی
- دبیر سرویس خبرگزاری (علیو کتله) / محمداکرم انطمنیان
- دبیر سرویس خیمه نوجوان / علی مهر
- دبیر سرویس خیمه باتوان (زمینیه) / فاطمه ایزدی
- امور رایانه / مجاهدزادی چشتیندی نیا
- امور مالی / رضا حبیبی
- امور چاپ / مهندس یاسر دبیایی
- دیگر همکاران / سید محمد بابایی، سید جواد شرافت، سید مهدی میرداماد، زهرا قرقاش، مهدی میرزایی، مسعود مینایی
- چاپ / رسالت
- شمارگان / ۲۰۰۰ نسخه
- طراحی / نواریه حمید جمعی
- مکتب روی جلد کام

● جامعه‌ی مدّاح ایرانی، شعرهای خوب را بخواند. چون سبک مدّاحی - ویژه مدّاحی سنتی - مانند حرف زدن با مردم است.

اینها را چه کسی نمی‌فهمید؟ واز مردم معمولی ما کیست که کسی یک شعر فصیح قوی را بخواند ولو نفهمد؟ من یک وقتی می‌دیدم که مردم، این شعرهای معروف حمله‌ی حیدری را که سابق درویش، پرده می‌زدند- اگر چه مضمون‌هایش پایین است، اما شعرها بسیار قوی و استوار است - می‌فهمند.

سماواتیان محو و حیران همه سر انگشت حیرت به دندان همه که با رب چه زور و چه بازوست این فلک را مگر هم ترازوست این

این شعرها که در کتاب حمله‌ی حیدری و متعلق به ملایمناعلی معروف کرمانی است، از لحاظ مضمون پایین است؛ اما از لحاظ شعر، نقص ندارد. پس اگر مدّاح شعر قوی و خوب را بخواند و با مردم حرف بزند، در طول مدّتی - مثلاً ده سال که از آن بگذرد- سطح ادبیات عمومی مردم بالا می‌رود و چون شما همه جا می‌روید و زن و مرد و روستایی و شهری پای صحبت شما می‌نشینند، گوش‌ها به شعر درست و سخن فارسی درست عادت می‌کند و جامعه‌ی مدّاح می‌تواند در این زمینه بزرگترین خدمت را بکند.

● سرتودکان و ستایشگران (سخنان رهبر فرزانه‌ی انقلاب در دیدار با مادحان اهل بیت) صفحه ۲-۳



شعر و مدح مطلوب
● برای اینکه آسمان، شعر خوب بگوید اخلاص، کافی نیست. شعر شی علم است، یک فن است، یک دانش است و خود شعر، یک هنر است. اما دانش هم دارد و مثل دیگر دانشها اندازه دارد، متر دارد و مثل بقیه‌ی چیزها اهل فن می‌توانند درجه‌ی آن را مشخص کنند، جست و جو کنند و بهترین را بیابند و بخوانند. کسی که شعر متوسطی گفته، اگر با اخلاص هم گفته، آن را بین خودش و خدایکند دارد. شعر متوسط اصلاً نخوانید، شعر پایین و غلط را اصلاً نخوانید.

● جامعه‌ی مدّاح ایرانی، شعرهای خوب را بخواند. چون سبک مدّاحی - ویژه مدّاحی سنتی - مانند حرف زدن با مردم است. من مدّاحان قدیمی را دیده بودم که وقتی شعر می‌خواندند، گویا با مردم حرف می‌زدند و تک تک افرادی که آنجا نشسته بودند، می‌فهمیدند. شعر مصیبت هم همین طور بود. مثل:

ای حرم کعبه ات ز حلقه بگوشان
وی دل‌نای تو زبان خموشان
با تو که گفت از حسین چشم بیوشان

دزد بی‌انصاف

دزدی به خاله‌ی روضه خوانی وارد شد و اثاثیه‌ی او را جمع کرد وقتی خواست آن را از زمین بردارد، گفت: «یا علی!»
روضه خوان از صدای او بیدار شد و دست دزد را گرفته و گفت: «هرچه که من در مدت عمر خویش با «یا حسین» جمع کردم، تو می‌خواهی با یک «یا علی» گفتن همه را برداری؟ این بی‌انصافی نیست؟!»



سخنرانی طولانی

شخصی مدت زیادی در مجلسی سخنرانی کرد. در خاتمه گفت: «معذرت می‌خواهم که طول کشید، چون ساعت با خود نداشتم!» یک نفر از ته سالن فریاد زد: «اولی پشت سرت تقویم که آویزان بود!»



اگر نخوانم صد تومان!

از بد صدایی پرسیدند: هفتای چند مجلسی داری؟
گفت: با وعده هجی، بی وعده همه جا!
گفتند: هر مجلسی چند می‌گیری؟
گفت: اگر بخوانم پنج تومان و اگر نخوانم صد تومان!

چاپلوسی

در منزل حاکمی روضه خوانی بود. یکی از چاپلوسان و متعلقان، وارد شد و بی پروا پشت به منبر نموده، در مقابل حاکم زانو به زمین زد. حاکم به او فهماند که پشتش به منبر است؛ ولی او با صدای بلند گفت: «منبر ما و قبله‌ی ما حضرت اشرف هستند!» ناگهان خبر رسید که حاکم، عزل شده است. آن مرد فوراً رو به منبر گرداند و پشت به حاکم کرد و گفت: «پشت کردن به منبر سید الشهداء معصیت و بی ادبی است.»



بیت‌خشی اول

گلستانی در ساحل دریا



تشیع، آیین محبت

چه خوب است سر فصل این نوشتار را به نیک سخن مقام معظم رهبری زیور دهیم:

«بحمد الله، جان مردم و وجودشان به عشق و محبت اهل بیت (ع) آمیخته است و برای شما یلبان گلزار اهل بیت (ع) این فرصت هست که عواطف و احساسات مردم را سیراب کنید.

از مذاخی باید برای پراکتدن بهترین معارف اسلامی در باب اهل بیت (ع) استفاده کنید. این محبت که مردم دارند بایستی در خواندن شما و گفتن شما، عمیق و ریشه دار و تند و آتشین و پر افروخته بشود. تشیع، آیین محبت است.

خصوصیت محبت، خصوصیت تشیع است. کمتر مکتبی و مسلکی و دین و آیین و طریقه‌ای را مثل تشیع پیدا می‌کنید که این قدر با محبت سروکار داشته باشد و علت اینکه فکر تشیع تا امروز با وجود آن همه مخالفتی که با آن شده است، باقی مانده این است که ریشه در زلال محبت دارد. تشیع، دین توکی و تبری است. آیین دوست داشتن و دشمن داشتن است و عاطفه در آن با فکر، هماهنگ و هم دوش است و اینها خیلی مهم است.

محبت، اصل سحرآمیز عجیبی است. اگر محبت در تشیع نبود، این دشمنی‌های عجیبی که تا کنون با شیعه شده، باید آن را از بین می‌برد. همین محبت شما و محبت این مردم به حسین بن علی - علیه السلام - ضامن حیات و بقای اسلام است و این معنای همان فرمایش امام (ره) است که می‌فرمودند: «عاشورا، اسلام را نگه داشت». ایام قاطعه هم همین طور است، ولادت پیغمبر (ص) هم همین طور است. شما باید با استفاده از این هنر، این محبت را در میان مردم عمق بخشید. تر و تازه نگه دارید و پر افروخته کنید.»

گلستانی در ساحل دریا

به یادها می‌آورم که «جامعه‌ی ستایشگران آل محمد (ص)» - یعنی جامعه‌ای که بر مبانی و اصول تعلیم خاندان رسالت تشکیل یافته است - نیز اوصاف و نشانه‌هایی دارد، که بدون آن اوصاف و نشانه‌ها، نمی‌توان این آیین مقدس را «جامعه‌ی ولایی» نامید. اوصاف و نشانه‌های این «جامعه‌ی ولایی» یا به تعبیر این حقیر، «نهاد خادمان ولایی» چند چیز است، که بارزترین همه‌ی آنها، بنا بر استناد به آیات قرآن کریم و روایات پیامبر اکرم (ص) و تعلیم اوصیاء (ع) - که شرح و تفسیر راستین آیات اسمائند - سه چیز است:

۱- ایمان ۲- اخلاص ۳- محبت

اکنون چند سالی است که حس می‌شود باید اوصاف و نشانه‌های این «جامعه‌ی ولایی» تبیین و تدوین شود و در دسترس همگان - بویژه جوانان - قرار گیرد. تا هرگاه ضعفی در این جامعه، یا انحرافی در عملکردها دیده شد و هر حرکتی، در غیر جهت «جامعه‌ی ولایی» به وقوع پیوست و شکل گرفت، یا فرصت طلبانی خود را به این مقام و این عرصه منتسب ساختند و کردند آنچه خواستند، کاربه مظلومیت صدق در صد پیامبر (ص) و آل او منتهی نشود و ارزشهای الهی مخدوش نگردد و در نتیجه، جوانان ناآگاه نسبت به مبانی اصلی دین، بی اعتقاد نشوند و فرصت شناسان، از خارج و داخل، از راه باور ستیزی، باورها را نسوزانند و در یک کلمه، آن کس که علاقه‌مند به اعتقادات دینی خویش است، بداند که باید حساب دین را از حساب‌های دیگر جدا کند و هر جا دستورات دینی به صورتی درست، عملی نگشت، این

همه را به حساب اصل دین نگذارند.

بخوشی می‌دانیم، روش عملی پیامبر (ص) و امام علی (ع) و دیگر تعالیمی ائمه‌ی طاهرین (ع) همه هست، و صد افسوس که همگان از آنها اطلاع کافی ندارند.

خطبه‌ی قاصعه

در جست و جوی مرام امام علی - علیه السلام - فرازی از «خطبه‌ی قاصعه» آن حضرت را مرور داشته باشیم:

خطاب به مسلمانان و تعدادی از اصحاب رسول اکرم (ص) که به هنگام بیان این خطبه حاضر بوده‌اند. «شما پیوستگی مرا به پیامبر (ص) خوب می‌دانید. یعنی خوشبوئندی نزدیک با او و منزلت خاصی که در نزد او داشتم. من کودک بودم که مرا به سینه می‌چسباندید. غذا را می‌جوید سپس در دهان من گذاشت. او حتی یک دروغ از من شنید و یک لغزش از من ندید. از هنگامی که از شیر گرفته شد، خداوند بزرگترین فرشته‌ی خویش را همراه او کرد، تا شبانه روز، او را به راه و منش‌های والا و اخلاق نیک جهانیان برده‌م مانند بچه‌ی شتر - که به دنبال مادر می‌رود - دنبال پیامبر می‌رفتم و او هر روز یکی از اخلاق خویش را رانهامی می‌قرار می‌داد و می‌فرمود تا از آن پیروی کنم. او در گذشته، هر سال مدتی در غار حرا به سر می‌برد و تنها من بودم که از جای او پاخیز بودم و او را می‌دیدم. در آن روزها فقط یک خاتوار مسلمان دو نفره در همه‌ی دنیا وجود داشت: «محمد و خدیجه» و من سومین آنان بودم. من فروغ وحی و رسالت را می‌دیدم و نسیم نبوت را می‌بویدم. به خدا سوگند، من ناله‌ی شیطان را به هنگام



مدّاح بشو تا به «نوابی» برسی!

آموزش مداحی (از راه دور، تخصصی، مشاورانه، و آنلاین)

با ۱۰۰٪ قبولی

چلای س اول

● توصیه و دریدل:

گرچه نشد از علم به چایی برسی به شغل پراز سرو صدایی برسی حالاکه صدای بم و خوبی داری

● درس اول:

خطاب به جوانان

خواهید اگر یک شبه مدّاح شوید این چند رقم وسیله را جور کنید

یک سیستم اکو - توش خوب تر است - یک هیات و یک بانج، با چند مرید!

● درس دوم:

راه جذب جوانان (۱)

سر تا به قدم، قیامی ما راستی است! کی گفته که عشق و شور درکاستی است؟ پر «شور» بخوان جوان که مدّاحی تو وابسته به شعر و سبک درخواستی است!

راه جذب جوانان (۲)

درهرگامی، بلند می باید خواند به این همه چون و چند می باید خواند تا شهرت تو همیشه تضمین باشد پر «شور» و جوان پسند می باید خواند!

ادامه دارد...

اسلام هرگز خطا نمی کنند و بیانشان به طریق مشافهه، یا نقل قابل اعتماد حجت است. (۱)

افاق کران گستر توسلات

بنا بر آنچه آمد، لازم است اذهان و افکار به این موضوع مهم توجه یابند که توسل به اهل علم (ع) و اولاد علی (ع) در فرهنگ و خجانی اسلام و در تعالیم نبوی و اوصیایی، یک مقوله ی چند بُعدی است.

در اینجا جای گفتگوی مفصل نیست؛ لیکن اگر جامعه ی متحان و نااکران اهل بیت (ع) همین اندازه بخواهند توجه کنند که توسل به اهل بیت (ع) چیست؟ و چگونه است که می گویم توسل به آل الله یک مقوله ی جامع است، یک مدرسه عمومی، تربیت است؟ می باید مزاحل مریوطا به شناخت ستایشگری خاندان رسالت را بشناسانند که به طور فهرست وار، آن را در پنج شناخت خلاصه می کنیم:

- ۱- شناخت آداب هنر ستایشگری
 - ۲- شناخت زمان مناسب توسل به پیامبر (ص) و اوصیای گرامی اش
 - ۳- شناخت ابعاد آیین ستایشگری
 - ۴- شناخت احوال منصب ستایشگری
 - ۵- شناخت اعماق عرصه ی ستایشگری
- علاوه بر این پنج محور، برای پرداخت به مدیحت پیامبر و آل او، آداب و شرایطی را باید مد نظر قرار داد، از جمله، طهارت (با وضو پوشن)، نظافت جامع، مسواک زدن، استعمال بوی خوش، اجزای برنامه در جهت قبله، رعایت زمان معین، احترام به مخاطبان، اکرام کهن سالان و...

و اینها همه، دستورهایی است تربیتی، سازنده و بسیار مهم. رعایت این آداب، اگر چه جنبه ی وچوب ندارد لیکن از نظر اصول تربیتی، مؤلفین انسانی، مسایل بهداشتی، رفتار معاشرتی و روح بخشی به فضای زندگی، مبنای خودسازی، پیوندایی مردمی، تقدیر به انضباط داشتن و مرتب بودن، اهمیت بسیار دارد.

در ارتباط با زمانهایی که از نظر اهام، ارتباط مستقیم با مقام نبوت و امامت دارد دقت لازم به عمل آید. به عنوان مثال: شب جمعه، روز جمعه، شبها و روزهای ماه رمضان، شب و روز عید میعت، شب و روز عید غدیر، شب و روز عاشورا، (ماه محرم، ماه صفر) شب و روز نیمه ی شعبان، ایام فاطمیه...

آنچه ذکر شد، نمونه هایی چند بود که برای توسل بر مقام عصمت بر آن تأکید می شود و اهمیت فوق العاده دارد و باید جداگانه، مورد بحث قرار گیرد.

ادامه دارد...

نزول وحی (قرآن) بر پیامبر (ص) شنیدم. گفتیم: ای پیامبر خدا، این ناله ی دردناک از کیست؟ فرمود: این شیطان است که از نزول قرآن می نالد. چه از آن نومید شده است که او را بپرستند. (یا علی) تو آنچه من می شنوم، می شنوی و آنچه من می بینم (چپرتیل را) می بینی، لیکن تو پیامبر نیستی! تو همیار منی و سپارنده ی راه خیر (و صراط مستقیم اسلام) هستی.

آری. این امام علی بن ابی طالب (ع) بود که از کودکی در دامان پیامبر خدا پرورش یافت و تعلیم گرفت؛ فروغ وحی را دید و بوی وحی را شنید و علوم الهی را از زبان آورنده ی وحی امّ و حقایق معارف قرآن و تعالیم محمدی (ص) در یافت و در شهر علم نبوی گشت. «من شهر علم هستم و علی در آن است».

حدیث غدیر
در حدیث غدیر - که علمای سنی و شیعه، آن را به تواتر نقل کرده اند - می فرماید:

«آیات محکم قرآن را بفهمید و در پی آیات متشابه که خاص علمان به آنهاست آنریدو با تأویل آنها مسلک سازی و تفرقه آفرینی نکنید. [و هرگز کسی قرآن را برای شما تفسیر نتواند کرد] و چنانکه باید علوم و معارف آن را باز نخواهد گفت. [مگر این کس که من اکنون دست او را گرفته و بازوی او را بالا آورده ام و به شما اعلام می کنم که، هر کس من مولای او و پیشوای الهی او [بودم، پس اینک این - علی - مولای او] و پیشوای الهی او است.»

شیعه در اسلام

سیس امام حسن (ع) و امام حسین (ع) معارف قرآن و تعالیم محمدی را از پیامبر (ص) و علی (ع) فرا گرفتند و بعد از آنان امام علی بن الحسین، حضرت سجاد (ع) نیز از امام حسین (ع) فرا گرفت و به همین ترتیب، تا حضرت مهدی (عج) و ازاینرو زبان و بیان آنان به منزله ی زبان و بیان پیامبر اکرم (ص) گردید. چنانکه علامه مطایبایی (ره) می فرماید:

«قرآن کریم که مأخذ اساسی تفکر مذهبی است، به ظاهر الفاظ خود، در برابر شنندگان خود، حکمت و اعتبار داده است. همان ظاهر آیات، بیان پیغمبر اکرم (ص) را تالی بیان قرآن قرار می دهد و مانند آن، حکمت می سازد و همچنین با تواتر قطعی از آن حضرت رسیده است که بیان اهل بیت وی، مانند بیان خودش می باشد. به موجب این حدیث و احادیث نبوی قطعی دیگر، اهل بیت، تالی بیان پیغمبر اکرم (ص) می باشد. اهل بیت در اسلام سمت مرجعیت علمی داشته، در بیان معارف و احکام



آیت‌الله‌المرید و جردی از زبان مرحوم فلسفی



ارزش شخص پسته به همت اوست

معصومه (س) هم جمعیت، خیلی زیاد بود و مجلس بسیار مهمی تشکیل می‌شد. هر سال بحث‌های تازه‌ای طرح می‌کردم. خیلی از فضلا هم می‌نوشته. حتی آقایانی که امروز در قسمتهای مختلفی شاغل مقامات مؤثرند. یا در قم، مدرس عالی مقام ارزشمند هستند، به کزات درباری یادداشت‌هایشان با من صحبت کرده‌اند.

هنگامی که هفت سال منبر من ممنوع شد، یک شب به عنوان مستمع در سخنرانی مسجد ارک شرکت نمودم. واعظ آن جا، یکی از آقایانی بود که الان در قم است و شخصیت وزینی دارد. او منبر رفت و چون من جزو مستمعین بودم خیلی صریح روی منبر گفت: «سخنرانی‌های فلاکی در منزل آیت الله بروجردی و در صحن حضرت معصومه (س) الگویی برای تمام طلاب شد و منبرهای امروز من و دیگران مدین منابر ایشان است.» یکی از آقایان دیگر هم که امروز مرد وزین و مؤثری است، در خانه‌ام گفت: «من اولین بار موضوع عدالت اجتماعی را در صحن قم از شما شنیدم». خلاصه، منبر من به لطف الهی این روش را به واعظ آموخت که چون دین، برنامه‌ی زندگی سادات بخش است؛ لذا مطالب منبر باید مربوط به اصلاح اخلاق فردی و اجتماعی باشد و با مردم آن گونه سخن گفته شود تا دین را داخل در زندگی آنها سازد. آن سبک منبر و سخن گفتن خیلی ارزنده و نوب بود.

با توجه به ازدحام انبوه جمعیت برای اینک سالی من به همه پرسد، تویلت برای اولین بار تاچاز شد بلندگوی دوبله روی حوض وسط صحن، به صورت معلق برای جمعیت حاضر در صحن و بلندگوی دیگری هم برای کسانی که در بیرون از صحن بودند، بگذارد.

داشتند، درصد برآمدند که ایشان را به قم بیاورند؛ لذا در زمستان ۱۳۳۲ شمسی به قم آمدند و ضمن گذراندن ایام نقاهت، پارهای از مسائل علمی در محضرشان مورد بحث قرار گرفت. هر روز که از ایام توقف ایشان در قم می‌گذشت، ارزش علمی معظلم به بیشتر روشن می‌شد.

در آبان ۱۳۳۵ ش آیت الله العظمی آقای اقا سید ابوالحسن اصفهانی وقایع یافتند و علمای نجف و کربلا مرحوم آیت الله العظمی حاج اقا حسین قمی را برای مرجعیت برگزیدند؛ ولی مدت مرجعیت ایشان بسیار کوتاه بود و پس از گذشت چند ماه از دار دنیا رفتند. بعد از ایشان زمینه‌ی مرجعیت عمومی آیت الله العظمی بروجردی زبائزده علمای عراقی و ایران شد و در نتیجه، افکار عمومی شیعیان متوجه معظلم له گردید.

● برگزاری مجلس روضه در منزل ایشان

– در همان سالهای اول ورود آیت الله العظمی بروجردی به قم، ایشان مرا دعوت کردند که روزهای دهه‌ی آخر ماه صفر در منزل ایشان منبر بروم. آقای ابوالفضل تولیت، متولی آستانه‌ی مقدسه حضرت معصومه (س) نیز پس از اطلاع از این موضوع، دعوت کردند که شبها هم در صحن بزرگ حضرت معصومه (س) منبر بروم. تازه‌مانی که حضرت آیت الله در قید حیات بودند، این منبرهای صبح و شب ادامه داشت.

منبرهای من از همان جا تحول بسیار عمیقی در فکر طلاب جوان به وجود آورد و در واقع برای اهل منبر، الگو شد. هم مدرسان و هم طلاب، پای منبر می‌آمدند. به طوری که در منزل آیت الله بروجردی، قسمت اعظم اهل مجلس، روحانیون بودند. در صحن بزرگ حضرت



اشاره

کنتر کسی است که خطیب شهر حجت الاسلام والمسلمین محمدتقی فلسفی را شناساند. استعداد و قریحه‌ی کم نظیر او در فن وعظ و خطابه، به سرعت او را در تهران و دیگر شهرها پر آوازه کرد و او را در کنار بزرگ‌ترین واعظ و خطیبای کشور قرار داد. مهم‌ترین ویژگی منبرهای مرحوم فلسفی که او را از واعظ و خطبای عصر خود متمایز می‌نمود، ایجاد آوازی در محتوا و سبک منبر، پیراستن منبر از مطالب خرافه‌آمیز، مبارزه با عوام زدگی، طرح مسائل اخلاقی و تربیتی، طرح مسائل اجتماعی، دفاع از کیان روحانیت و تبعیت از خط مرجعیت بود. همین ویژگی‌ها سبب شد تا آیت الله العظمی بروجردی (ره) ایشان را به نمایندگی خود برای مذاکره و ابلاغ پیام هایشان به شاه، نخست وزیر و دولت‌مردان انتخاب کند. که این وظیفه را تا پایان عمر معظلم له، مرحوم فلسفی به خوبی انجام داد.

به پنهانی ۱۳ شوال سالروز رحلت آیت الله العظمی بروجردی بزرگ مرجع شیعه (سال ۱۳۸۰ ه.ق) مناسب دیدیم آن عالم بزرگوار را از زبان مرحوم فلسفی معرفی کنیم. لازم به ذکر است تمام مطالبی که تقدیم می‌گردد، از کتاب ارزشمند «خطاطرات و مبارزات حجة الاسلام فلسفی» انتخاب شده است.

● مهاجرت به قم و آغاز مرجعیت عامه

مرحوم آیت الله بروجردی در سال ۱۳۳۲ شمسی برای عمل جراحی از بروجرد به تهران آمدند و در بیمارستان فیروزآبادی شهر ری بستری شده تحت عمل جراحی قرار گرفتند. بعد از بهبودی می‌خواستند به بروجرد برگردند، ولی بعضی از آقایان علمای قم – از جمله امام خمینی (ره) – که از مراتب علمی ایشان اطلاع



کسی تقاضا نمی‌کنم.»

من گفتم: «اگر آنها این وجه را به طور رایگان ندهند، آیا شما اجازه می‌دهید به عنوان قرض الحسنه از آنها بگیریم؟» فرمودند: «خیر، قرض الحسنه هم نمی‌گیرم! هر طور که خدا بخواهد، همان می‌شود من به خدا حسن ظن دارم.» من هم خداقافی کردم و از منزل ایشان بیرون آمدم.

عصر آن روز و شب را در قم بودم. فردا خدمت ایشان رفتم که خداقافی کنم و بگویم که تهران می‌روم، اگر امری دارید بفرمایید. در برونی منزل آقا، حاج احمد خادمی و دیگران گفتند: «دروز عصر، وجه زیادی از کویت رسید و پرداخت حقوق طلاب شروع شده است. کسی از حقوق مورد احتیاج نیز زیادتر است!» وقتی خدمت ایشان رسیدم، گفتم: «آقا، شنیدم که الحدالله همان طور که به خدا امیدوار بودید و به عنایت باری تعالی مطمئن، خداوند یاری فرموده. ایشان نیز فرمودند: «بله. خدا یاری نمود و باز یاری می‌فرماید.»

آری، مرحوم آیت الله بروجردی چنین مردی بود؛ متوجه به حق و به حسب روایات و به تعبیر خودشان، حسن ظن به ذات اقدس الهی داشت.

● **خضوع فر برابر ذات اقدس الهی**
ایشان در عین حال با آن شان معنوی و خلوص قلبی که داشت، از لحاظ خضوع و خشوع و خوف اجلال نسبت به ذات اقدس باری تعالی، واقعاً مردی فوق العاده بودند. چند بار اتفاق افتاد که مرحوم درباری کلمه‌ی «یوم الحسرة» حرف زدند. از جمله روزی من و ایشان در اتاق نشیمن تنها بودیم. به یک مناسبت فرمودند یکی از اسما روز قیامت «یوم الحسرة» - روز افسوس خوردن - است؛ که افراد به گذشته‌ی دنیا‌های خود و غفلت‌هایی که داشته‌اند، افسوس می‌خورند.

● **تشویق طالب به امتحان فکون منیر**

ایشان (حضرت آیت الله بروجردی) خودشان به من می‌گفتند: «شما چه جور منبر می‌روید؟ من می‌بینم آقایان مجتهدین، اعضای شورای محتوا و مدرسان می‌آیند و می‌گویند فلائی خیلی خوب صحبت کرد، ما مریون دولت و فرماندار هم همین را می‌گویند. کسبه و تجار نیز می‌گویند فلائی خوب صحبت کرد. حتی خانم‌هایی که از منزل ما به مجلس می‌روند، همین نظر را دارند.» بعد می‌فرمودند: «خوب است شما این روش خودتان را امینا قرار دهید و به دیگران نیز بیاموزید.» حتی افزودند که در تهران، هفته‌ای یک روز جلسه‌ی تفسیر قرآن تشکیل دهید و در خلال بحث تفسیر، درخصوص مسائل مربوط به منبر و طرز بیان، مطالبی را عنوان تلق کنید تا آنها فریابگیرند.

من هم به دستور ایشان در تهران، مجلس مورد نظر را تشکیل دادم و سالیان دراز، صبح‌های جمعه تفسیر می‌گفتم و هم طلاب از قم می‌آمدند و هم عدای از عاظ تهران شرکت می‌کردند. آنها در همان اتاق منزل ما می‌نشستند و اتاق پر می‌شد. در خلال بحث تفسیر آیات، نکاتی هم درباره‌ی منبر مطرح می‌کردم.

● **حسن ظن و توکل به خداوند**

در این جا لازم می‌دانم نکات ظریفی را در خصوص آیت الله بروجردی بگویم. چون شاید خیلی از افراد - حتی روحانیون ما - اطلاع نداشته باشند که ایشان از لحاظ اکتاه به خداوند، چه مرد خاصی بود. مردی در غایت خاص و صفا.

در اوایل مرجعیت ایشان، وجوه به حوزه رسید و آن مرحوم، حقوق طلاب را از آن محل دادند. ولی به همه ترسید. در سال دوم یا سوم اقامت ایشان در قم به فاصله‌ی کمی سه نامه از برخی علما به وسلیه‌ی پست به من رسید. این سه نامه یک مطلب مشترک داشت. مضمون آنها این بود که حوزه‌ی قم، تنها حوزه‌ای است که از اثر ضربات رژیم پهلوی مصون مانده است. این حوزه هم به علت ترسیدن وجوه به قدر کافی دچار مشکل است و لازم است که شما اقدامی بکنید.

چون موضوع مربوط به آیت الله بروجردی بود، فکر کردم بهتر است خودشان ایشان را ببینم و بیرسم که اجازه می‌دهند چنین اقدامی بکنم؟ به قم رفتم و در اتاقی که فقط ما دو نفر بودیم، گفتم: «آقایان چنین نامه‌ها می‌نوشته‌اند. آیا اجازه می‌دهید من این کار را انجام بدهم؟» ایشان صریحاً گفتند: «نه» و سپس پا همان متانت فرمود: «خداوند هرگز مرا از عنایت خود محروم نفرموده است. من به خدا حسن ظن بسیار دارم. این مطلب مالی را یا آقایان تجار در میان گذارند و از آن‌ها کمک خواست، باحسن ظنی که من دارم، ناسازگار است. اگر پولی به نام وجوه رسید، به طلاب می‌دهم و اگر ترسید از

در این موقع دیدم چنان پردهای از لشک روی چشم ایشان آمد، که گویی الان قیامت است و آن «یوم الحسرة» برای ایشان محتمل است.

● **شفای چشم با گل عاظاری**

روزی هم فرمودند: «زمانی که در بروجرد بودم، چشم‌هایم ضعیف شده بود. روز عاشورا رسید. دسته‌های سینه زنی به منزل ما، که روضه بود آمدند. سینه زهای بروجرد، روز عاشورا به سرو دوشپایشان گل می‌زدند - این کار در روز عاشورا از خیلی از نقاط ایران معمول است - پس از سینه زدن نشستند و یک نفر ملاح، منبر رفت. در آن وقت متوجه ضعف چشم خود شدم. سینه زنی جلو من نشست و به لباس خود گل زده بود. بدون اینکه او متوجه شود، یک ذره گل از پشت لباس او گرفتم و به پشت پلک‌های چشم خود کشیدم. به این نیت که خداوند ضعف چشم مرا با گلی که این سینه زن امام حسین (ع) به سر و لباس خود زده، شفا بدهد و بتوانم با سلامت چشم زندگی کنم.

فرمودند از آن موقع که آن گل را به پشت پلک چشم کشیدم، تا الان محتاج به عینک نشده‌ام؛ نه برای دیدن نزدیک و نه دور.»

آن طور که ما دیدیم آن مرحوم تا آخر عمر خطوط ریز را به راحتی می‌خواند و از دور هم اگر کسی وارد می‌شد، می‌دید و می‌دانست که کسی آمده است.

خلاصه، آن استغنائی از خلق و اتکال و حسن ظن به ذات اقدس حق و آن توجه به قیامت و یوم الحسرة و این صفا و احترامی که آن مرحوم برای حضرت امام حسین علیه السلام داشت، مصداق شستی از خوراکی است که نشان می‌دهد ضمیر آن انسان وارسته‌ی بزرگ، چقدر نوازیست داشت که آن چنان سخن می‌گفت که باور داشت و مطابق آن عمل می‌نمود.

● **تأسیس مسجد اعظم قم**

یکی از اقدامات بزرگ ایشان، تأسیس مسجد اعظم قم بود. روزی که به دیدار معظمله رفته بودم، فرمودند: اگر بشود، میل دارم قسمت غرب و جنوب غربی حرم مطهر معصوم (س) هم متصل به خانه‌های مردم نباشد و خانه‌هایی که در این قسمت وصل به دیوار حرم است، خریداری شود و در آن محل تالب رودخانه، مسجد بزرگی که رفغ نیاز کند، ساخته شود؛ تا حریم حرم مطهر محفوظ بماند. بعد فرمود که این کار نیاز به تبلیغ دارد تا مردم با ایمان، هزینه‌ی آن تأمین کنند. نظر شما چیست؟

من گفتم: «لازم است این موضوع را در ماه مبارک اسما (اردیبهشت ۱۳۳۳ شمسی) در سخنرانی مسجد شاه عنوان کنم.»

فرمودند: «بسیار خوب، امید است زمینه فراهم شود و این کار عملی گردد.»
در یکی از سخنرانی‌های آن ماه در مسجد شاه، موضوع را مطرح کردم و گفتم که آیت الله العظمی بروجردی تصمیم دارند مسجد ابرومندی در کنار حرم، ساخته شود. سپس



ضرورت این امر را به تفصیل در منبر شرح دادم و شماری حسابی راهم در بانک ملی قم اعلام نمودم. چون این سخنرانی از رادیو نیز پخش می شد، در سراسر کشور انعکاس وسیعی یافت و مردم پایتخت چنان شور و هیجانی برای کمک به احداث این مسجد نشان دادند، که واقعاً قابل تحسین بود.

دو ماه بعد در یازدهم ذی القعدة سال ۱۳۳۴ قمری، که مصداق با سالروز ولادت امام رضا (ع) بود، خدمت ایشان در قم رفتم. فرمودند (این یکی دو ماه که شما موضوع ساختمان مسجد را در مسجد شاه عنوان کرده اید، آن قدر مردم از داخل و خارج کشور استقبال کرده اند و پول فرستاده اند، که برای کت و ضبط آن دچار مشکل شده ایم. من هم به خاطر کسب این موفقیت، خدا را شکر نمودم.

کنگ بنای مسجد در همان روز میلاد مبارک امام رضا (ع) توسط آیت الله بروجردی، طی مراسمی به زمین زده شد. تا کار ساختمان عظیم مسجد، هفت سال به طول انجامید و حدود ۸ میلیون تومان - به پول آن روز - هزینه برداشت. در شب افتتاح مسجد، ملاحظه نمودم که آن به جماعت نماز گزارند، پس از نماز نیز من منبر رفتم و در قبال سخنرانی گفتم: «علی (ع) فرموده است: «قدر الرجل علی قدر همته، یعنی ارزش شخص، بسته به همت اوست. این مسجد با عظمت، با همت عالی حضرت آیت الله العظمی بروجردی ساخته شده است و اگر اراده و همت عالی ایشان نبود، چنین بنایی عظیم ساخته نمی شد.»

● خاطراتی از تشییع جنازه این مرحوم

در مراسم تشییع مرحوم آیت الله بروجردی (ره) جمعیت به قدری وسعت و تراکم داشت که اصلاً کسی به کسی نبود. ماشین های کسانی که از تهران به قم آمده بودند، تقریباً در طول جادهی تهران - قم متصل به هم بود. من خود در میان امواج جمعیت، در مضیقه واقع شدم و تنفس برایم مشکل شده بود. وقتی به صحن مطهر رسیدیم، به دفتر آستانه ی مقدسه رفتم و بعد برای اینکه وضع را ببینم، روی پام مقبره های صحن بزرگ رفتم. چنانچه از آن جا می دیدم چنان صحن و بیرون صحن، مملو از جمعیت است که واقعاً ذره ای فاصله در بین مردم نیست. می گفتند آن روز یکصد هزار نفر مردم از قم و تهران و شهرهای دیگر، در مراسم تشییع آن مرحوم شرکت داشتند. شهرستان قم تا آن روز، چنان جمعیتی به خود ندیده بود. مشایین از همه ی طبقات بودند. ولی همان طور که گفتم از کثرت جمعیت و حالت سوگاری که همگان داشتند، کسی به کسی نبود.

رحلت آن مرحوم، که پیشوای دینی حدود یکصد میلیون شیعه ی جهان بود، ضایعه ای دردناک بود که پس از رحلت مرحوم آیت الله سفینانی (ره) نظیر نداشت. خاندان آن روح بزرگ دینی را غریق رحمت بی پایان خود قرار میداد.

از قدیم الایام، شناسایی تاریخ و مکان برگزاری هیأت های عزاداری از طریق علمای سرکوجه، تالیف مساجد و معازها و بیشتر از همه پرس و جو از مؤمنین هیأتی بود و همین روش، هم اکنون نیز ادامه دارد. در کنار این آداب و رسوم، چند هیأت عزاداری دست به ابتکار تازه ای زده اند که با توجه به نیاز روز، کاملاً بیجاست، چرا که در شهرهای بزرگی مثل تهران، این روش اطلاع رسانی کافی نمی باشد و همگان از برنامه های هیأت مطلع نمی شوند. ایجاد یک سایت اینترنتی برای هیأت عزاداری، فواید بسیاری دارد که اطلاع رسانی جامع را میتوان از جمله ی آنها دانست. از این شماره قصد داریم آدرس پایگاه های هیأت های عزاداری را معرفی کنیم، تا آن شامله اقدام مؤثری در جهت تبلیغ و نشر فرهنگ حسینی برداشت باشیم.

● هیأت زمندگان شمیرانats (WWW.FOTROS.ORG)

این سایت که به نام «فطرس» بر صفحه ی ماینطور ظاهر می شود، دارای امکانات زیادی

است. اعلام برنامه ی سالانه هیأت، گزیده ی سخنرانی وعظا همراه با برنامه ی ذاکران اهل بیت، البوم عکس و مهمتر از همه، گوشه ای از برنامه ی هیأت به شکل صوتی و تصویری.

● فذک (WWW.FADAK.ORG)

این سایت به زبان عربی و یکی از جامع ترین پایگاه های موجود پیرامون اهل بیت (ع) خصوصاً امام حسین (ع) می باشد. کربلا، معرفی کتابهای پیرامون عاشورا و امام حسین، مداحی و عزاداری به صورت صوتی و تصویری و نیز دهها بخش دیگر آن می تواند مورد استفاده ی عاشقان ابا عبدالله الحسین (ع) قرار می گیرد.



مجله ی «خیمه» آماده ی معرفی سایت اینترنتی هیأت های عزاداری می باشد. شما هم می توانید برای معرفی فعالیت هایتان با ما تماس بگیرید.

● اسب حضرت عباس، سلطان همه اسبها!



قبول می کند. اما بعضی کارها در این دانشگاه بی کلاسی است یا بهتر بگویم کج سلیقه ی می باشد. مثلاً اینکه در ماجرای کربلا این همه ضعیف و مولا وجود دارد، که هر یک به اقتضای اختیار رسیده از حالاتشان و نیز تجربه ی متوسلان به آنان متناسب با حال و هوای هر کسی، دست هیچ کس را از دامان خود کوتاه نمی کنند، واقعاً حیف است که ما این بزرگواران و سوگاری و اشک برصداقت آنها را رها کنیم و یک ساعت شور بگیریم که «اسب حضرت عباس، سلطان همه اسب هاست!» این واقعاً بی کلاسی محض است! آیا اینطور نیست؟!»

اگر دستگاه با برکت امام حسین (ع) را به یک دانشگاه تشبیه کنیم، می توانیم بگوییم دانشگاه حسینی، کلاسهای مختلفی دارد که همه ی آنها خوب است؛ مثلاً این که در مجالس عزاداری و روضه خوانی، یکی منبر می رود، دیگری روضه می خواند، یکی عزاداری می کند، دیگری جای می ریزد، آن یکی کشش جنت می کند و همه ی اینها هم اگر همراه با اخلاص باشد، هیچ ترقی نمی کند و اهل معرفت هم به این نکته اذعان دارند که چون ارباب، خود بزورگار است، از همه به اندازه ی اخلاصشان



از نسل همانان که می خواستند قبر تور پیدا کنند؛ مادر!

۸ شوال ۱۳۴۴ ه. ق. تخریب بقاع متبرکه‌ای ائمه
(ع) در بقیع توسط وهابیان

سید حسین رحمتی
سلام، سلام بر تو ای مادر غمها!
بس است دیگر مادر! بس است... این همه درد و
رنج که بر ما رفت،
این پاره‌ی دل توست سخن می‌گوید؛ فرزند تو،
مهدی! بس است مادر!

از غم شکستی پهلویت تا کشته شدن فرزندت
حسین - علیه السلام - از کشته شدن او تا به
اسارت رفتن اهل بیت پیامبر - صلی الله علیه و
اله - و باز حادثه‌های دیگر.

مادر! انگار تماشای آن ماجرای دیوار و در و آن
پهلوی شکسته است برای آنان کافی نبود، هنوز
خون تو بر پنجه‌های کفیشان لخته نشده، به
قبرهای فرزندانت هجوم آوردند.

مادر غریبم! بروستی این کینه، فریادی خاموش
بود در سیاه چال قلب‌های دشمنان و زخمی نا
سورا و خنجری از آن زمان بر دیواره‌ی قلب
هایشان نشست که آنها برای پیدا کردن قبر تو
به قبرستان هجوم آوردند. در آن هنگام، این
ستون استوار علی - علیه السلام - بود که نقشه
ی آنها را تا کام گذاشت تا اکنون که این دمل
کهنه با انگشت فتنه‌ی فرزندانشان آنها دهان باز
کنند...

مادر تنها و بی یاورم! آنگاه که بنای آرامگاه
پدرانم فرو می‌ریخت و قبرهایشان رنگ غربت
خاک را می‌گرفت به یاد تو افتادم و په یاد پدرم
علی، آنگاه که او را کشان کشان به مسجد بردند
و در آن حال، خشت خشت خانه‌ی امید تو به
خروارها خاک یاس و غربت می‌گشت. تو
غریب می‌شدی و غریب و غریب‌تر...

همه می‌دانند مادر! همه می‌دانند که ارتباط
فرزند و مادر، چقدر بسیار است و آیا در این دنیا
جز تو و من کسی هست که به عشق دیگری
بسوزد و دنیا را بسوزاند؟

چقدر طاقت فرساست که دشمنان و کور باطنان
قدم‌های کینه و نیرنگ خویش را برکنند
قبرهای خاکی شما بگذرانند، در حالی که
فرزندت، مأمور به صبر و سکوت باشد...
نه مادر! نه! من خواهم آمد. به در و دیوار خون
آلود خانه‌ات سوکنم. خواهم آمد و انتقام همه‌ی
درد و رنج‌هایت را خواهم گرفت. همچنان که
خدا وعده داده است: «الیس المصبح یقریب»



یا رسول الله به تو شکایت می‌کنم!

۲۰ شوال ۱۳۹۸ ه. ق. تبعید حضرت امام موسی
کاظم از مدینه به عراق

تازهره قزقلش

مدینه! شهر پیغمبر! مدینه، مامن پیغمبر!
مدینه، شهر فاطمه و علی! مدینه، آقامتگاه
فرزندان پیغمبر! اکنون که در کنار مزار پیغمبر،
موسی بن جعفر را در حال نماز به غل و زنجیر
اسارت می‌کشند و او را مهتای زندان می‌کنند!
در چه حالی؟

مدینه، تو صدای گریه‌ی چند معصوم پاک را در
حافظه‌ی خود ضبط کردی؟ و امروز که شاهد
چکیدن اشک موسی کاظم هستی، نجوای آرام
او - که قلب هستی را شکسته - با تو چه
کردم است؟

«یا رسول الله! به تو شکایت می‌کنم»

مدینه! تو چند نیمه شب را تجربه کردی و
تاب تحمل آنرا نداشته‌ای؟ نیمه شب‌هایی که
دختر پیغمبر، همراه با وصی او، در خانه‌ی
مسلمانان را می‌کوبید و غدیر خم را بر
گوش‌های کز آنان تکرار می‌کرد...

تو نیمه شبی را تجربه کردی که خاندان
پیغمبر، تابوت بردوش گرفتند و در دل شب، چند
کودک معصوم با مادر خداحافظی کردند... تو
نیمه شب‌هایی داشته‌ای که در آن تنها حجت
خدا خانه نشین بود، حجت خدایی که با ترکش
اشاره‌اش، کائنات را به گردش در می‌آورد. تو
نیمه شب‌هایی با اندوه حسن و حسین داشته‌ای.

می‌دانم هنوز به یادداری آخرین و تاع حسین و
فرزندانش را در آن نیمه شبی که آخرین
پوسه‌ها را بر پاهای کودک رقیه زدی و از اندوه
غربت سکنه، شانه هایت لرزید و در دل
تاریکی، خانواده‌ی حراسان پیغمبر را بدرقه
کردی.

و در این نیمه شب باید شاهد چشم‌های
فاطمه‌ی معصومه‌ای باشی که تا همیشه باید
چشم به راج پدر بماند.



مدرس مدرسه‌ی جهاد و عاشقی

۹ آذر ۱۳۱۶ ه.ق: شهادت فقیه مجاهد آیت الله سید حسن مدرس

عجله کن! راه بیفت! یکی از فرزندان ما را ظالمانه کشته‌اند. بدن او را به دقت شستشو بده و کفن کن.

میرزا کریم از خواب پرید، چهره‌ی سید بزرگوار را که در خواب، این سخنان را به او گفته بود، هنوز پیش چشمانش بود. میرزا کریم، چند لحظه بعد، دوباره به خواب رفت، باز همان مرد، که از چهاره‌ش نور می‌بارید، به خوابش آمد و با تندى به او گفت: «راه بیفت. الان او را می‌آورند.»

بار دیگر از خواب پرید؛ اما این بار از صدای در خانه. هوا تاریک، نیمه شب بود. چه کسی پشت در بود؟

میرزا کریم به سوی در رفت و آن را باز کرد. چند پاسبان در کوچه بودند، یکی از آنها که به در خانه نزدیک‌تر بود گفت: «چنان‌زهی سیدی در شهربانی است. بیا او را غسل بده.»

میرزا کریم، همراه آنها به سوی شهربانی به راه افتاد.

هنگامی که میرزا مشغول شست و شوی بدن سید بود، یکی از پاسبانان به او نزدیک شد و گفت: «این سید شخص بسیار بزرگوار است. او را خیلی احترام کن! ما هم هرچه از دستمان برآید، کوتاهی نکرديم.»

«مدرس» را شبانه شست و شودادند و به خاک سپردند تا هیچ‌کس آرامگاهش را نشناسد؛ اما همان طور که خود او پیش بینی کرده بود، مزارش زیارتگاه مردم مسلمان کشورمان شد.



حمزه بازوی اسلام

۱۵ شوال سال سوم هجری؛ جنگ احد و شهادت حمزه سیدالشهدا(س)

سال سوم هجری است. بعد از جنگ بدر در سال دوم هجری، مشرکان در صدد جبران شکست سنگین خویش‌اند. با این حال با کشته شدن «طلحه بن ابی طلحه» بدست علی (ع) شیرازه‌ی سپاهشان از هم پاشیده شده، هر یک به سمتی در فرار و گریزند. اما هنوز امیدى وجود دارد. «خالد بن ولید» با جمعی در کمین نشسته‌اند برای فرصتی؛ این فرصت، اکنون پیش آمده است. مسلمانان در حال جمع آوری غنایم اند و غافل از کوه احد و گروهی که از پشت کوه دارند به سوی آنان می‌تازند...

کفار دبور پیغمبر و علی، کفار حلقه زده‌اند، علی هشتاد زخم خورده است. گوهر دندان پیغمبر شکسته است؛ صد و هفتاد نفر از اصحاب کشته شده‌اند. اما شهادت علی و حمزه و مصعب و پیغمبر (ص) را جانی دوباره می‌بخشد. در لابه لای این گیرو دار، «وحشی» مترصد فرصتی است تا حمزه، سردار سپاه اسلام را به قتل برساند. هیچ‌کس جرأت رویارویی با او را ندارد، بنا بر این نیزه‌ی بُزْان او و نیز تجربه‌ی کافی او در نیزه پرانی، می‌تواند اطمینان خاطر می‌باشد برای «هند» همسر ابی‌سقیان تا آتش کینه‌های جنگ بدر را کمی در خود فرو بنشانند...

بعد از شهادت حمزه، «هند» به پلین او آمد؛ جگرش را شکافت و نسبت به آن حضرت، جسارت فرولان کرد جگر حمزه را در دهان گذاشت؛ اما به عزم و قدرت خداوند، جگر در دهان او سنگ شد. از این جهت او را «اکلة الاکباد» نام نهادند.

شهادت حمزه (س) بر رسول اسلام (ص) بسیار ناگوار آمد و در سوگ او گریست. مردم مدینه پس از شهادت حمزه، رسم کردند در هر مصیبتی ابتدا در سوگ او بگریزند و سپس به عزای خود بپردازند.



استشفای از برکت تریت ائمه‌ی اطهار (ع)

۲۲ شوال سال ۱۱۱۲ ه.ق در گذشت عالم و محدث جلیل، سید نعمت الله جزایری

سید نعمت الله جزایری، از علمای برجسته‌ی دوره‌ی صفویه بود که سالها از محضر استاد بزرگوار خود، محدث کبیر علامه‌ی مجلسی، بهره برده است. با ورود سید نعمت‌الله به اصفهان، «علامه‌ی مجلسی» وی را در منزل خود جای داد. هنگامی که میرزا تقی دولت آبادی مدرسه‌ای در اصفهان بنا کرد، علامه‌ی مجلسی سید نعمت الله را جهت تحصیل به آن جا فرستاد.

محدث قمی - زجه‌الله - می‌نویسد: «سید نعمت الله جزایری چون در اوایل تحصیل، قادر بر تهیه‌ی چراغ برای مطالعه نبود، شب‌ها از نور مهتاب استفاده می‌کرد و در اثر کثرت مطالعه و نوشتن، چشمش ضعیف و کم نور شد. از این جهت، تربیت سید الشهدا و سایر ائمه‌ی اطهار را به چشم خود می‌کشید و از برکت آن تربیت‌ها، روشنی دیده‌اش افزون می‌گشت» (۱)

این عالم بزرگ در سال ۱۰۵۰ ه.ق در شب جمعه ۲۷ شوال سال ۱۱۱۲ ه.ق وفات نمود.



داستان شگفت عشق او...

بیست آذر ۱۲۵۸ سالروز شهادت آیت الله دستغیب امام جمعه‌ی شیراز به دست منافقان.

○ مسعود معینی

کدام دادگاه حقیقی کسی را به جرم پاکی، محکوم به نابودی میداند؟ کدام محکمه‌ی عدلی، صفا و دوستی را محکوم می‌کند و کدام انسان منصفی، حکم صید کبوتری می‌دهد که در اندیشه‌ی آزادی از قفس بسته‌ی تن است.

ای تکه تکه‌های تن آسمانی اش، فریاد برآریدا ای محاسن سپید و غرق به خونش بگویند که همه‌ی پروانه‌های عاشق به عشق پاک او رشک می‌برند.

و شما ای پاره پاره‌های عمامه‌ی سیاه پیر شیراز! چون قاصدک سبک بال به پرواز درآید و به محراب نگران و چشم به راه بگویند که: «دستغیب صد پاره شد، دیگر نمی‌آید!»

پیر شیراز، جو پروانه ز شوق رخ دوست خوش در آتش شد و آتش به همه عالم زد تا شد آن آیت توتی و یقین، غرقه به خون به دل عارف و عامی شور از این غم زد

در آن ظهر دل‌انگیز جمعه، که دل‌های عاشق از نام ولی عصر - ارواحنا فداه - آکنده بود، آیت الله دستغیب به اقتضا از مولای خویش «ابا عبدالله الحسین» با رویی خونین به ملاقات حضرت صدیقیه طاهره (س) رفت؛ تا با شهادتش سندی دیگر باشد بر مظلومیت آل رسول...

آثار علمی، عملی و عاشقانه‌ی او نشان از تلاطم روح بی قرار و مشتاقش در محضر اله - جل جلاله - داشت و برای ره پویان معرفت، چنان فانوسی بود در شب تاریک‌ها.

«داستانهای شگفت» عشق او، نقل محفل صاحب‌دلان بود و فکر روز «معاد» و توسلش به «صدیقیه کبری» و «سیدالشهدا» بوستان دل با صفایش را معطر از رایحه‌ی حضور کرده و از تعفن غفلت و خارهای «گناهان کبیره» زدوده بود.

مسجد جامع عتیق، برای همیشه تشنه‌ی زلال تفسیر و عطر بیان او باقی ماند و زمزمه‌های دل‌انگیز موعظه‌هایش همچنان در گوش جان مشتاقان، نوازشگر ماند است.

او رفت؛ اما دست غیبی در سینه‌ی دشمنان انقلاب و سندی جاودان بر حقانیت مظلومان شیعه، یادش گرمای باد.



تاریخ کدام مصیبت تورا شکوه کند؟!

۲۵ شوال ۱۲۸ هـ.ق سالروز شهادت حضرت امام جعفر بن محمد الصادق.

○ مسعود معینی

ای ششمین نور سمردی! شب، فریاد می‌زند و بر دریای اشک ما موج اندازد. در چاه آرام دل، سنگ اضطراب می‌افتد و زمزمه‌ی آن جاری می‌شود.

مظلومیت تو اندوهمان را سنگین تر می‌کند و نسیم غربت، بر شعله‌های سوزان دل می‌دمد و زبانه‌هایش را سوزان تر می‌کند. حرمت تو را چقدر شکستند و چه ناچوانمرانه، بر سجاده‌ی نیایش پای گذاشتند. چه بی رحمانه، سوارگان سمرست، تو را مانند پدرت علی (ع)، در کوچ‌ها با پای برهنه دواندند... و آن گاه که نمرودیان

خانها را به آتش کشیدند و در میان شعله‌های ظلمت رهایت کردند. تاریخ کدام مصیبت تورا غریب توست و اکنون عاشقان تو بر ساحل اشک، نامت را زمزمه می‌کنند و این مصیبت بزرگ را تسلی می‌جویند...

۲۵ شوال ۱۲۸ هـ.ق روز شهادت شیخ الاکثمه، رئیس مذهب شیعه و بلند آخر آسمان ولایت، حضرت امام جعفر بن محمد الصادق (ع) است؛ او که مدینه از برکت نفسش سبز می‌شد و آفتاب شدت از منزلگاه اندیشه‌اش می‌تابید. حق را با کلامش بالنده می‌کرد و با قیامش در نیمه‌های شب، عشق را معنا می‌نمود. کوهی از وقار بود و دریایی از علوم. اقیانوسی از حکمت



بود و فضیلت، گستره‌ای از رحمت و عبادت، که لحظه لحظه‌ی حیاتش پر بود از عطر حضور خدا. بخشی از دوره‌ی حیات ایشان، همزمان بود با تسمیف قدرت امویان و در دست گرفتن قدرت به وسیله‌ی عباسیان. به خاطر کشمکش‌های فراوانی که میان این دو دسته بود، زمینه و فرصت ایجاد اختناق و فشار بر امام و شیعیان از بین رفته بود و فرصت مناسبی پیش آمده بود، برای اعتلای هر چه بیشتر فرهنگ غنی اسلامی و شیعی و صدور آن به عالم. حضرت امام صادق - علیه السلام - این نهضت علمی و فرهنگی پدر بزرگوارش حضرت امام محمد باقر (ع) را دنبال کرد و حوزه‌ی وسیع علمی و دانشگاه بزرگی به وجود آورد و در رشته‌های مختلف علوم عقلی و نقلی آن روز، شاگردان بزرگی همچون: هشام بن حکم، محمد بن مسلم، ایان بن ثعلب، هشام بن سالم، مؤمن طاق، مفضل بن عمر، جابر بن حیان و... را تربیت نمود که تعداد آن‌ها را غالب بر چهارهزار نفر نوشته‌اند.^(۱) در مورد مقام علمی هر یک از این شاگردان، حرف بسیار است و مجال سخن، اندک.

از دیگر فعالیت‌های علمی که حضرت امام صادق (ع) به آن پرداختند، برپا کردن مناظراتی بود با دیگر مذاهب و فرق. گفتنی است که بر اثر برخورد اندیشه‌ها و معارف اسلامی با فرهنگ‌های مختلف و عقاید و آرای فلاسفه‌ی یونان، شبهات متعددی پدید آمده بود و آن حضرت، جهت معرفی اسلام و مبانی تشیع، مناظرات متعدد و پرهیجانی با سران و پیروان این فرقه‌ها و مسلک‌ها داشته، طی آنها با استدلالی متین و منطقی استوار، پوچی عقاید



سید مهدی حسینی

هارون! برو تو این تنورا چشم آقا!

سهل مشول صحبت با آقا است، اما نگارنده! حواسش به این تنور پر از آتشها به وقت آقا حوسش می‌آید! سید مهدی حسینی ساری به تنور بزمیها! آومند کنار تنور. دیدن هارون میون آتشا نشسته! خوبا سهل ساعدا! چند تا شبعه‌ی گوش به فرمان، چند تا از میون اون شمشیر زنا که می‌گفتی، مثل این هارون ما سرخ داری (۱) من قیام نمی‌کنم چون پنج نفر مثل این هارون ندارم!

این غربت امام صادقه!
این حرفای غربتیانه رو جدش علی هم زدا می‌دونی کیجا؟! این لحظه‌ای که داشتن از خونه بیرون می‌کشیدنش...

قهرمان خبیر، با دستان بسته، داره از میان در و دیوار آتش گرفته بیرون می‌یاد از سرغریت فریاد می‌کشد:
«وامعرتا و انجفرا!» یعنی اگه تو یار وقادار، اگه تو شابعه، مثل جعفر و حمزه داشتی... (۲)
امام صادق که لایه لای آتشا قدم می‌زد و می‌گفت: «انا بن اعراف الکرّی انا بن ابراهیم خلیل الله»

با سینه‌ای فروخته و دل، غمناک می‌گفت میان آتش، آن کوهر پاک خاموش نمی‌شویم چون آتش عشق ناپود نمی‌شویم چون ریشه به خاک منصور او خونه‌مو آتش زدی، اما نمی‌تونی ریشه‌های او مکتب منو بسوزونی! من فرزند ابراهیمم که تو آتش نمودی نسخه‌ات من فرزند ریشه‌های زمین!

قدر تو را دریغ نداشتند
شبانه بر حرمت تو تاخندت
آتش از در و دیوار خونه‌ش داره بالا می‌ره. من آتشا راه می‌ره و هی در سوخته رو نگاه می‌کنم...
تو اون لحظاته دیدن چشای آقا پر اشکه داره گریه می‌کنه!

شاید زیر لب هم زمزمه می‌کرده: مادر دلسوخته‌ام زهر!
آقا چرا گریه می‌کنی؟ گفته باشه: دیدم این زنها از ترس آتش، به این سو و آن سو فرار می‌کنن یاد خونه‌های آتش گرفته‌ی جد غریبم «حسین» افتادم. یاد اضطراب عمه جانم زینب.

اینان که به سینه، کینه افروخته‌اند
آتش به در خانه‌ام فروخته‌اند
آتش زدن بیت بنی الزهرا را
رسمی است که از سقیفه آموخته‌اند...

● مدح فضایل و مرتبه‌ی غربت حضرت امام جعفر بن محمد الصادق (ع)

ای قبا بنی‌اشاهی، راست بر بالای تو زینت تاج و نگین از گوهر والای تو جلوه‌گاه طایر اقبال باشد هر کجا سایه اندازد همای چتر گردون سای تو از رسوم شرع و حکمت، با هزاران اختلاف نکتته‌ای هرگز نشد فوت از دل دانای تو - (شبعه هرچی داره از برکت امام صادق داره. امام صادق تو فضای استبداد حکومت عباسی، مکتب شبعه رو پایه گذاری کرد... سوزنوتش و اقبال مکتب علوی به دست آقا رقم خورد...) جلوه‌گاه طایر اقبال باشد هر کجا سایه اندازد همای چتر گردون سای تو از رسوم شرع و حکمت، با هزاران اختلاف نکتته‌ای هرگز نشد فوت از دل دانای تو گر چه خورشید فلک، چشم و چراغ عالم است... - (اگر هشام بن حکم، ابو بصیرها، جابربن حیانها هر کدام افتاب علم شدن...) گر چه خورشید فلک، چشم و چراغ عالم است... - (ابا افتاب علم شدن، واسه این که پای درس شما زانو زدن...)

دره‌ای از نور تو شد «ژراره»
به خرمن چهل زده شراره
مس وجود «چابره» را طلا شد
در آتش علم تو کیمیا شد!
چراغ علم شد منیر تو
ابو بصیر شد بصیر از تو
نور خداست علم بی حسابت
که سایه‌ای ندارد افتاب!

چشم شفاعت از تو هر که دارد
نماز را سبک نمی‌شمارد
امانت از تو ناره، بستان کند
تنور آتشی گلستان کند!

«سهل خراسانی» اومد خدمت آقا امام صادق. آقا چرا نشسته‌ای؟ همین حالا فقط تو خراسان، صد هزار شمشیر زن دارین! - قصه شو بلدی - آقا به ناگهی به تنور آتشین کرد... بیرو تو این تنورا!

آقا مگه من حرف بدی زدم؟ منو ببخشید!
تو همون لحظاته، «هارون مکی» وارد شد. صحابی امامه، اما صحابی تاریم تا صحابی! سلمان و طلحه هم هر دو صحابی رسول الله بودند، اما این کجا و آن کجا؟

وارد حجره شد، گفت: السلام علیک یا بن رسول الله! آقا جواب سلامش رو دادند و اشاره کردند به آن تنورا!

آنان و برتری مکتب اسلام را ثابت می‌نمود. این نکته رانیز باید در نظر گرفت که آن حضرت، تنها در زمینه علمی و فرهنگی به فعالیت نپرداخت، بلکه در زمینه سیاست و بررسی اوضاع زمان خویش نیز فعال بود.

از جمله این که، ایشان به منظور تبلیغ جریان اصل امامت، نمایندگانی به مناطق مختلف می‌فرستادند، تا آنان از طرف امام مردم به سمت ولایت و اسلام ناب دعوت نمایند و به روشنگری بپردازند. با وجود این تدابیر و فعالیتها، باز هم ایشان بسیار مظلوم و بی یار و یاور بودند!

سید صیری؟ روایت می‌کنه: روزی خدمت آن حضرت رسیدم و عرض کردم که آقا جان چرا نشسته‌اید؟

فرمودند: ای سدیدراچه اتفاقی افتاده؟ گفتم: از فروانی دوستان و شیعیاتان سخن می‌گویم! فرمود: چند تن کی شنیدند؟ گفتم: صد هزار یا شاید دویست هزار نفر!
حضرت، مرا با خود به «بنیع» بردند و در آنجا به گله‌ی بزغاله‌ای اشاره کرده، فرمودند: ای سدیدرا! اگر شمار یارون و پیروان ما به تعداد این بزغاله‌ها رسیده بود، ما برجای نمی‌نشستیم! (۳)

بن بزغاله‌ها را شمرده، تمداد آنها هفده بود! با وجود تمام این فشارها و خفقان، یکی از مسائلی که حضرت، هیچگاه از آن غفلت نوردیند و آن را ترک نکردند، مسائلی بودند که داشتن یاد و خاطره‌ی کربلا و معلومیت‌های چندان حضرت سید الشهدا (ع) بود. ایشان مجالسی را برپا می‌نمودند و در آن از سعرا و مرتبه‌سرایان استفاده می‌نمودند و به عزادری و گریه می‌پرداختند و گاهی نیز امکاناتی را برای شرکت زنان در این مراسم عزاداری، فراهم می‌نمودند.

در زمان منصور دوانیقی، خلیفه دوم عباسی بود که این فشارها و خفقان و معلومیت‌ها به اوج خود رسید؛ تا جایی که در مدینه، طرفداران حضرت، ستابایی و گردن زده شدند. رفت آمدهای امام شدیداً تحت کنترل بود و ایشان، نزدیکانشان را به «تقیه» سفارش می‌نمودند و آنان را از حکومت و خلافت عباسیان، برحذر می‌داشتند. (۳)

سر انجام این منصور دوانیقی، خلیفه‌ی سفاک عباسی بود که جان عاشقان و شیفتگان را در آتشی از ماتم، شعله‌ور ساخت و صدمه‌های چیران ناپذیر را بر پیکره‌ی خاندان رسول الله (ص) وارد نمود و شراره‌ی را به پای کرد که جان عامی را سوزاند.

۱. الاشارة شیخ مفید، ص ۳۶۶
۲. اصول کافی، ج ۳ ص ۲۲۴
۳. وسایل الشیعه، ج ۱۴ ص ۱۶۶

دوسه‌های عاشقانه

فاطمه منتظری



گفتم این چه منطقی است که حتی یک بچه را هم قانع کرده‌ا؟ او گفت: از بچگی پدر و مادرمان به ما می‌گفتند این پدری که مسوولیت زندگی را به عهده دارد، پدر واقعی شما نیست؛ او به نیابت از پدر اصلی شما این مسوولیت را پذیرفته؛ پدر اصلی همه‌ی انسان‌های پاک و درستکار، حضرت ابوالصالح‌المهدی(عج) است. او الآن به فرمان خداوند غایب است. تلاش کنید تا رضایت ایشان را بدست آورید. آرامشی هم که شما در این کودک می‌بینید به این علت است که مطمئن است که پدر واقعی اش زنده و حاضر است.

بعد از شنیدن این مطلب، تصمیم گرفتم که اگر خداوند به من فرزندی عطا کرد، حتماً از کودکی عشق به امام معصوم و حاضرش را به او بیاموزم. اکنون دختر کوچکم پنج ساله‌ام. والله قسم - بزرگترین غم دلش و حاجتش در قنوت نمازش از خداوند این است که خدایا با بابا مهدی(عج) را هر چه زودتر برسان دلم برایش خیلی تنگ شده است...

یا ابوالصالح‌المهدی ادركنى

مجلس عزاداری بود. همسر محترم یکی از خانم‌های سخنران فوت شده بود. علاقه‌ی بسیار زیادی به این خانم داشتم و همین علاقه، من را به این مجلس کشانده بود البته علاقه‌ام فقط بخاطر شخص او نبود. بلکه به خاطر رفتارهای خاص او هر چه او نزدیک‌تر می‌شدم، بیشتر می‌فهمیدم که او چقدر اهل عمل است و فقط در صحبت‌هایش شعار نمی‌دهد. او دختر شش ساله‌ای داشت که در مجلس فوت پدرش، حالتی عادی داشت و اصلاً اندوه و غصه‌ی از دست دادن پدر در چهره‌اش مشاهده نمی‌شد. نگران شدم که نکند سنگینی این داغ، او را اذیت کند؛ چون نمی‌خواهد اندوه خود را ظاهر کند. پیش یکی از اقوامشان رفته و گفتم این بچه را ولاد به گریه کنید چون احساس می‌کنم ناراحتی و غم را در دلش می‌ریزد.

آن خانم جوابی به من داد که برایم خیلی جالب بود. گفت: همه‌ی اجداد ما چیزی به ما آموخته‌اند که ما هم این نکته‌ی مهم را به فرزندانمان بیاموزیم. به همین علت است که او خیلی غصه نمی‌خورد. تعجب کردم. با خود

نقطه‌های جهان، مراسمی شبیه مراسم ما دارند. حتی در کشورهای سنی‌تسین هم، چنین مراسمی برگزار می‌شود، البته بیشتر به خاطر ادای اجر رسالت که قرآن می‌فرماید:

«قل لا اسئلكم عليه اجراً الا المودة فی القربى» (۲)

البته توصیه‌هایی را پیشاپیش، رسول اکرم و ائمه اطهار(ع) در به پا کردن مراسم ماتم و عزاداری، داشته و بر آنها تأکید نموده‌اند. مثلاً به کسانی که مرتبه می‌گفتند و شعر می‌سرودند، صلوات فراروان می‌دادند و از آنها بسیار تمجید و احترام می‌نمودند.

اتفا تحریفهایی در این بین، درباره‌ی شخصیت انبیاء و اولیای خدا رواج یافته که در زمان حیات آنان به عنوان ابهام، مطرح بوده و بعد از وفاتشان براین ابهام‌ها افزوده شده است و چنین شد که حضرت فرمود: «قد كُفِرَ عَلَي الكذابة واستكفروا؛ دروغ بستن بر من زیاد شده و بزودی بعد از من کسان زیادی به دروغ، احادیثی را از قول من نقل می‌کنند.» (۳)

مردم به لطف الهی و به خاطر عشق و علاقه به خاندان اهل بیت عصمت و طهارت به مناسبت‌های گوناگون مجالسی را بر پا می‌کنند

قال الصادق (ع): اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي جَعَلَ فِي النَّاسِ مَنْ يَقْدِرُ عَلَيْنَا وَيُمَدِّحُنَا وَيُزِيئُنَا خُدا را بسیار شمرده، به آنها احترام می‌گذارد؛ خواه مربوط به اشخاص باشد، که در پیشرفت جامعه‌ی خود مؤثر بوده‌اند - مثل دانشمندان و مخترعان - و خواه مربوط به کسانی باشد که از جنبه‌ی سیاسی و اجتماعی در راهی ملت خود، نقش مؤثری داشته‌اند.

انسانها به نوعی از حوادث گذشته، یاد می‌کنند و آنها را بزرگ شمرده، به آنها احترام می‌گذارند؛ خواه مربوط به اشخاص باشد، که در پیشرفت جامعه‌ی خود مؤثر بوده‌اند - مثل دانشمندان و مخترعان - و خواه مربوط به کسانی باشد که از جنبه‌ی سیاسی و اجتماعی در راهی ملت خود، نقش مؤثری داشته‌اند.

این کار بر اساس یکی از مقدس‌ترین خواسته‌های فطری است که خداوند همه‌ی انسانها قرار داده است و ما از آن به حس حق‌شناسی تعبیر می‌کنیم.

جاده‌ی عظیم عاشورا که نقش تعیین کننده‌ی در سعادت مسلمانها و روشن شدن راه هدایت مردم داشته، باید همیشه زنده و جاوید باقی بماند.

البته نیت عزاداری، مخصوص شهر و کشور ما نیست. بلکه برخی از افراد در دورترین

بعضی پیرامون روضه‌های ساختمانی، تحریفیات در رسوم عزاداری و روضه‌های زنانه

حضرت، هفته‌ای چند بار به حضور من می‌آید



«بی‌بی سه‌شنبه» کیست؟



و در این بین، باتوان سهم عظیمی را دارا می‌باشند؛ اتنا با کمال تأسف به دلایل گوناگون، روضه‌هایی که هیچ‌گونه پایه و اساس عقلی و نقلی ندارد در این مجالس، مطرح می‌گردد و عده‌ای افراد سودجو، از احساسات پاک مردم سوءاستفاده کرده، مطالب کذب را تحویل مردم می‌دهند و گاه مشاهده شده که برخی از این مطالب پوچ و بی‌اساس، نسل به نسل به دیگران انتقال داده شده است که در این جا به چند مورد اشاره می‌شود:

برپای مجالسی به نام سه‌رفه «بی‌بی سه‌شنبه» یکی از این موارد است که طریق قانون خاصی باید حاوی آن به نام «کاچی» پخته شود. از ۷ منزل که دختر به نام فاطمه دارند، آرد گرفته می‌شود و باید بختن آن در فضای باز وزیر آسمان باشد؛ ضمناً از جنس مذکر نباید کسی که آنرا بخورد (۱) و این حرکت با داستانسراییهایی همراه است که با عقل و نقل هماهنگ نیست. وقتی پرسیده می‌شود که «بی‌بی سه‌شنبه» کیست؟ در پاسخ می‌گویند بی‌بی حور است! وقتی می‌پرسیم بی‌بی حور کیست؟ می‌گویند: حضرت زهرا (س) می‌باشند! می‌گوییم اگر قرار است که این بی‌بی همان حضرت زهرا باشد، پس باید گفته شود بی‌بی یکشنبه؛ چرا سه‌شنبه؟ چون از ایام هفته روز یکشنبه متعلق به حضرت زهرا (س) می‌باشد...

● گاه دیده شده که بعضی از این مداحان جلسات زنانه، می‌خواهند از فضیلت حضرت زهرا (س) بگویند، دربارهی مقام عبادت حضرت، بیش از حد غلو می‌کنند و با زبان گریه و مراثیه می‌گویند؛ حضرت آنقدر در محراب عبادت به راز و نیاز با خدا مشغول می‌شد که زیر پای ایشان، خون جاری می‌گشت!

● شخصی، در توصیف عظمت مصیبتی که بر امام حسین (ع) وارد گشته، می‌گفت: (البته) با عرض پوزش از مقام مقدس سالار شهیدان) آن چنان در روز عاشورا بدن حضرت، مورد تیر و نیزه‌ی دشمن و زیر سم اسبها واقع شد، مثل گروشت چرخ‌کرده شده بود! وقتی به ایشان اعتراض شد که این مطلب را از کجا بیان و مطرح نمودید، در جواب گفت خودم از یک مداح معروف شنیدم!

با کمال تأسف باید گفت، درخواندن ذکر مصیبتها - بدون تحقیق و تفحص در اصل مطلب - به شدیدها بسنده می‌گردد.

● روزی به یکی از مجالس زنانه رفتم. دیدم خانمها یک به یک وضو دارند می‌گویند. برای

من جای سؤال بود، که چه شده؟ گفتند: خانم جلسه‌ای، دختری را با خود به همراه آورده که دینب امام حسین را در خانه‌اش دیده و شالی را که امام به او هدیه داده فعلاً دور گردنش انداخته. آن خانم جلسه‌ای دستور داده، بدون وضو کسی به این دختر دست نزنند! البته هیچ کس منکر عنایات اهل بیت به شیعیان و محتاجان آن حضرت نیست؛ ولی مطمئناً کسانی که این کرامات، شامل حالشان می‌شود، در هر جای آن را مطرح نمی‌کنند.

● برخی از این افراد برای بزرگ جلوه دادن کار امام حسین (ع) و در نتیجه گرفتن اشک بیشتر و مویه کردن خانمها، مطالبی را به این عنوان مطرح می‌کنند که در روز عاشورا، زمین کربلا آنقدر داغ بود که وقتی خون امام حسین بر آن می‌ریخت، قُل و قُل می‌جوید! (۱) با ذکر این نکته، مطمئنند که چندین نفر در مجلس، غش خواهند نمود! (در یکی مجالس خاهران، مدّاح برای جمع کردن صدقات و نذورات مردم، احساسات پاک آنها را فوق العاده جریحه دار نموده، اینگونه اعلام کرد که صدقات شما مستقیماً به دست خود امام زمان می‌رسد؛ چون حضرت، هفته‌ای چند بار به حضور من می‌آید (۱) و با گرفتن صدقات شما از دست من، مشکلات شیعیان را مرفع می‌نماید!

از دیگر موارد شنیدنی اتنا اسفانگیز این که، برخی از این افراد با یاد دادن غسلها و نمازها و اذکار عجیب و غریب به افرادی که برای گرفتن حوائج خود به هر دری می‌زنند، آنها را ترغیب و تشویق به انجام اموری خاص می‌نمایند. از جمله‌ی این موارد دستور خواندن نماز خاص انهم بالای پشت بام، با تأکید فراوان بر این که که قبولی این نماز، ردّ خور ندارد (۱) و هر که حال خوانده، به حوائج خود دست یافته است!

موارد بسیاری از این گونه مسائل و مطالب مشابه، وجود دارد و جا دارد که مرکزی معین و مشخص برگزیند و رفتار کسانی نظارت داشته باشد که با تحریف مطالب و اعمال ناشایست، قلب قطب عالم امکان امام زمان را مکتور می‌نمایند. به این امید که مجالس اهل بیت به شایسته‌ترین وجه، اداره گردد. ان شاءالله.

۱. وسایل الشیعه: چاپ اسلامی، ج ۱۰، ص ۲۶۹
 ۲. شوری / ۲۳
 ۳. بحار الانوار ج ۲ ص ۲۲۵

حاج آقا ماشاءالله عابدی بیش از سه دهه است که مداحی و مناجات خوانی می‌کند و به تعبیر خودش «مشغول خوانندگی» است؛ آن هم نه به عنوان شغل، چرا که شغل او معلمی است و بعد از پیروزی انقلاب اسلامی هم به عنوان مسئول مدرسه یا به عبارت خودمان، مدیر مدرسه فعالیت نموده است. مدرک تحصیلی حاج آقا ماشاءالله فوق دیپلم است و در کنار آن هم درس‌های طلبگی را فرا گرفته است و وی بیش از همه، خود را مدیون پدر و مادرش می‌داند و در این باره می‌گوید: مرحوم پدرم با این که سواد خواندن و نوشتن نداشت، آقا به

آخر منبر می‌گفت: الحمدلله جمعیت به حد نصاب رسید و ما گریز را می‌زنیما! بعد هم که وارد روضه می‌شد، جمعیت می‌آمدند... مستأفانه این اشکالی است که الان هم کم و بیش وجود دارد. در مشهد مقدس در خدمت ایشان نزد علامه طباطبائی رقیتم، در زندقه گفتند: بگویند تحریری است! آقا هم اجازه دادند و به خدمت ایشان رسیدیم. منظورم این است که علامه طباطبائی، ایشان را تحویل می‌گرفت.

قسمت دوم

هیات‌محبان العباس و مرحوم حجت‌الاسلام تحریری



یک بار دیگر هم در مشهد بودیم و خدمت آیت الله بهجت رسیدیم؛ البته قبل از این که

قدری صفحه‌ی مربوط به زیارت عاشورا را در مفاتیح برقی زده و خوانده بود که جای انگشتانش خیلی شدید پر روی صفحات زیارت عاشورا باقی مانده بود به هر جهت، مناجات‌های نیمه شبش گاهی ما را از خواب بیدار می‌کرد و آن اثر واقعی خودش را می‌گذاشت...»

ایشان در گفت و گو با «خیمه» از شخصیت‌های ارزنده‌های یاد کرد و به نکات ارزشمندی اشاره نمود که ما از این به بعد، در هر شماره به آن خواهیم پرداخت:

یادی از حجت‌الاسلام و المسلمین تحریری؛ از شاگردان علامه طباطبائی، فاضل، بسیار اهل گریه و توسل و از جمله روحانیونی بوده که حاج ماشاءالله عابدی به شاگردی در نزد او افتخار می‌کند. او درباره‌ی وی می‌گوید:

خانه‌ی مرحوم تحریری در یک محله‌ی پندام تهران بود که حتی عبور و مرور از آن جا هم سخت بود، چه برسد به آن که در آن محل، سکونت داشته باشی! وی در آن محل، زندگی می‌کرد تنها، زندگی کردن در آن محل، برای او به عنوان یک ریاضت کافی بود و با این حال روزهای چهارشنبه‌ی هر هفته در خانه‌ی خود روضه دایمی داشت.

مرحوم تحریری با آن که یک مجتهد مسلم بود، خودش پای دستگاه چایی می‌نشست و چایی می‌ریخت؛ گاهی هم روضه می‌خواند و گریه می‌کرد، بدون توجه به تمام شئون‌اتش یا صدای خیلی بلند گریه می‌کرد و به روی زانو می‌زد. وی سالها در هیات «محبان العباس» منبر می‌رفت یادم هست منبر ایشان پر از حدیث و روایت بود و تعداد کمی پای منبر می‌آمدند و

مرجعیت ایشان مطرح شود ایشان هم مرحوم تحریری را خیلی تحویل گرفتند.

ایشان از عوامل مهمی بود که در هیات ما را به مرور متوجه کرد که راه چیست و باید چگونه حرکت کرد. هیات ما به وضعیتی رسیده بود که فقط عزاداری بود؛ یعنی پذیرش منبری که منبر بروی وجود نداشت.

تمام هیات ما شده بود سینه زنی و در میان آن هم ذکر مصیبت! چیزی که در هیات‌های بسیاری امروز وجود دارد آقا وقتی مرحوم تحریری به هیات ما آمد مسیر را تغییر داد.

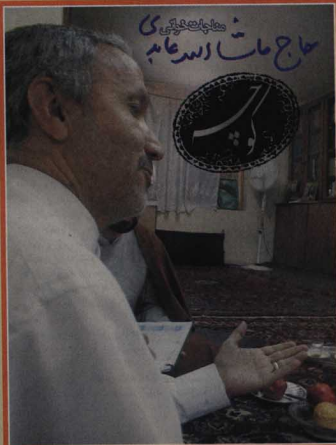
● حاج قاسم فخار شخصیت دیگری است که از زبان حاج ماشاءالله عابدی نکاتی درباره‌اش برایشان خواهیم گفت و آقا طبق متوال همه‌ی مصاحبه‌های خیمه، پاسخ‌های کوتاه او را می‌خوانید که در جواب سوالات کوتاهمان شنیدهایم:

عشق: درجه‌ی بالایی محبت است. محبت شدید، عشق است و اطاعت شدید می‌آورد.

مشاقت: اطاعت شدید.

خیمه: پوشش امام حسین (ع)

و گریه یعنی: حافظ کعبه



مشاقت
عشق
خیمه
و گریه

در محضر استاد حسن زاده آملی

جنبه اسلام و مسلمانان محسن غریبان



است که «بله» باشد. همه‌ی انبیا و اولیای الهی برای همین آمده‌اند. برای تزکیه و تعلیم و تأدیب آمده‌اند. ارسال رسل و انزال کتاب برای همین است. تأدیب، خلی معنای وسیعی دارد تنها آن معنایی که متعارف است، نیست. فارابی در کتابش به نام «سعادت» کمال انسان را در دو چیز می‌داند: تعلیم و تأدیب، که البته او هم، این را از قرآن گرفته است. البته قرآن به جای «تأدیب»، «تزکیه» را در کنار «تعلیم» ذکر فرموده است: «بیزکیهم و یعلمهم الکتاب و سه».

سؤال: با توجه به فطری بودن علائق مادی و دنیوی در انسان، چگونه می‌توان از آنها خلاصی یافت؟

استاد باید از ابراهیم (ع) پیروی کنیم، ما باید ملت ابراهیم باشیم. قرآن می‌فرماید: «فاتبعوا ملة ابراهیم حنیفاً... (آل عمران ۹۵) و «ثم اوحینا الیک ان اتبع ملة ابراهیم حنیفاً... (تجزل ۱۲۳)». حضرت ابراهیم (ع) فرمود: «ان صلاتی و نسکی و محیای و مماتی لله رب العالمین» ما اگر همه‌ی کارهای خودمان حتی امور دنیوی - را برای خدا انجام دادیم، عبادت است. مهم آن

جاگاه و تأثیرات اجتماعی آن در دیدگاه جامعه‌شناسی

محفل عزرا

یکی از زمینه‌هایی که کمتر مورد دقت قرار گرفته است، برخورد شایسته‌ی جامعه‌شناسانه و طرح و بررسی آثار اجتماعی عززای امام حسین -علیه‌السلام- و مراسم آن در جامعه می‌باشد.

مجالس حسینی، مستحکم از همه‌ی اقتضای استجساری از عاشقان حسینی، گم کرده‌ای خود، طلب خود و عطش خود را فقط با ذکر مصائب امام حسین -علیه‌السلام- فرو می‌نشانند. لکن با توجه به شرایط اجتماعی و زمانی و بخصوص تهاجم و شیخون فرهنگی دشمنان ملت و مکتب ما -که از دیر زمان با طرح هبری انقلاب اسلامی آغاز شد- امروزتر شرایطی به سر می‌بریم که دشمن سعی می‌کند، مبنای اعتقادی و باور مردم ما را دچار تردید و تزلزل کند. و یکی از مسائلی که در نوک پیکان حمله‌ی دشمن است، همین مجالس عزاداری و سنت چاودانه و قدرتمند عزاداری اباعبدالله الحسین -علیه‌السلام- است. در گذشته، در زمان سیار ارضای خانی به دستور

مستقیم انگلیس و همزمان با تعطیل مجالس عزاداری، عناصر وابسته به غرب نیز علیه مجالس اباعبدالله الحسین (ع) مشغول قلم و زدن و انتشار شدند. هم اکنون نیز ارزش این مجالس، تأثیر اجتماعی این عواطف سوزان به شیوه‌های مختلف، مورد مهاجم و تردیدافکنی است.

یکی از جنبه‌هایی که می‌بایست تسلسل چوآن و تحصیل کرده‌ی ما -اعم از دبیرستانی و دانشجو- بدان احاطه یابد، تا بتواند از مکتب خود دفاع کند، همین شناخت مسأله‌ی تأثیر اجتماعی عززای اباعبدالله الحسین -علیه‌السلام- بر جامعه‌ی الهی ماست. این محافل، ثمره‌ی هزار سال شلاق خوردن و یا حسین گفتن مردم ماست!

اولین دستجات عزاداری در زمان مغزالدوله‌ی دلیلی در بغداد برپا شد و دو سال بعد در قاهره و هر دو اینها در اوآن قرن چهارم، در سال ۳۳۲ هجری قمری بود.

یعنی هم‌اکنون بیش از هزار و صد سال است که شیعه، هیأت عزاداری دارد آن هم نه فقط در ایران، که در اقصی نقاط جهان، هر کجا که مکتب اهل بیت وارد شده، عززای حسین -علیه‌السلام- محور تجمع شیعه بوده است. قربتهاست قلمی ما، عاشورا را با تمام وجود، با جان و قلب و تمام احساسات، محضوفا نگه داشته است. آخرین بار، این ملت بخاطر همین امر، شلاق خورد و به زندان افکنده شد، در زمان

دودمان سیاه‌کار پهلوی -در زمان آن پدر و پسر- بود؛ بخصوص در زمان شخص رضا خان، که تمام مجالس عززای تعطیل شد. با این وجود مجالس عززای بر پا می‌شد، یک نفر درم در مراقب بود و در یک اتاق ۶-۵ نفر به آهستگی به گسونه‌ای که صدای آنها را قوای تأمینات رضاشاهی نشنوند، آهسته آهسته ذکر مصیبت داشته و گریه می‌کردند! اگر مجلس عززایی باقی مانده، به خاطر تحمل این سختی‌ها و دشواری‌ها برای حفظ پرچم عززای امام حسین



- علیه‌السلام - است. برادران عزیز عززای امام حسین -علیه‌السلام- قائمه‌ی قیام این ملت بوده، هر وقت این مردم برای حق و حق‌طلبی قیامی کرده‌اند، ذکر آنها و نام آنها و اصلی ترین شعار آنها «حسین» و «یا حسین» بوده‌است.



(۲)

حامد حتی

پیشانی عشق

و اینبگدلی عطش

یادداشت‌های سفر به مدینه و کربلا

کربلا... / حرم ابانفضل

مادرت کجاست ببیند، دستان شرحی فرزندش این همه فنون پارانی را به ارمان آورده است.

مادرت کجاست تا برای تو، روضه‌ی بازوالت را بخواند و این همه دست، پهن‌دشت سینه‌های عاشق را نقاشی کند.

عباس! من آمدم با آرزوهایی چندساله: با گریه‌های مادرم؛ با سینه‌ی گرفته پدرم؛ با نذرهایی که مادر بزرگ بدرقه‌ی راهم کرد؛ با بیکر شهیدی که داغ بوسه‌هایش را به دل دارم.

من آمدم؛ تا آن‌هم خواهی. می‌دانم ساقی کوکبان، بی‌دست است! می‌دانم مشک خالی‌اش گواه دل‌داگی‌اش. هنوز روی خاک افتاده. می‌دانم چشمانش، از آن روزی که کودکی گونه‌های پارس را دیده، به خون نشست. می‌دانم عطر چادر خاکی یک مادر سبز، پهلوش را گلستان کرد. می‌دانم... انا آمدم... تا در جزر و مدّ ضریح تو، یک لحظه از مویه‌های سگینه را تجزا کنم و آنی از پریشانی زینت بر سینه‌ام بنگارم.

آقا! بلند بالای من! قربان ضریح کشیده‌ات... من آمدم یک جرعه... نه... یک نفس از نسیم بی‌الهای تو مرا بی... یک پلک از تحیر زینت، برآیم کافی است. مرا برسان به گرداب فروات تا به جای یادگاری جانم را در آن غرق کنم.

اینجا تشنگی، اینته گردانی می‌کند عشق، مفهوم پریشانی است که سر از پای نمی‌شناسد.

ادامه دارد...

راستی این چا چیزی که معنی می‌یابد عشق است. چرا شاعران عشق را در بین واژه‌های زمینی خود جستجو می‌کنند؟ عشق اینجاست: کنار ضریح استوار تو، کنار چشمان تو که بوی آب می‌دهد. اینجا نصف‌التهار دل‌داگی است و تو خورشیدی هستی که عمود بر این همه زمین می‌تابی. کنار تو هیچ سایه‌ای معنا ندارد چون تو سایه‌سار چشمانی هستی که دوبیتی عطش را شوهه می‌کنند. کنار ضریح تو، نمی‌دانم چرا این همه دستهای لوزان به آسمان بلند می‌شود.

این همه دست، کجای عالم را دعا می‌کنند؟ به سمت کدامین چشم کشیده می‌شوند؟ این همه دست، اینجا کنار ضریح تو چنگ در مشک‌هایی انداخته، که مدال افتخار بی‌دست کودکان را به دوش می‌کشند.

عباس! تو دستان مهریانت را به آب سپردی و باد، دستان تو را برای خود می‌خواست. دستان تو، وقتی خورشیدی شد دیگر نبض تپین خون در رگ‌های عالم از حرکت ایستاد و حالا این همه دست، تقدیم به توست: مادرت کجاست تا ببیند عباس بی‌دستش چقدر دست به مشک‌هایش گره خورده است... مادرت کجاست تا بداند، دستان قلم شده‌ی تو رطوبت استجابات را با این دستان صفاخیز قسمت کرده است.

۱۶

عجل غیبت امام زمان، خود ماییم!

عجل الله تاملی فرجه الشریف، اگر ظاهر و حاضر شود چه کسی او را می‌کشد؟! ما از پیش، امتحان خود را پس داده‌ایم که چگونه از امام، تحفظ و یا اطاعت می‌کنیم و یا این که او را به قتل می‌رسانیم؟! احتیاط و پستی انسان به حدی است که قوم حضرت صالح (ع)، ناقله‌ی صالح را - با این که وسیله‌ی ارتزاق و نعمت آنها بود - پی کردند. چنان که قرآن کریم درباره‌ی آن می‌فرماید:

«لَا تَرْجُوا أَنْ يَمْسَسَكُمْ الْعَذَابُ غَيْرَ أَنْ تَنْتَهِبُوا مِنْهُ بَعْضَ مَا يَصْرِفُ عَنْكُمْ» (۱)

یعنی، یک روز آب، سهم شما باشد و روز دیگر، سهم آن و روزی که آب چاه را می‌خورد در عوض به آن‌ها شیر می‌داد! بنا بر این، همان گونه که ممکن است عقلا، خزینه و ثبات نعمت خود را ناپود کنند - هم چنان که ناقله‌ی صالح را کشند، چون از کوه آمده بود - امکان دارد که ما انسانهای عاقل! امام زمان (ع) را نیز که تمام خیرات از او است و از ناقله‌ی صالح بالاتر و پر فیض تر است، برای اغراض شخصی‌هی خود به قتل برسانیم!!

شما نیز همراه

به عبارتی که زکویت به رخم مانده قسم هر که عید تو شد عزت و جاهش نهدند نام تو را از کودکی به خاطر دارم؛ آن زمان که حتی نام خود را نمی‌دانستم، مرا با نام تو آشنا کردند خمیرمایه‌ی زندگی من با عشق تو آمیخته شد تا روزی که فرعه‌ی این عشقبازی به نام من افتاد فرعه‌ی تا خدا پرواز کردن، از خاک تا افلاک بر بال فرشتگان رفتن، بر محمل ملانکه نستن، تا اوج آسمان پرواز کردن؛ همه و همه را مدیون نام مقدس تو هستم که جوانی‌ام، بهتر است بگویم زندگی‌ام را از ذکر نام پرشور تو می‌دانم. هر چه به لحظه‌ی حرکت، نزدیک‌تر می‌شدم ضریبان قلبم تندتر می‌زد و من به سان پدروی که انتظار به دنیا آمدن فرزندش را می‌کشد، سر از پا نمی‌شناختم. خود را برای سفری آسمانی مهیا کرده بودم، سفری که اگر این سطور را با من دنبال کنید



نکته کارنامه

چه کنیم که معصیت نکنیم؟

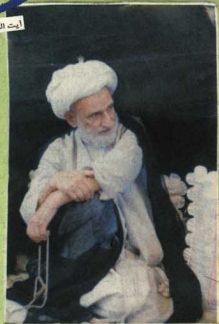
برای تسهیل طاعت و اجتناب از معصیت، راهی جز این نداریم که متوجه شویم و یقین کنیم که طاعت، نزدیکی به تمام نعمت‌ها و خوشبها و دارایی‌ها و عزت‌ها و... است و معصیت، عبارت است از محرومیت و ناخوشی و ندراری و ذلت و...

چه کار کنیم خانواده گرم و با صفا باشد؟

مواقت اخلاقی بین مرد و زن در محیط خانواده به صورت صددرصد برای غیر انبیا و اولیا - علیهم‌السلام - غیر ممکن است. لذا ما اگر بخواهیم محیط خانه، گرم و با صفا و صمیمی باشد، فقط باید صبر و استقامت و گذشت و رافت را پیشه‌ی خود کنیم؛ تا محیط خانه، گرم و نوزاری باشد و اگر این‌ها نباشد، اصطکاک و برخورد پیش خواهد آمد. و همه‌ی اختلافات خانوادگی از همین جا ناشی می‌شود.

برگرفته از کتاب نکته‌های ما،
رضا باقر زاده کیلانی

امت الله بهجت



* سید مهدی میر داماد

من مسافر آسمان خواهید شد

شما نیز همراه من مسافر آسمان خواهید شد!

قم، گلزار شهدا! - ۲ بعد از ظهر - اول چرمه

۱۳۷۸

از دام جمعیت اصلاً قابل تصور نبود! یک بدرقه‌ی باور نکردنی، مردمی که با یک دنیا عشق و محبت، با چشمانی سرخ از اشک و سینه‌هایی مالمال از اشتیاق به ساخت قدس حضرت ابا عبد الله، زوّار کریلا را در آغوش می‌گرفتند؛ فضای عجیبی از عطر مسافران کربلائی ماه رمضان بوجود آمده بود که هیچ کجای جهان نمی‌شد این فضا را احساس کرد. از موج جمعیت به سختی می‌شد عبور کرد. دوستان را یکی یکی در آغوش گرفتیم و اشک، تنها واژه‌ای بود که می‌توانستیم برای آسان به یادگار بگذاریم. از یک سو حیران و مبهور بودم و از سوی دیگر به خود می‌بالیدم که از باب و مولایم مرا برای

این سفر و به این مهمانی دعوت کرده است! از بزرگ‌ترها حال و هوای اعزام به جبهه‌ها را شنیده بودم. احساس کردم در کنار شهیدان تا ساعتی دیگر عازم مناطق جنگی خواهم شد. همسفران یکی یکی سوار می‌شدند هیچ کس را نمی‌شناختم، به جز مهدی جعفرزادگان دوست صمیمی‌ام و خوشحال بودم از اینکه چنین همسفری دارم.

نویای گرم حاج علی مالکی نژاد پیسجی سالیهای خون و خاکستر، ما را دوباره به آسمان برد. لحظه به لحظه اشتیاق من فزونی پیدا می‌کرد. دست عشق یا تقدیر می‌خواست بمائیم و بیشتر اشک بریزیم. اتوبوسی آخری با دو ساعت تأخیر به گلزار رسید و ما این دو ساعت بر ایامان چون دو سال گذشت. خیلی از دوستانی را که تا آن زمان ندیده و با آنها خداحافظی نکرده بودم، در این دو ساعت، خودشان

را به گلزار رسانده بودند. دلم به شورش افتاده بود، دو اتوبوس دیگر عازم شده بودند ولی ما هنوز ایستاده بودیم! از طرفی چشمان اشکیار مردم بود که جگر ما را آتش می‌زد و از طرف دیگر، التهاب نرسیدن به کربلا - و من این اشک و تردید را از ایمان ضعیف خود می‌دانستم. چرا که آنان وقتی انتخاب شدند، همه خود را در سخن و سرای باصفایش می‌دیدند، ولی من با حس غریبی همراه بودم. آیا من لایق این سفر نیستم. چرا اتوبوس نمی‌آید نکند که... هر لحظه بر اضطراب درون من می‌افزود بالاخره دغدغه و کنجیاز من تمام شد و درست در ساعت ۲/۴۵ روز چهارشنبه، در بیج و خم چاده با کرمه اهل بیت خداحافظی کردیم و رفتیم تا سلام گرم دختر را به پدر برساییم؛ مسرفتمی تا کسمای از بهشت را به نظاره بنشینیم...

ادامه دارد...

وای بر ما که اگر واسطه‌ی ننگ شویم

چرخ گردون به فریب و به فسون می‌گردد
 عشق بر پاشنه‌ی آتش و خون می‌گردد
 دشمنان هجمه به فرهنگ و به دین آوردند
 رهنران در ره ما باز کمین آوردند
 نکند غیرت و مردانگی از ما بپرند
 دین ما را به یکی وعده‌ی دنیا بپرند
 نکند صالح حسن باز مکرر گردد
 با لب تشنه، گل فاطمه پر پر گردد
 ای مردم حذر از جور و چقائی دیگر
 ای مردم حذر از کرب و بلائی دیگر
 ترسیم این ست عدو خرم و سرمست رود
 شرف و غیرت و مردانگی از دست رود
 ترسیم این ست که دکان ریا باز شود
 ترسیم این ست که جنگ جمل آغاز شود
 ای مردم نکند ناله ز تأخیر افتد
 فرج مهدی موعود به تأخیر افتد
 نکند مردم دنیا زده، تمجید شوند
 و ایوب صفتان، رانده و تبعید شوند
 نکند فضل بدست آمده بر باد شود
 بین ما و شهدا فاصله ایجاد شود
 وای بر ما که اگر واسطه‌ی ننگ شویم
 با جفا و ست کمه هماغه‌تک شویم
 سر ما مست حسین است، خدا می‌داند
 دل ما دست حسین است، خدا می‌داند
 چاره این است قدم در ره مولا بزنیم
 و به دامان ولی، دست تولا بزنیم



ایده‌وآب، حاصل‌یاد شمشادست

ایکرم فلاحتزاده - یزد

هر وقت درختان را می‌بینیم که شتابان به سوی بالا می‌روند به یاد تو می‌افتم؛ از مادر می‌پرسم پدر، زبیا تو بود یا آن سرو موقر که در زالیه‌ی زمستان ایستاده است؟ مادر سکوت می‌کند و بعد به پنجره اشاره می‌کند و می‌گوید: پدرت آمیزه‌ای از سرو و پنجره و صدا بود. هر وقت شهباهی بی‌ادعا را می‌بینم که دویستی سفر را می‌سرایند، به یاد تو می‌افتم. از مادر می‌پرسم پدر، کی از رودخانه‌ها پیچان‌تر و شفاف‌تر شد؟ من چند گنجشک را دیده بودم که می‌گفتند او دوشادوش ستاره‌های دنباله دار سفر کرد مادر فقط به قاب عکسی که در آن روئیده‌ای نگاه می‌کند و من سرکش‌ترین و مقدس‌ترین رود عالم را می‌بینم که آرام آرام از چشمه‌ای او می‌تراود.

با خودم قرار گذاشته‌ام که هر روز با غنچه‌ی یادت را آب بدهم و به اندازه‌ی چند کلمه بزرگ بشوم، تا بتوانم با پر فرشته‌ای مهربان، تورا نی‌ترین نامه را برایت بنویسم. پیراهن تو هر روز به من نگاه می‌کند و نکه‌های زلال آن با من حرف می‌زند. من از همه‌ی کتاب‌ها، کلمه قرض می‌گیرم و حرف‌هایم را به سنجاقکها می‌دهم تا به تو برسانند. گاهی آن قدر خوشحالم که دفترچه‌ها و مدارها به حال من غیظه می‌خورند و گاهی آن قدر دلتنگ می‌شوم که دوست دارم کسی به اسرافیل بگوید تا زودتر در شبیور خود بدم. مادر می‌گوید: وقتی قیامت بشود تو نه پرنده‌ای نه شقایق، می‌گویی تو حتی از فرشته‌ها و نمره‌ی بیست زبیا تری. و هنگامی که قدم برمی‌داری پل صراط برایت آغوش می‌گشاید و درختان مشهور بهشت به استقبال تو می‌آیند.

اقسوس مدار رنگی‌هایم نمی‌توانند بهشت را نقاشی کنند و شکل ایمان پدر را بکشند. شاید باور نکتی، اما دسته‌های من شب و روز به دنبال دستهای تو می‌گردند و من رو به روی پوئین مغرورت که هنوز کرد خاکریزها را با خود دارد می‌نشینم و سراغ جاده‌ای را می‌گیرم که به خاطرات معصوم تو ختم می‌شود.

پدر جان! با با خون سوختن بر پیشانی سفیدم حک کرده‌ام که راهت را ادامه خواهیم داد.





مسابقه‌ای فقط برای دانشجویان!

شما عزیزان دانشجو می‌توانید با استفاده از واژه‌های انتخابی جمله‌ای کوتاه - البته معنی دار و با مفهوم - پیرامون «خیمه» و «هیأت» بنویسید و به نشانی «خیمه» ارسال نمایید. برای اولین مسابقه، دو واژه «خیمه» و «هیأت» را برای شما انتخاب کرده‌ایم. منتظر جملات زیبایی شما هستیم. شما هم می‌توانید یکی از برندگان مسابقه‌ی جمله نویسی ما باشید. دانش جویان عزیز! مشخصات کامل ترم تحصیلی و دانشگاه محل تحصیل خود را بنویسید.

۱۴ جایزه‌ی نفیس به نیت ۱۴ معصوم



شهادت والا مقام، محمّد رضا باصر در سال ۱۳۳۸ در شهر مذهبی تبریز و در خانواده‌ای مؤمن و متدین، که سرمایه‌ای جز ایمان به الله و عشق به ائمه اطهار (ع) نداشتند، چشم به جهان گشود. هوش سرشار و مانتات خاص او همواره با تقیدش به احکام اسلامی از خصوصیات بارز او در دوران کودکی بود؛ به طوری که هم کلاسی هایش او را همواره از سر تعظیم، حاجی و شیخ می‌خواندند.

دوره‌ی ابتدایی و متوسطه را با موفقیت به اتمام رساند و پس از موفقیت در کنکور، در رشته‌ی فیزیک دانشگاه کاشان شروع به تحصیل نمود. با شروع انقلاب شکوهمند اسلامی، در کنار مردم مسلمان ایران به ندای امام امت، لبیک گفت و علیه طاغوت زمان به مقابله برخاست. وی همواره در مقاطع حساس قبل از پیروزی انقلاب اسلامی حضور داشت و ضمن پیروی از ولایت فقیه، پشت سر روحانیت متعهد، قدم بر می‌داشت و همگان را نیز بر این مهم دعوت می‌کرد فعالیت او بعد از انقلاب در دانشگاه نیز ادامه داشت و با انسجام دانشجویان پیرو خط امام و حزب اللهی، به تشکیل انجمن اسلامی دانشکده پرداخته، در مقابل حرکات مذبح‌خانه‌ی گروهکهای مزدور شرق و غرب، موضعی قاطع اتخاذ می‌کرد و به افشاگری ماهیت پلید فکری و سیاسی و اخلاقی آنها می‌پرداخت.



۱۵۸۰ - ۴۴۱۵۸۸۴
 ۴۴۱۵۸۸۴
 ۴۴۱۵۸۸۴
 ۴۴۱۵۸۸۴



ستايشگر اهل بيت (ع) ملاح ارزنده‌ی هيأت محترم جوادى را که جناب آقای مرتضى نظم آبادی شفای عاجل جنابمالي را از درگاه ایزد منان خواهانيم. هيأت بنی هاشمی اراک

قبل از عملیات عظیم بدر، فرمانده گردان امام حسین (ع) شهید اصغر قصاب عبداللہی، به او تکلیف کرده بود که بنا به پارہای مصالح، به عملیات نرود؛ چون در پشت جبهہ بیشتر به وجود او نیاز هست، ولی او انقدر اصرار و پافشاری کرد تا اجازتی شرکت در عملیات را به دست آورد و با شور و عشق زائد الوصف، عازم خط مقدم نبرد شد و پس از رشادتهای زیاد، در محوری که تنها چند قدم با دشمن فاصله داشت، در نبردی بی امان در میان رگبار گلولہهای دشمن به لقاءاللہ - که آرزوی دیرینہاش بود - نائل آمد.

پیکر مطہر او ہم چون به سرور و سالار شہیدان حسین بن علی (ع) روی خاک نقتیدہ ی کربلای ایران ماند و پس از سالہای متمادی در ۲۱ ماه مبارک رمضان و در روز شہادت حضرت امیر المؤمنین علی (ع) به آغوش خانوادہ باز گشت و در کنار یاران شہیدش در گلزار شہدای تبریز به خاک سپردہ شد.

ای کشتگان راه خدا یادتان به خیر یاران سیدالشہداء یادتان به خیر صدہا قلب به دست مورخ شکستہ باد ننگدار در حدیث شماء، یادتان به خیر اندر کنار دلچہ به خون آمیدہاید ای زائران کرب و بلا یادتان به خیر شہید محمدرضا باصر، حتی در گرمای گرم مبارزہ با دشمن، از ہیاتهای حسینی و محافل ائینی غافل نبودہ، در آن هنگام که وصیت نامہی الہمی خود را می‌نوشته، یاران و دوستان ہیاتی خود را مورد خطاب قرار دادہ و نوشته است:

«به مجالس سوگاری ابا عبدالله الحسین (ع) فوق العادہ اهمیت دهید. به تعزیرہ داری حسین (ع) عشق عمیق داشته باشید. ہیاتهای حسینی را که در مسیر انقلاب اسلامی حرکت می‌کنند، تقویت نمایند. ہیات حسینی پایگاہهای مقاومت را که عدہی زیادی از آنان به لقاء اللہ بیوستہ‌اند، تقویت نمایند. این

ہیاتی بعد از ازدواج و تشکیل خانوادہ نہ تنها کم نشد، بلکہ با کمک‌های ہمسرش گسترش نیز یافت.

در مریخ‌ها پیش از دیدن قامیلها و اقوام به خانوادہی محترم شہدا سر می‌زد و این را یک تکلیف برای خود می‌شمرد با اینکه علاقہی زیادی به فرزندش ماہہاش، روح اللہ، داشت و او را کمتر بغل می‌گرفت تا زیاد به او انس نگیرد؛ چون می‌دانست کہ رفتنی است.

زمان موعود نزدیک بود و او در جہہ‌ها با شوری وصف ناشدنی حضور می‌یافت، وقتی دعای

در جریان انقلاب فرهنگی، محمدرضا باصر به تلاش‌های خود افزود؛ به طوری کہ حتی شہبا تا دیر وقت، به برنامه ریزی و انجام مسؤلیت‌های خود در قبال مسائل دانشگاه می‌پرداخت. پس از تعطیلی دانشگاه‌ها، وی به ہمراہ برادران انجمن اسلامی از طریق جہاد سازندگی به روستاهای گاشان می‌رفت و در ساختن حمام و مدرسہ و... روستائیان را یاری می‌نمود.

پس از بازگشت مجدد به تبریز، با علاقہی وافری کہ به سپاہ داشت، به عضویت سپاہ



توسل می‌خواند و نوحہ خونئی می‌کرد، حال و هوای دیگری داشت. حضور باصر در گردان امام حسین (ع) لشکر عاشوراء، حال و هوای دیگری به این گردان پخشیدہ بود. بسیجیان این گردان، خاطرہی عزاداری‌ها و راز و نیازهای شبانہی او را فراموش نخواهند کرد. در مراحل سخت آموزش‌ها و رزمہای شبانہ، با ہوشیاری و استقامتی وصف‌ناپذیر شرکت می‌کرد.

درآمد. این عشق تا آخرین دقائق حیات پر افتخارش، هر لحظہ افزونتر می‌شد. در این جایگاہ مقدس بود کہ روح او اوج گرفت و تلاشهای خاصانہی وی زبانزد خاص وعام شد.

روح تسلیم در مقابل امر خداوند متعال و اطاعت در مقابل امر اولوالامر، اخلاص و سقا به تمامی معنا، عشق به ابا عبدالله الحسین (ع) و علاقہ به خانوادہهای شہداء، از خصوصیات بارز زندگانی پرافتخار او بود.

اعضای ہیاتهای حسینی و دوستان اہل بیت (ع) مخصوصاً حسین پایگاہهای مقاومت، کہ توسط خود او بنیان گذاری شد، ہمواره به یاد ایشان هستند و یاد و خاطرہی آن عاشق وارستہی حسینی را گرمی می‌دارند. تلاش‌های ایشان در امر فعالیت‌های مردمی و

«به مجالس سوگاری ابا عبدالله الحسین (ع) فوق العادہ اهمیت دهید. به تعزیرہ داری حسین (ع) عشق عمیق داشته باشید. ہیاتهای حسینی را کہ در مسیر انقلاب اسلامی حرکت می‌کنند، تقویت نمایند.

ہیات، یکپارچہ شور حسین و روحیہی مکتبی می‌باشد.

اما ای آنہای کہ شاید سالہا حسین حسین گفته‌اید، ولی بعد از انقلاب یک کلمہ به نفع انقلاب عزیز اسلامی نگفته‌اید و جان می‌دهید کہ بگویند؛ بدانتید کہ در روز قیامت، شہدا در درگاہ خداوند متعال از شما شکایت خواهند کرد و خواهند گفت: شما به حسین عزیز خیانت کردہاید. به خود آید!



شعر آئینی

بخش پایانی

شاعر آئینی



اشاره:

در شماره‌های پیشین خواندید که: نویسنده با تأکید بر ارزش شعر و شاعر آئینی و جایگاه ویژه او نزد حضرت رسول (ص) و ائمه اطهار (ع)، قدر دانستن «گوهر شعر» توسط شاعر و مداح را از مهم‌ترین ملزومات دانسته، همگان را به توجه و تأمل در عظمت‌های نهفته در شعرهای آئینی فرا خواند. بخش پایانی این مقاله را در این شماره می‌خوانید.

مخاطبان در برخورد با شعر آئینی نباید به شاعر کاری داشته باشند و در احوال شخصی و سلوک فردی او به جستجو و کنکاش بپردازند. شاعر، واسطه‌ای است که مورد عنایت بوده و فیض قدسی از مسیر زبان و قلم او به مشتاقان تشنه رسیده و سیرایشان می‌سازد. این واسطه به هر دلیل ممکن است با تصورات درست و نادرست و انتظارات شخصی هر یک از ما مناسبت و همگونی نداشته باشد. نباید از شاعر آئینی انتظار یک عالم و فقیه و متکلم داشت یا او را در جایگاهی دیگر نشانند. گاه شاعر، به دلیلی که هیچ‌کس نمی‌داند، واسطه این فیض است. در هنگام بهره‌گیری از این برکات معنوی، باید در عین قدرشناسی مقام این واسطه‌ی فیض، او را یکسو نهاد و مستقیماً خود را در معرض تابش نور آن عنایت الهی قرار داد. باید با شعر و رو در رو نشست و به اصطلاح خیلی ساده و پیش پا افتاده، باید با آن «حال» کرد. اگر خود را در اختیار شعر قرار دهید و بدون پیش‌داوری دست در دست شعر آئینی بگذارید، اثر آن را چمنند و گرانقدر، خود راه تعالی را در کهکشان تخیل و احساس و سپهر شعر و آگاهی به شما خواهد نمود و شما را با خود تا منزلت‌گه دلدادگی و ولایت همراه خواهد کرد.

قواعد ادبی، آرایه‌های شعری و فخامت بیان و استحکام زبان، محور است و بسیاری از اهل ادب و اصحاب سخن نیز هستند که از سر ارادت به پیامبر و خاندان بزرگوارش، اشعاری سروده‌اند که در عین زیبایی هنری و وقیت ادبی، از حال و صفای معنوی عاری است؛ یا به دلیل توجه یکسویه به جنبه‌های حماسی و تاریخی، مناسب مجالس مصیبت و سوگواری یا محافل مدح و ثنائیت. شعر شاعر آئینی، باید ترکیبی از مهارت‌های ظریف و ذوق برانگیز هنری و مینیا تورگونه باشد که بر تن بنایی نستوه و ضخیم و آهنگین و محکم و استوار نقش کرده باشند. ظریف و لطیف باشد اما نه شکننده؛

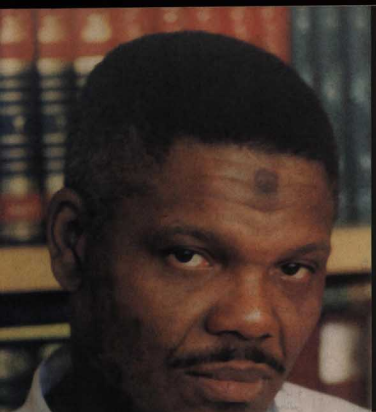
شعر شاعر آئینی، باید ترکیبی از مهارت‌های ظریف و ذوق برانگیز هنری و مینیا تورگونه باشد که بر تن بنایی نستوه و ضخیم و آهنگین و محکم و استوار نقش کرده باشند. ظریف و لطیف باشد اما نه شکننده؛ استوار و محکم اما نه زمخت و سخت.

استوار و محکم اما نه زمخت و سخت. بسیاری از شاعران سروده‌هایی دارند که چه زیبا و لطیف، اما در اوراق دفاتر و لابه‌لای دیوان‌ها و مجموعه‌هایشان خاک می‌خورد و گریز روزگاری دور یا روزهای کوتاه بر زبان‌ها جاری شده و از این‌سوی و آن‌سوی به گوش رسیده‌اند؛ اما دیرگاهی است از خاطر‌ها رفته و عمرشان به پایان رسیده‌است. اما اشعاری هم هستند که هر چه بهار و تابستان بگذرد و شاعر نویسنده بیاید و همچنان تازه و زنده و با طراوت می‌مانند. آری زمان بهترین داور و روزگار مقبول‌ترین، عادل‌ترین و منصف‌ترین قاضی است.

حال و هوای شاعر اهل بیت، گفتار و رفتار سلوکی او - که مؤید به عنایت اهل بیت (ع) است - باید کسی را به ما بنمایاند که قبل از دیگران، خود از شعرش متأثر می‌گردد. شعری را آرایه می‌دهد که کاربردی است. یعنی با خود در

خلوتی دلنشین خوانده و با ژ خود نگاه و تاله و لیختد و گریه‌ی مخاطب را متصور شد. همنشد، همراه و همنال مخاطبان، آن را صیقل داد، شکل بخشیده و به مشتاقان عرضه کرده‌است. اینها و بسیاری ناگفتنی‌های دیگر است که علامت‌دهی به شما آغاز و جوان و جوان چون مرا چسارت می‌دهد که با زبانی گنگ و در مجالس اندک در خلوت روحانی شما مسافران آسمان، نجوا کند و با دست‌های لرزان، پرده از ارادت و شوق خود برگردد. ارادت به شاعرانی که شما را شوق آسمانی شده‌است. شوق به آسمانی که مجال پرواز هر پرنده‌ی آزاد است. و امید بسته‌ایم به همین پرواز...

که پرنده‌گانیم... گر چه در قفس افتاده و پر پشت سیله‌ها گرفتار، اما دل‌هایمان به آزادگان گره خورده است و در چشم‌انمان انتظار آزادی موج می‌زند و گاه گاه این موج قلم‌ها از چشم فرو می‌ریزد به نغمه‌ی شورانگیز شاعران آئینی... خداوند این نغمه را از چشمان اشکبارمان بگیرد.



گفت‌وگویی اختصاصی خیمه‌ها احمد حنیف

در بهشت هم سفید پوستها حکومت و برتری دارند!

بومی تقسیم شدند. کسانی که شیعه شدند، تا چند سال اخیر مراسم خاصی نداشتند و بیشتر در مراسم دیگران شرکت می‌کردند، اما کفایت نمی‌کرد. آنها می‌رفتند و به سخنرانی گوش می‌کردند، ولی سخن را نمی‌فهمیدند، خوب، مذهب شیعه هم بین مهاجران مخصوصاً در کانادا، آمریکا و در انگلستان یک دین خارجی محسوب می‌شود مثل هر کس دیگری که بنا بر حش کتبخاوی خواهان خبرگیری از اسلام باشد، به مرکز علوم اسلامی مراجعه می‌کند، بومی‌های کانادا هم با تکمیل اطلاعات در آنجا سعی می‌کنند آداب و رسوم را اختراع کنند و هم اکنون هم در همین

خیابان پرهیز کرده، حش زنجیر زنی را هم حذف کردند و فقط برنامه ی سینه زنی برپا شدند.

● شیعیان کاری نمی‌کنند که تظاهر به ریا شود؟

- نه، چون این حساسیت را دارند که مبادا کانادائیا با وحشت به برنامه ی آنها نگاه کنند. حش پاکستانی‌ها از آوردن ذوالجناح - که از آداب مخصوص عزاداری‌شان بود- پرهیز کردند. صحبت بر سر این موضوع بود که آیا شیعه‌ی سائب پرستی، ایجاد می‌کند، یا خیر؟ البته چند سال بعد، بین آنها به خاطر نبود وحدت، اختلاف افتاد و به چند گروه بومی و غیر

اشاره:

هجرت در راه خدا اقسامی دارد و یکی از بارزترین اشکال آن، هجرت به سوی دیار غربت است برای کسب علوم آل محمد (ص) و سفر جوانان محب اهل بیت، از سراسر دنیا به قم - این اشیانه ی علوم آل صادق - از همین نمونه است.

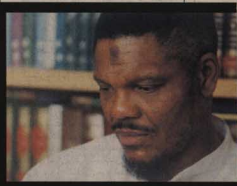
احمد حنیف کانادایی، که در نگاه اول انسان را یاد والیبالیست‌ها می‌اندازد، چند سالی است که به همراه خانواده ی خود در قم، زندگی و برای کسب تحصیل معارف اسلامی، تلاش می‌کند. زندگی برای یک شهروند قاره‌ی آمریکا در قم، چه جاذبه‌هایی می‌تواند داشته باشد که او و خانواده‌اش این شهر را انتخاب کرده‌اند. مصاحبه با او از این جهت می‌تواند جالب باشد که شما را از شیوه‌های عزاداری در کشور او و علل گرایش جوانان غرب به معنویت، از زبان او آگاه می‌کند.

● در ماه محرم و روز عاشورا، مراسم ویژه‌ای در ایران برگزار می‌شود. بفرمائید که در کشور شما در این ایام، چه مراسمی برگزار میشود؟

بسم الله الرحمن الرحیم جمعیت شیعیان آنجا حدوداً دویست و پنجاه هزار نفر است، که البته به صورت پراکنده، حضور دارند.

آداب و رسوم هر کدام از ایشان، طبق روال سنتهای کشور خودشان است، مثلاً پاکستانیا یا استفاده از زبان اردو به رسم پاکستان، عزاداری می‌کنند. ایرانیها، عراقیها و لبنانیها هم همینطور. محل عزاداری ایشان هم، مراکز اسلامی موجود در آنجا است.

● البته حدود ۱۲-۱۱ سال پیش برای اولین بار، مردم به خیابانها آمدند و در مراسمشان از اجرای آداب و شیوه‌هایی که موجب خجالت آنها شود- مثل قمه زنی- در



وضعیت، در حال فرهنگ سازی با محرم هستند.

در این ۸ سال، در ایام محرم بیشتر در مراسم مهاجران شرکت و برای آنها سخنرانی کرده‌ام. اثر سخنرانی شما چقدر بود؟

موضوع سخنرانی اثر دارد ولی لحاظ کار فرهنگی، کار زیادی باید انجام شود آزمایش لازم دارد ولی سخنرانی در همان حد یک خطابه است. در فرهنگ آمریکا و کانادا، بر خلاف کاتولیکها، شیعیان اصلاً مراسمی برای گریه ندارند. به یاد دارم در کودکی به کلیسا می‌رفتم، در ایامی که میگویند حضرت عیسی (ع) را در زادگاهت مسیحیان در ۱۲ مرحله در ۱۲ روز، مصیبت حضرت عیسی (ع) را می‌خواندند و گریه می‌کردند. اما حالا به خاطر پیشرفت و شدن، دیگر این برنامه‌ها را ندارند و مسئله بر عکس شده یعنی جمع می‌شوند برای خندیدن و خوشگذرانی!

شیعیان آنجا، باید گریه کردن را یاد بگیرند؛ چیزی که اصلاً در موردش تجربه ندارند. یعنی اینگونه نیست که در نتیجه‌ی یک سخنرانی یا روضه، اشک بریزند. مثل ایران نیست که به جلسه رفته و با شنیدن کلمه «حسین» از زبان مداح یا سخنران اشک بریزند. این زمانند به ایجاد فضای فرهنگی است. باید این فرهنگ را در دل‌های آنها ایجاد کرد.

یعنی با این روضه‌های اهل بیت را که شما در عاشورا سخنرانی می‌کنید و یا مصیبت می‌خوانید نمی‌توانند ارتباط برقرار کنند.

من روضه خوان نیستم! یعنی آنجا کسی نیست که به زبان مادری روضه بخواند؟

جست؛ ولی خیلی کم. روز سالگرد شهادت شهید باکومیک، جلسه‌ای بود که یک بومی آمریکایی در آن، روضه خواند. بدون لحن و سیاریا با احساس و آرام. مصیبت باکومیک را با روضه‌ی امام حسین (ع) ترکیب کرد و مردم هم گریه می‌کردند؛ اما فقط همین یک مورد مشاهده شد. اما بچه‌ها وقتی اینجا (ایران) آمدند و در مراسم عزاداری شرکت کردند با مجلس، از تپا تپا برقرار کرده و گریه کردند. بعداً به صورت آزمایشی چند جلسه بین خودمان گرفتیم و روضه خواندیم؛ بچه‌ها گریه کردند و مسلمان کسانی که در توان آنها انتقال این فرهنگ هست، باید فرهنگ گریه‌ی عزاداری را به آنجا انتقال دهند.

خیمه: از کانادا (تورونتو) چند نفر طلبه در ایران مشغول هستند؟

بین ۱۰ تا ۱۵ نفر

ایا به مناطق خودشان برگشته‌اند؟ تأثیر این چند نفر بر دیگران - مردم کانادا - چقدر بود؟

- این به تجربه و شخصیت آنها بستگی دارد. بعضی از آنها اهل سخنرانی و فعالیت اجتماعی نیستند؛ فقط آمدند تا یک مسلمان خوب شوند.

شما به عنوان فردی تحصیل کرده در زمینه‌ی روانشناسی و مددکاری اجتماعی، فکر می‌کنید بر دیگران چقدر تأثیر گذاشته‌اید؟

سردرگ لسانس من خیلی مهم نیست. قبل از اسلام، زیاد فعالیت می‌کردم؛ الان هم همینطور. حتی قبل از دانشگاه هم کار اجتماعی می‌کردم و الان اثرات خوبی هم دارد.

زمانی که از ایران به وطن خود بر می‌گردید، چه فعالیت‌های مذهبی - اجتماع دارید؟

- کار ما در آنجا «اقت ساز» است؛ یعنی تنظیم اجتماعی مسلمانان و هدفدهی به آنها، تأسیس و گسترش مؤسسه‌ها و بنیانهایی لازم از آموزش و پرورش و - برای مردم و بچه‌ها. تشدید فعالیت‌های سیاسی جهت اثر گذاری بر جمعیت کانادا، چون مسلمانان کانادا فعالیت سازمان منظمی ندارند و از آنجا که مسلمانان کانادا اغلب مهاجر هستند، این احساس در آنها بوجود آمده که همان هستند و هرگونه فعالیت مدنی، منجر به اخراج آنها می‌شود و چون دوست ندارند این بهشت دنیا را از دست بدهند و موجبات ناراحتی دولت کانادا و آمریکا را فراهم آورند، بدین جهت فعالیت آنها در آنجا محدود است.

بوجود دولت کانادا با مسلمانان و شیعیان کانادا چگونه است؟

- در نگاه آنها فرقی بین مسلمان و غیر مسلمان، شیعه و هندو نیست، حتی شاید نسبت به مسلمانان نگرانیهایی بیشتری داشته باشند. مخصوصاً بعد از واقعه‌ی ۱۱ سپتامبر، که مسلمانان به عنوان تروریسم در جهان معرفی شدند و حالت جنگی که بین غرب و مسلمانان بعد از این واقعه، رخ داده است. منتهی نگاه آنها نسبت به وهابیتها بسیار منفی تر نسبت به شیعه است. چرا که عوامل «التقاعده» و «طالبان» از این گروه بودند.

اخیراً گرایش مردم اروپا به معنویت، بیشتر از قبل شده (به علت فرار از مادیت) شما چقدر این را درست می‌دانید؟

بله؛ بعضی از آنها علاقه‌مند هستند که جواب سئوالشان را از هستی بدانند و پیدا کنند. مثل: «ما که هستیم» و «ما کجا آمدیم» و «دنیا چرا وجود دارد؟» و... اما متأسفانه در این مسیر به طرف علوم تقلبی (خرافات) کشیده می‌شوند. مثلاً مافیزیک دینی را با علم حسی و تجربی ترکیب کرده، از خدا به عنوان یک فضا نورد پیشرفته، تا مثلاً یک نفس کلی بحث می‌کنند.

خیمه: شما چطور مسلمان شدید؟

- تحقیق کردم

انگیزی از تحقیق شما چه بود؟

بسیار بودن

یعنی اختلاف نژادی و نژاد پرستی؟

بله؛ نژاد پرستی و نقش کلیسا در این ظلم.

وقت دین مسیحیت ما که نظام نژاد پرستی آمریکا و افریقای جنوبی بر پایه‌ی آن است و مفهوم تثلیث - که یکی از تثلیث‌ها حضرت عیسی (ع) است، که سفید پوست است و به همین علت، نسبتاً در دنیا که حتی در بهشت هم، سفید پوستها حکومت و برتری دارند.

ولی من این سخنان را قبول نکردم و نسبت به مسیحیت، دید منفی پیدا کردم؛ همین علت، باعث این شد که به جست و جوی دین دیگری رفتم، خواستار بازسازی هویت خود شدم. دنبال دینی بودم که بتوانم بوسیله‌ی آن از ظلم انتقاد کرده، چالگو باشم. لذا در ادیان مختلف، تحقیقات گسترده‌ای کردم. ایرانی نظیر: هندی، بودایی، یهودی، مسیحی و بلاخره اسلام، که آن را کاملترین و مناسبترین دین یافتم و مسلمان شدم.

شرکت غیر مسلمانان در عزاداری‌هایی که در کشور شما برگزار می‌شود چقدر است و آیا از این مراسم‌ها تأثیری می‌گیرند؟ برخورد آنها با شما در آنجا چگونه است؟

- خیلی کم؛ چون تعداد شیعیان بومی، خیلی کم است. به یاد دارم، وقتی به مراسم می‌رفتم دو نفر بیشتر نبودیم. سخنرانی، مداحی و سرود بلد نبودیم. حتی بعضی جاها فکر کردیم پاسپورت لازم داریم، تا به آنجا وارد شویم؛ چون یک حس غریب پیدا کرده بودیم؛ مثل اینکه در کانادا نبودیم.

آقای حنیف کدام روضه را بیشتر دوست دارید؟

روضه‌ی حضرت عباس (ع) چرا؟

نمی‌دانم، شاید به خاطر اینکه روز تاسوعا عاشورا، پرشورترین و پرسوزترین ایام هستند. البته روضه‌ی حضرت قاسم هم بومن اثر خاصی می‌گذارد، اما بیشتر از روضه‌ی حضرت عباس (ع) تأثیر می‌پذیرم و آن را دوست دارم.

«عباس» در یک جمله، یعنی...
- خضوع، توکل اسلام

کربلا، یعنی...
- یعنی زندگی!

«حضرت زهرا» در یک جمله کوتاه:
- لیلۃ القدر!

آب در کربلا را توصیف کنید؟
- آ.ب. به معنای قطع شدن رحمت خدا به دست آدم‌های شر

کربلا رفته‌اید؟
- نه!

با تشکر از شما که در این گفت و گو شرکت کردید.

سلام! حاتنان چطور است؟ نماز و روزه هایتان قبول چی؟ روزه هایتان کله گنجشکی بود؟ اشکال ندارد ان شاءالله خدا همان‌ها را قبول می‌کند. خوب، بالاخره آمدیم. دوشماره قبل

قول داده بودیم، ولی با مشکلاتی که برای مجله پیش آمد، حالا آمدیم. اما از حالا به بعد، باشما قرار می‌گذاریم هر شماره در همین صفحه‌ها، ما برای شما کلی مطلب خوب (داستان، شعر،

مسابقه و...) می‌آوریم و شما هم برای نامه‌های خوب خوب می‌نویسید. اول هم ما شروع می‌کنیم. این هم دو صفحه خیمه‌ی کودک:



ای چادر نو برای ترگس خریدید! پس من چی؟

بین چه چادر قشنگی!



ایچ جان چه چادر قشنگی!



این چادر را ما به خاطر جشن عبادت برای ترگس خریدیم.



تخیر، ولی به جایش یکدیر این خوشگل می‌خواهیم.

توهم چادر می‌خواهی؟



پس من چی؟



ترگس از حالا به بعد، می‌تواند مثل بزرگ ترها خدا را عبادت کند، نماز بخواند، روزه را بگیرد و خیلی کارهای خوب انجام دهد.

تازه باید بیشتر مراقب باشم تا کارهای بد، مثل دروغگویی، اذیت کردن دیگران، تنبلی در انجام عبادت‌ها را انجام ندهم.



پادم برفته ولی جشن عبادت
شما پنج سال دیگر برگزار
می نمود.

جشن عبادت اقا اجازه خواهند که یک سال
هم از ما کوچکتر است. لوی مدرسستان جشن
عبادت گرفته اند.



یک چیز خیلی مهم؟

آن چیست؟

اقا اجازه فکر نمی کنید اسمال یک کار
خیلی مهمی را یادتان رفته انجام دهید.



خیلی فایده ها حسن جان! اول اینکه
شما تا آن زمان با تکویر بعضی از کارهای
خوبه آنها را خوب یاد می گیرید، دوم اینکه
تا آن موقع به انجام کار خوب عادت می کنید.
سوم اینکه، شما می توانید این کارهای خوب
را برای شما ذخیره می کند و پاداش می دهد.

پس تا پانزده سالگی، نماز
خواندن و کار خوب انجام
چه فایدهای دارد؟



اقا اجازه خواهند که از ما
کوچکتر است هر روز در جشن
عبادت می گیرد!

دخترها از ۹ سالگی و پسرها از ۱۵ سالگی به سن
تکلیف می رسند. سن تکلیف، سنی است که بچه ها
مثل بزرگترها می توانند عبادت کنند و کارهای
خوب انجام دهند.



می خواهیم کارهای خوب،
تا وقتی که نوبت جشن عبادتیم بشود،
یک عالمه باشد.



ولی برای تو که واجب نیست

من هم می خواهیم نماز بخوانیم.



نوجوان

بچه‌هیاتی

تصف دیگر نوجوانان

می‌گویند نوجوانان که همه‌اش پسر نیستند پس چرا تو همه ی «بچه‌هیاتی»‌ها را پسرانه می‌نویسی یک بار هم دخترانه(!) بنویس. مثلاً نویس: «وقتی عید فطر می‌شود، حال و هوای آدم مثل کسی است که اول بازی سه چهار تا گل خورده باشد و ده دقیقه‌ی آخر، تازه گرم شده باشد و چهار پنج تا گل زده باشد؛ این آدم در یک صورت، حسابی ناراحت است و در دو صورت هم ناراحت هم خوشحال. اگر کمتر از حرف، گل زده باشد ناراحت است، که ای کاش یکی دو دقیقه بیشتر فرصت بود، تا می‌بودیم» و اگر بیشتر از حرف، گل زده باشد، خوشحال از بردن و ناراحت است از این که «اگر بیشتر فرصت بود چند تا دیگری می‌زدیم»

می‌گویند به جایش مثلاً بنویس: «رمضان، مثل خانه تکانی شب عید است.» یا این که هر ایام دیگر سال و مناسبت‌های دیگر هم گردگیری و بشوی و سیب‌داریم (یعنی از زبان خانها) انا خانه تکانی شب عید، چیز دیگری است. فرصتی است که بتوانی همه‌ی خانه را تمیز کنی و بوق بیندازی! و اگر دیر بچینی موجب پشیمانی است و به هر حال، هیچ وقت هم خانم از خانه تکانی راضی نمی‌شوند و می‌گویند نرسیدم فلان کار را بکتم کاش فلان کار را می‌کردم و...

آخر تو را به خدا این حرفها را من چه طوری باید بنویسم؟!

فرهنگ فیلمی نوجوان

مهمان‌های سلمان

دونفر از دوستان سلمان فارسی مهمان او شدند. او برای پذیرایی، مقداری نان و نمک در سفره گذاشت و گفت: «اگر نبود دستور پیامبر که از خود را به زحمت افکندن برای مهمان ما را نهی کرده است، برای شما غذای بهتری تهیه می‌کردم.»

یکی از آن دو نفر گفت: «اگر با این نمک قدری سبزی بود، هم بهتر می‌شد.» سلمان، بناچار، آفتابه‌ی خود را گرو گذاشت و مقداری سبزی خرید.

پس از صرف غذا، این مهمان در مقام شکر خدا، گفت: «خدا را شکر که ما را به آنچه داده، قانع گردانده است.»

سلمان در جواب او گفت: «اگر قانع بودی آفتابه‌ی من به گرو نمی‌رفت!» (۱)

صداقه از راه دزدی

آوازیه این مرد در شهر پیچیده بود. همه از پرهیزکاری و نیکی اش می‌گفتند. از بخشش‌های که به مردم فقیر و مستمند می‌کرد برای همین امام صادق (ع) آمده بود تا او را از نزدیک ببیند. امام، آهسته مرد را دنبال کرد. مرد به دکان ناتوانی رسید. امام ایستاد و با تعجب دید، مرد در یک لحظه وقتی که نانوا حواشش نبود، دو قرص نان برداشت و زیر عیش گذاشت و تند دور شد. امام متعجب از کار وی به دنبال او راه افتاد مرد به جعبه‌های پر از انار رسید. صاحب انارها پییرمرد خسته و ناتوانی بود که زیر سایه‌ی درخت چرت می‌زد. مرد آهسته نزدیک شد و مانند دفعه‌ی قبل، دو تا انار برداشت و پنهان کرد بعد امام دید که مرد، دونان و انار نزدی را در بین چهار فقیر تقسیم کرد و به آن‌ها بخشید. تعجب و تردید امام بیشتر شد. انا بالاخره نزدیک شد و علت کارهای عجیب او پرسید. مرد نیشخندی زد و گفت: «مگر نشنیدهای که در قرآن آمده هر کار نیکی، ده برابر پاداش دارد و هر کار بد، فقط یک بار کفر دارد! با این حساب من دو تا نان و دوتا انار نزدیکم و روی هم چهار بدی کرده‌ام و از طرف دیگر، دو تا نان و انار بخشیدم که روی هم چهار بار نیکی می‌شود که اگر چهار بدی را از چهل نیکی کم کنیم، سی و شش نیک برابیم می‌ماند!»

امام در جواب گفت: «مگر نشنیدهای که خدا فقط عمل پرهیزکاران را می‌پذیرد؟ تو خودت می‌گویی چهار گناه کرده‌ای! از طرف دیگر، مال مردم را بدون اجازه به دیگران بخشیدهای، پس چهار گناه دیگر هم انجام دادهای؛ یعنی روی هم هشت گناه! در حالی که هیچ نیکی هم نداری!»

فقیر

روزی فقیری به امام صادق (ع) رسید و با التماس گفت: «به من کمک کنیده! امام از سید اتکور خود، خوشه‌ای برداشت و به او داد. پیر مرد اخم کرد و گفت: «پول بدهیده! امام گفت: «پول ندارم» مردمی خواست برود، انا پشیمان شد و همان خوشه را گرفت.

طولی نکشید که مرد مستمند دیگری آمد و با التماس گفت: «به من کمک کنیده! امام، خوشه‌ای اتکور به او داد. مرد گفت: «سپاس خداوند را که به من روزی رسانده.» همین که خواست برود، امام خوشه‌ی دیگری به او داد. فقیر بازهم خدا را شکر کرد. امام بیست درهم از یکی از یارانش قرض گرفت و به مرد مستمند داد. او باز هم خدا را شکر کرد و گفت: «خدایا! بخشنده تویی و شریکی برایت نیست.» امام باز هدیه‌ی دیگری به او بخشید. تا این که مرد فقیر گفت: «اژ شما ممنونم»

این بار دیگر امام چیزی نداد. یارانش اندیشیدند که اگر او همچنان خدا را شکر می‌کرد، امام حتماً چیزهای بیشتری به او می‌بخشید.»

مسابقه‌ی

گل‌ها

نام چهار گل را از شما پرسیدیم؛ می‌توانید نام آن گلها و یک جمله‌ی زیبا درباره‌ی هر کدام از گلها را بنویسید و برای ما بفرستید؛ تا ما هم به شما جایزه بدهیم.

۱- نام این گل را که می‌شویم، صلوات می‌فرستیم.

۲- این گل هم، نام مادر امام زمان «عج» است.

۳- این گل، نام مادر یکی از پیامبران بزرگ خداوند است.

۴- این گل، نشانه‌ای از شهیدان است. منتظر پاسخ‌های شما هستیم



۳۷



کبوترهای خیمه

سیده منصوره میرغنی (قم)، سید محمّد حسینی (کرج)، نرجس نصرالهی (سیاهکل)، رضوان رونق (اردکان)، محمّد علی زرافشان (میدیزد)، خانم یا آقای رونق (اردکان)

حضرت عبدالعظیم الحسینی

عبدالعظیم بن عبدالله یکی از بزرگان خاندان سادات حسنی بود. او شخصی عابد، دانا، راستگو و امانتداری بود. احادیث بسیاری توسط او از امام هادی و امام حسن عسکری - علیهم السلام - روایت شده است.

او از امام هادی (ع) حمایت کرده، به توصیه‌ی ایشان و به دلیل فرار از دست مأموران متوکل، خلیفه‌ی عباسی، به ری رفت. او به خاطر ترس از متوکل و گماشتگان او در آنجا مخفیانه زندگی نمود - اگر چه بسیاری از شیعیان ری او را شناخته، با او ملاقات نمودند.

او در ۱۵ شوال سال ۲۵۲ هجری قمری وفات کرد و در ری، در مقابل مزار یکی از نوادگان امام کاظم به خاک سپرده شد.

ظاهراً مزار او در ابتدا قبر ساده‌ای بیش نبود و پس از بیست سال در زمان حکومت علویان طبرستان، بنایی بر روی قبر او ساخته شد و بعدها به آن افزوده گردید.

کاشی‌های جعفری؛ به آن شیعی‌های امامیه، اثنی عشری و یا دوازده امامی هم گفته می‌شود.

شیعه‌ی جعفری

شیعه‌ی دوازده امامی به این جهت به شیعه‌ی جعفری معروف است که از دوره‌ی امام صادق انسجام یافت و به صورت یک مکتب درآمد. این دوران بود که فرصتی بدست آمد به صورتی منظم و دقیق به جمع آوری و تدوین علوم اسلامی پرداخته شود.

گروه‌ها و طبقات مختلف از سراسر جهان اسلام در کلاس درس آن حضرت شرکت می‌کردند. حتی برخی از شخصیت‌هایی که بعدها خود هر کدام رهبری فرقه و مذهبی را در جهان اسلام به عهده گرفتند نیز، در جلسات امام حاضر می‌شدند؛ کسانی مثل ابوحنیفه، رهبر مذهب حنفی و مالک بن انس، رهبر مذهب مالکی، که شاخه‌های آن مذهب مهم اهل سنت هستند.

امام شاگردان مخصوصی نیز تربیت می‌کردند و برای تبلیغ به نقاط مختلف جهان اسلام می‌فرستادند. از شاگردان بزرگ ایشان می‌توان هشام‌بن حکم را نام برد. نام پاپیان امام در مناطقی که شیعیان بودند، به جمع آوری خمس و زکوة می‌پرداختند.

آن اندازه که از آن حضرت حدیث نقل شده، از هیچ یک از ائمه نقل نگردیده. افرادی را که از آن حضرت، حدیث نقل کرده‌اند تا چهل هزار نفر عنوان می‌کنند که نشان دهنده‌ی وسعت مجالس درس ایشان است.

پس از این دوره، با سخت‌گیری خلفای عباسی سایر امامان نتوانستند آزادی این دوره را بدست آورند.

حمزه‌ی سیدالشهدا

حمزه‌بن عبدالملک، عموی پیامبر و برادر رضاعی اوست. یعنی هر دوی آنها همزمان از شیر یک زن، تغذیه کرده‌اند.

او یکی از شجاع‌ترین و قوی‌ترین مردان قبیله‌ی قریش بود. مسلمان شدن او و حمایتش از پیامبر در دل مشرکان، هراس انداخت و باعث شد از برخی آزارهای خود دست بردارند.

او در برخی جنگهای پیامبر، از جمله جنگ «ابواء» که اولین جنگی بود که پیامبر در آن بر ضد مشرکان شرکت داشت، پرچم لشکر پیامبر را بردوش داشت.

در جنگ بدر، بسیاری از دشمنان بزرگ اسلام به دست او کشته شدند. بنا بر این مشرکان کینه‌ی او را به دل گرفتند. عموی «حمیر بن مطعم» در جنگ بدر، به دست او کشته شد؛ همچنین برادر، عمو و پسر هند، همسر ابوسفیان از دشمنان بزرگ اسلام و پیامبر، به دست او کشته شدند.

«وحشی» غلام حبشی «حمیر» به تحریک او و راندن که به او وعده‌ی آزادی داده بودند، حمزه را در جنگ احد، با پر تپان نیزه به شهادت رساند.

پیامبر از شهادت حمزه بسیار غمگین شد چنانکه گفت: «هرگز مصیبتی چون مرگ تو به من نرسیده است.»

چنانکه گفته‌اند، پیامبر بر جنازه‌ی عمویش هفتاد و دو مرتبه نماز گزارد و جبرئیل برای ایشان خبر آورد که نام او در هفت آسمان نوشته شده که او شیر خدا و شیر رسول خداست. از آن زمان، حمزه عموی پیامبر لقب سیدالشهدا - به معنای سرور شهیدان - گرفت. شهادت او در روز ۱۵ شوال سال سوم هجرت واقع شد. این لقب تا زمان شهادت امام حسین - علیه السلام - متعلق به حضرت حمزه بود اما حماسه و ایثار امام چنان بود که او را بر همه شهیدان پرتوی داد و از آن به بعد لقب سیدالشهدا به امام حسین (ع) اطلاق شد.



توسعه
توسعه

جایزه با جدول!

محمد حسین رضایی

افقی

- ۱- از نام‌های خداوند - جل جلاله - به معنای بخشنده - شایسته و سزاوار
- ۲- از فرزندان حضرت علی (ع) و حضرت فاطمه (س)
- ۳- ضمیر غایب - کتاب آسمانی حضرت موسی (ع)
- ۴- دریا در زبان سریانی که معرب آن «یم» است - کوچنده
- ۵- حدیث راه پرخون می‌کند / قصه‌های عشق مجنون می‌کند - مخفف اگر
- ۶- امام حسین (ع) و ۷۲ تن از یارانش در این سرزمین به شهادت رسیدند - دوستی و محبت
- ۷- جمال، اواز - نام مبارک حضرت مهدی (عج)
- ۸- از القاب امام حسن (ع) به معنای برگزیده و پسنندیده - جنس

عمودی

- ۱- روایت کننده - لطف و بخشش
- ۲- قریب و خویشاوند - مشقت و سختی
- ۳- قبل از دو می‌آید - گیاهان، روبیذگی
- ۴- مرد - پهلوان و دلیر
- ۵- نام غاری که پیامبر (ص) قبل از هجرت به مدینه به مدت ۳ شبانه روز در آن مخفی شدند - درس خوانده
- ۶- ارواح سرگردان!
- ۷- علی ای..... تو چه ایتی خدا را / که به ما سا فکندی همه سایه ی هما را
- ۸- تپه - اولین غزوه‌ی پیامبر (ص) با کفار

رمز جدول

- ۱- خانه‌هایی که با علامت * مشخص شده‌اند کلمه‌ی رمز را تشکیل می‌دهند.
- ۲- کلماتی که در خانه‌های سیاه قرار دارند، حدیثی از یکی از ۱۴ معصوم را تشکیل می‌دهند که ۳ جمله است و در هر جمله، کلمه‌ی شود باید گذاشته شود تا حدیث تکمیل شود (کلمه‌ی رمز ۳ بار تکرار می‌شود و هر بار در یک جمله).
- ۳- نام معصوم روایت کننده در جدول می‌باشد.
- ۴- با استفاده از نکات بالا: کلمه‌ی رمز، حدیث و راوی حدیث را (به همراه جدول حل شده) به آدرس جمله، ارسال فرمایید.

	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۱								
۲								
۳								
۴								
۵								
۶								
۷								
۸								

● بردگان «جایزه با جدول» شماره‌ی ۶

۱- نرجس نصر الهی (سیاهکل) ۲- رضوان رونق (اردکان) ۳- سید محمد حسینی (کرج)



فکر و کار و زور کن آن‌ها را با...

در کنار مسجد هیات زدن معنا ندارد

هشدار معاون دفتر معظم رهبری نسبت به تبلیغ نادرست دین در برخی عزاداری‌ها.

معاون دفتر مقام معظم رهبری معتقد است: این که مداحگری جای منبر را بگیرد، خطرناک است. چرا که مذاهی بیان احساسات است دین اسلام فقط بیان احساسات نیست. حجت الاسلام والمسلمین مروی، معاون دفتر معظم رهبری در پنجمین همایش تجلیل از خدمتگزاران مساجد کشور افزود: مذاهی شونده را نسبت به دین تعمیق نمی‌کند در حالی که دین اسلام دارای عمق است. این که، عمق مراسم عاشورا را فراموش کرده به همین ظاهر بسنده کردیم، گفت: در مراسم ختم‌ها نیز فقط به مذاهی می‌پردازیم و دیگر خبری از منبرها نیست. به اعتقاد مروی، صدا و سیما مروج این قضیه است و ما اعتقاد داریم که به جز مذاهی و شعر دین ما دارای عمق و معارف است و باید به این امور نیز پرداخت. معاون دفتر مقام معظم رهبری با طرح این سؤال که سینه زنی به جوانی که امام حسین (ع) را می‌خواهد بشناسد، چه یاد می‌دهد، افزود: بخش تکراری نوارهای عزاداری پاسخگوی نیازهای جوانان نیست. وی خاطر نشان کرد: گویه‌های آنچنانی که در این مراسم نشان داده می‌شود، مشتمل کننده است و هیچ یک از مراجع تقلید ما این گونه نمره نمی‌زدند. مروی با بیان این مطلب که هیچ کس از امام (ره) ولایتی تر نبود، گفت: امام جلو و تجسم یک انسان واقعی بوده ولی آیا یکبار صدای گریه امام را شنیده‌اید؟

معاون دفتر مقام معظم رهبری یادآور شد: ما از تمام ظرفیت‌های دینی کشور استفاده نمی‌کنیم، در ایام عاشورا در مساجد بسته است و یک خرابه‌ای یا گازوار را به عنوان هیات با پارچه مشکی آذین بسته‌ایم، در حالی که این انحراف دینی است و در کنار مساجد هیات زدن معنا ندارد.

حضرت عبدالعظیم حسنی، در چهارم ربیع الثانی سال ۱۷۲ هجری در شهر مدینه چشم به جهان گشود ایشان فرزند عبدالله بن علی، از بزرگان امام حسن مجتبی (ع) بود که نسبتش با چهار واسطه به آن حضرت می‌رسید. (۱)

عبدالعظیم، از دانشمندان شیعه و از روایان حدیث ائمه‌ی معصومین (ع) و نیز از چهره‌های بسیار محبوب و مورد اعتماد، نزد اهل بیت عصمت و طهارت (ع) به شمار می‌رفت. دوران وی، گرچه عصر حاکمیت عباسیان و ایجاد فتنان و سخت‌گیری نسبت به شیعیان بوده است، ولی مدافعان دین و حافظان مکتب که روایات امامان را ثبت و نقل می‌کردند، نقش عمده‌ای در پاسداری و صیانت از فرهنگ و آوای اهل بیت (ع) داشتند و این بزرگوار نیز یکی از سنگربانان عقیده‌ی تابناک تشیع محسوب می‌شود که در حفظ و انتشار سخنان ائمه‌ی اطهار، سخت کوشا بود و ستایشهای فراوان ائمه (ع) از وی نشان دهنده‌ی شخصیت و آوای علمی و معنوی وی می‌باشد.

«دب نسبت به ساحت ائمه (ع)»
 «شیخ محقق شریف رازی» در کتاب خود، پیرامون ادب حضرت عبدالعظیم نسبت به ساحت ائمه‌ی معصومین (ع) چنین می‌نویسد: «رفتار و عادت گرمایه‌ی حضرت عبدالعظیم (ع) این بود که هر وقت وارد مجلس حضرت

امام جواد (ع) یا امام هادی (ع) می‌شد، با کمال ادب و خضوع و غایت حیا و تواضع، در حالی که دست‌های خود را از ردا بیرون آورده بود، با کمال ادب به محضر آن امامان سلام عرض می‌کرد و امام پس از جواب سلام، او را نزدیک خود می‌خواند و در کنار خویش می‌نشاند؛ به حدی که زانوی مبارکش به زانوی مقدس امام می‌چسبید و امام، کاملاً از احوال او سؤال می‌کرد که این موجب حسرت و غیبه‌ی دیگران می‌شد.»

محقق شریف رازی در ادامه می‌نویسد: یکی از جنبه‌های احترام و تعظیم‌های امام جواد (ع) و امام هادی (ع) به جناب عبدالعظیم حسنی این بود که هیچ وقت او را به نام نمی‌خواندند و پیوسته حضرتش را با کنیه‌اش - که «ابوالقاسم» بود- خطاب می‌نمودند و علمای ادب می‌گویند که کنیه برای تعظیم و تکریم و احترام، وضع شده است؛ (۲) لذا بختوی قهמידه می‌شود که حضرات ائمه‌ی معصومین (ع) تا چه حدی برای جناب عبدالعظیم، احترام قائل بوده‌اند و اینها چیزی جز این نیست که تقوا، روح و علم توأم با عمل عبدالعظیم، باعث شده است که محبوبیت خاصی نزد امامان معصوم بیابد.»

«مقام و منزلت عبدالعظیم از زبان معصومین»
 شیخ صدوق در کتاب «کمال الدین» می‌نویسد:

«وقتی که حضرت عبدالعظیم (ع) خدمت امام هادی (ع) مشرف شد و عقاید خود را اظهار نمود امام فرمود: تو از دوستان حقیقی ما هستی.» (۳)

و نیز مؤلف کتاب «جنت‌النجیم» می‌گوید: «شخصی به نام ابا حماد رازی - از شیعیان و مالیان شهر ری - با وجود مشکلات آن زمان به سامراه رفت و خدمت امام زمانش حضرت علی‌الرقی (ع) رسید و مسائلی را پرسید. امام، ضمن پاسخ به مسائل او، فرمود:

«ای ابا حماد! هرگاه مشکلی از امور دینی برایت پیش آمد، جواب مشکل خود را از عبدالعظیم حسنی بخواه و سلام مرا به او برسان.» (۴)

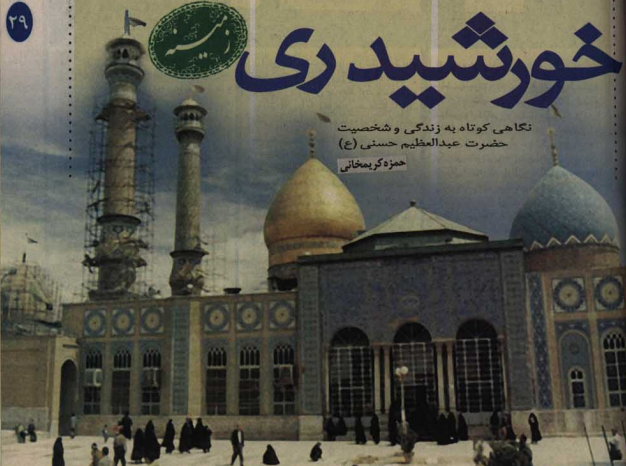
عبدالعظیم در کلام علمای اسلام سید جلیل القدر، حضرت عبدالعظیم حسنی، در میان فرزندان ائمه‌ی هدی (ع) از مقام و منزلت و آوایی برخوردار است که غالب دانشمندان و نوایغ عالم اسلام، هر کدام به توبه‌ی خود، با عباراتی بدیع و بیاناتی لطیف، او را ستایش کرده‌اند؛ که بیان برخی از آنها در این جا جالب توجه بوده، موجب معرفت بیشتر به آن حضرت می‌گردد:

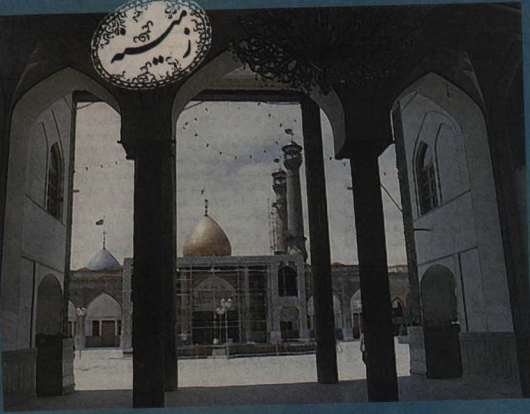
- شیخ بزرگوار، صدوق می‌نویسد: «حضرت عبدالعظیم (ع)» شخصی خدا پرست و پارسا و پندیده‌ی خدا و رسول خدا - صلی الله علیه و آله - و مردم بوده است.» (۵)

خورشیدری

نگاهی کوتاه به زندگی و شخصیت حضرت عبدالعظیم حسنی (ع)

همزه کریمخانی





- صاحب بن عباد - که یکی از علمای اهل تسنن و وزیر فخر الدوله بوده است - می‌گوید: «عبدالمظلم حسنی (ع) مردی با ورع، پارسا و پرهیزگار و دیندار و خدا پرست، معروف به امانت‌داری و دارای صداقت لهجه، داناتی به امور دین و گویای توحید، و عدل بسیار بود. در زمان خودش در علم و ادب و فضل و دانش و تقوا بعد از امام زمانش، بر تمام معاصران خویش برتری داشته، هیچ کس را منزلت او نبوده و به تمام معنا تبیعت و تقلید از حضرات ائمه (ع) می‌نمود و در اولاد و احفاد حضرت امام حسن مجتبی (ع) کسی به قدر مرتبه و مقام او نرسیده است.» (۶)

- نجاشی نیز در کتاب «رجال» خود درباره‌ی شخصیت حضرت عبدالمظلم می‌گوید: «عبدالمظلم (ع) در حال خوف و فرار از خلیفه، وارد شهری گردید و در سرداب منزل یکی از شیعیان ساکن شد؛ وی در آن زیر زمین، که مخفی‌گاه او بود، روزها را روزه می‌داشت و شب‌ها را به نماز مشغول می‌شد.» (۷)

■ در محضر سه امام یکی از ویژگی‌های مهم در زندگی حضرت عبدالمظلم (ع) این بود که توفیق یافت محضر

پرفیض سه حجت الهی را - که عبارتند از: امام رضا، جواد و امام هادی (ع) - درک نماید، از تعالیم آن بزرگواران بهره‌مند گردد و سخنان و روایات آنان را به نسل‌های بعد منتقل نماید. وقتی امام رضا (ع) در مدینه به سر می‌برد، برای

حضرت عبدالمظلم (ع) امکان دیدار با حضرتش فراهم بود؛ پس از شهادت آن حضرت، که امامت به امام جواد (ع) رسید، در آن مدت که امام نهم در مدینه بود، این سعادت و توفیق همچنان برای حضرت عبدالمظلم (ع) فراهم بود که با آن حضرت، تماس و دیدار داشته باشد و از دانش آن بزرگوار، بهره‌گیرد. گاهی نیز سوالات خود را به صورت نامه از امام می‌پرسید و جواب مکتوب از امام دریافت می‌کرد.

سراسرترین و حساس‌ترین مقطع حیات حضرت عبدالمظلم، دوران امام هادی (ع) بود؛ گرچه امام هادی (ع) بخشی از عمر خویش را در یک منطقه‌ی حفاظت شده‌ی نظامی و تحت نظر، در «سامرا» گذراند و در آن دوران، امکان ارتباط شیعیان با آن حضرت، کمتر و با مشکلاتی همراه بود؛ اما عبدالمظلم حسنی (ع) در همان زمان هم به محضر امام هادی (ع) می‌رسید و از او رهنمود می‌گرفت.

■ علت هجرت به ری

علت مهاجرت حضرت عبدالمظلم (ع) از مدینه به ری و سکونت در غربت را باید در اوضاع سیاسی و اجتماعی آن عصر، جستجو کرد. خلفای عباسی نسبت به خاندان پیامبر (ص) و شیعیان ائمه (ع) بسیار سخت‌گیری می‌کردند. یکی از خشن‌ترین و بد رفتارترین این خلفا، «متوکل» بود که دوران خلافتش، نه تنها چندین بار مزار سیدالشهدا (ع) را در کربلا تخریب کرد، از زیارت قبر آن حضرت نیز جلوگیری می‌نمود. امام هادی (ع) با پنج نفر از خلفای عباسی - از جمله متوکل - هم عصر بود. مردم مظلوم و جلوگیری از تجمع شیعه بر محور وجود امام هادی (ع) آن حضرت را از مدینه به سامرا برد، تا تمامی فعالیت‌ها و ارتباطات آن امام را زیر نظر داشته باشد. حتی چندین بار مأموران خلیفه به خانه‌ی امام ریختند و با گستاخی تمام، به تفتیش خانه‌ی آن حضرت پرداختند. وقتی نسبت به امام معصوم، با آن موقعیت حساس، اینگونه برخوردهای تند وجود داشت، درباره‌ی پیروان آنان و شخصیت‌های رده‌ی بعدی، سخت‌گیری و خوف و خطر بیشتری بود.

از آنجا که حضرت عبدالعظیم (ع) بعضاً به خدمت امام هادی (ع) در سامرا می‌رسید و از محضرش استفاده می‌نمود، جاسوسان خلیفه ارتباط ایشان را با امام هادی (ع) گزارش نمودند و وی را صادر کرد و لذا حضرت عبدالعظیم حسنی برای مصون ماندن از خطر خلیفه‌ی عباسی، خود را از چشم مأموران پنهان می‌کرد و در شهرهای مختلف به صورت ناشناس رفت و آمد می‌کرد و این وضع ادامه داشت تا اینکه حضرت عبدالعظیم به شهر «ری» رسید و در آنجا قصص اقامت نمود.^(۸)

■ حضرت عبدالعظیم در «ری»
حضرت عبدالعظیم به صورت یک مسافر ناشناس، وارد ری شد و در محله‌ی «ساربان» در کوی «سکه‌الحوالی» به منزل یکی از شیعیان

اگر قبر عبدالعظیم حسنی را زیارت کنی، گویا حسین بن علی علیه‌السلام را زیارت کرده‌ای.

رفت. مدتی در زیر زمین آن خانه به سر می‌برد و مردم از حضورش بی‌خبر بودند و تنها افراد انگشت شماری از شیعیان او را می‌شناختند و از حضورش در آن محله، مطلع بودند که آنان هم می‌گویند که این خبر، فاش نشود تا خطری جان ایشان را تهدید نکند. اما با گذشت زمان، افراد بیشتری حضرت عبدالعظیم (ع) را می‌شناختند و به خانه‌اش رفت و آمد می‌کردند تا از علو و روایتش بهره‌گیرند و معطر خاندان عصمت را از او ببینند.^(۸)

اری شیعیان آن محله، حضرت عبدالعظیم را یادگاری از امامان خویش می‌دانستند و پروانه‌وار به گرد شمع وجودش طواف می‌کردند و بر موقعیت علمی و دینی او ارج می‌نهاند و مسائل شرعی و مشکلات دینی خویش، را وسیله‌ی وی حل می‌نمودند.

■ غروب خورشید
روزهای پایانی عمر پر برکت حضرت عبدالعظیم (س) با بیماری همراه بود. آن قامت بلند ایمان و تلاش، به بستر افتاده بود و پیروان اهل بیت (ع) در آستانه‌ی محرومیت از وجود پر خیر و برکت این سید کریم قرار گرفته بودند. حضرت عبدالعظیم حسنی (ع) علاوه بر زنجی که از بیماری و غربت و دوری از خویشاوندان می‌برد،

اندوه مصیبت‌های پیاپی مردم و روزگار تلخ شیعیان در عصر حاکمیت عباسیان، برایش چنانگاه بود او با ذکر پیوسته خدا و عبادت به روح خود آرامش می‌بخشید و بار غربت و بیماری را بردوش می‌کشید.

بنا بر قول مشهور، خورشید فروزان ری، حضرت عبدالعظیم حسنی (ع) در پانزدهم شوال ۳۵۲ هجری، غروب کرد^(۱۰) و در پی آن شعله‌ی دیر پای حق و ایمان در آن دیار، فرو خویید. خبر مردم گذشت آن بزرگوار، دهان به دهن گشت و در خانه‌ی آن حضرت صدا به گریه و شیون بلند کردند و پس از آنکه پیکر مطهر حضرت عبدالعظیم (ع) در میان خیل عظیم مردم تشییع شهر، در آن شهر به خاک سپرده شد.

قرن هاست که حرم با شکوه حضرت عبدالعظیم (ع) با جلوه‌ای ملکوتی و معنوی که داشته، کهرپای جهانهای مشتاق و دل‌های پاک بوده‌است، و همواره قلوب اهل معرفت، کبوتر وار برگرد حرمش طواف کرده‌است.

■ فضیلت و ثواب زیارت
فرهنگ زیارت در مکتب شیعه، از شیوه‌های اساسی احیای نام و یاد بزرگان، عالمان و اولیای خدا است. حضور یافتن در کنار قبور انسانهای والا و برجسته، هم ارج نهان به پای‌ی و صداقت و ایمان و جهاد آنان است و هم الگوبرگیزی از زندگی و الهام‌جویی از نام‌یاد ایشان است. لذا تشویق‌های بسیاری که در روایات اسلامی پیرامون زیارت مرقد ائمه‌ی مصومین و امامزادگان بزرگوار آمده‌است، یک دستور تربیتی و ارشادی است. زیارت حرم باصفای حضرت عبدالعظیم حسنی علیه‌السلام نیز در همین راستا مورد تأکید و توجه بوده‌است که در روایتی از امام هادی (ع) آمده‌است که هر کس قبر حضرت عبدالعظیم (ع) را زیارت کند، خداوند بهشت را به او پاداش می‌دهد^(۱۱) و همچنین در نقل دیگری آمده‌است که مردی از اهل ری، خدمت امام هادی (ع) رسید. امام از او پرسید: کجا بودی؟ گفت: به زیارت سید الشهدا (ع) رفتم. حضرت فرمود: بدان که اگر قبر حضرت عبدالعظیم حسنی را زیارت کنی، گویا حسین بن علی علیه‌السلام را زیارت کرده‌ای.^(۱۲)

اینکه زیارت حضرت عبدالعظیم (ع) پاداش بهشت دارد و با همچون زیارت کربلا ارزشمنداست، دلیل نشان‌ده‌ی مقام والا و عالی آن سید بزرگوار در نزد خدا و اهل بیت عصمت (ع) است؛ چرا که وی در آن دوران سخت و پرخطر، مطیع امامان بود و فروغ احادیث و کلمات نورانی ائمه‌ی اطهار (ع) را در شهرهای مختلف می‌گستراند؛ لذا فعالیت او در چنان شرایط خظیر از ارزش خاصی برخوردار بود.

■ گوهرهای ناب
حضرت عبدالعظیم (ع) علاوه بر دانش، تقوا، مجاهدت و مقام والای اخلاقی و فضایل معنوی، از موفق‌ترین روایان احادیث از اهل بیت عصمت (ع) بود. نام وی در سلسله‌ی سند

تمادی از احادیث، در موضوعات تفسیری، فقهی، اخلاقی و اعتقادی می‌رخشد. در پانزدهم آیین نوشتار کوتاه به عنوان تپوک که کلام مصومین (ع) برخی از احادیثی که حضرت عبدالعظیم (ع) مستقیماً خود از امام معصوم (ع) شنیده‌است، بیان می‌کنیم.

رفقار مکتبی
امام رضا (ع) خطاب به حضرت عبدالعظیم (ع) فرمودند: «ای عبدالعظیم! سلام مرا به دوستانم برسان و به آنان بگو که شيطان را به خودشان راه و سلطه ندهند. آنان را به راستگویی و امانت داری و سکوت و ترک مجادله در کارهای بیهوده دیدار و توجه به یکدیگر دستور بده؛ چرا که اینها مایه‌ی نزدیک شدن به من است. خود را مشغول دشمنی یا یکدیگر و درین‌هم ننگند! من با خودم پیمان بسته‌ام که هر کس چنین کند، و یکی از دوستانم را به خشم هورس از خدا بخرامی که او را در دنیا به شدیدترین نحو عذاب کند. در آخرت نیز، وی از زیانکاران خواهد بود»^(۱۳)

■ زیارت امام رضا (ع)
حضرت عبدالعظیم حسنی (ع) از امام جواد (ع) روایت می‌کند که آن حضرت فرمودند: «هر کس پدرم - امام رضا (ع) - را با معرفت به محشر، در طوس زیارت کند، بهشت را نزد خداوند برای او ضمانت می‌کنم»^(۱۴)

■ انتظار فرج
حضرت عبدالعظیم می‌گوید: «امام جواد (ع) برای من فرمود: «به درستی که قائم خاندان ما همان «مهدی» است که واجب است در زمان غیبتش، انتظار او کشیده شود و در ظهورش اطاعت گردد. سوگند به خدای که معقد را به رسالت برانگیخت و ما را به امامت مبعوث نمود، اگر از دنیا فقط یک روز باقی بماند، آن روز آنچنان طولانی خواهد شد که مهدی (ع) پشت پرده‌ی غیبت ظهور خواهد کرد و زمین را پر از عدل و داد خواهد نمود. خداوند امور ولی عصر را در یک شب، اصلاح خواهد نمود؛ به همان روشی که امر موسی بن عمران را در یک شب اصلاح کرد. بهترین اعمال شیعیان ما انتظار فرج است»^(۱۵)

پی‌نوشت‌ها:

۱. امام زادگان ری، ج ۱، ص ۷۸
۲. زندگانی حضرت عبدالعظیم (ع)، ص ۳۰
۳. کمال‌الدین، ج ۳، ص ۵۱
۴. اختران فروزان ری، ص ۲۷
۵. فن لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۸۰
۶. امام زادگان ری، جلد ۱، ص ۷۴
۷. رجال نجاشی، ص ۲۳۷
۸. روح و رحمت، ص ۳۳۸
۹. امام زادگان ری، ج ۱، ص ۱۲۰
۱۰. همان منبع، ص ۱۲۲
۱۱. کمال‌التزاترات، ص ۳۳۲
۱۲. همان، ص ۳۳۲
۱۳. اختصاصی، ص ۲۳۷
۱۴. عبین‌الانصار، ص ۳۳۱
۱۵. کمال‌الدین، ج ۱، ص ۱۸۸

دل هر شیعه بسوزد ز غم ویرانیت...

جان عالم به فدای تو و زهرات، بقیع!
عطر جنت وزد از توبت گلها، بقیع!
دل هر شیعه بسوزد ز غم ویرانیت
هم به مظلومی و هم غریب زهرات، بقیع!
گر که گلدسته ندارد حرم محترمت
اشک ما دسته گل مرقد ز بیات، بقیع!
عقدی ی دل نشود باز، اگر خون بارد
دیدها در غم مظلومی مولات، بقیع!
هر محبتی شودندام امامان تو را
پرشکد مرغ دلت بهر تماشا، بقیع!
کر بلا کیمهی دل، کوی تو هم قیله‌ی جان
دل و جان، شیفته و واله و شیدات، بقیع!
با دل سوخته «فلاح» بگو بار دگر:
جان عالم به فدای تو و زهرات، بقیع!
ترضا فلاح - قم

شیعه یعنی چهارده قرن انتظار

شیعه یعنی روح عاشق داشتن
عشق را همپای منطق داشتن
شیعه یعنی منطق خوف و رجا
هر دو را باهم مطابق داشتن
شیعه یعنی درک یک تاریخ داغ،
یا دلی شیدا و عاشق داشتن
شیعه یعنی غیرت و احساس و درک
خلق را مانند خالق داشتن
شیعه یعنی آشنایی یا بالا
با غم، احساسی موافق داشتن
شیعه یعنی با علی در نهروان
تبع بر فرق منافق داشتن
شیعه یعنی در سکوت و در خروش
گوش بر قرآن ناطق داشتن
شیعه یعنی فقه ناب جعفری
پیروی از صدق صادق داشتن
شیعه یعنی چهارده قرن انتظار
دل به وصل دوست، شائق داشتن
شیعه یعنی این که بر رغم نفاق
جمعی از یاران مشفق داشتن
شیعه یعنی شیوه‌ی شیخ مفید
در اصول و فقه و منطق داشتن
شیعه یعنی عروقتالوقی شدن
بر فرج «امید» وائق داشتن

● محمد موحدیان (امید) - قم

مناجات

اشاره

شیخ بهادکین محمد بن حسین عاملی از علما
و دانشمندان مشهور دوری صفیه بود وی که
در دوران طغولت از شام به ایران مهاجرت
نمود به تحصیل علم و کمال پرداخت و در علوم
شرعی، ریاضیات، هجرات و نجوم سر آمد زمان
خود گردید. شیخ در دربار شاه عباس مقام و
منزلت بسیاری داشت، اتقا به علت بلندی طبع
به مقام و جاه و منصب شیخ الاسلامی اعتنا نمی‌کرد
و بیشتر ايام خود را به سیر سلوک و
سیاحت در افاق و انفس می‌گذراند.
وی در شعر نیز دستی قوی داشت. دو مثنوی
«تازان و حلوه» و «شیر و شکر» او معروف است.
کلیات شعر او نیز بارها به چاپ رسیده است.

● دو دست دعا را برآور به زاری
دلا تا به کی از در دوست دوری؟
گرفتار دام سوای غوری
ز گلزار معنی، نه رنگی نه بویی
درین کهنه گنبد، نه هایی نه هویی
تو را خواب غفلت گرفته ست دربر
چه خواب گران است، آله اکبر!
دو دست دعا را برآور به زاری
همی گو به صد عجز و صد خواستاری
الهی! به خورشید لوح هدایت

الهی، الهی! به شاه هدایت
الهی به زهراء الهی به سبظین!
که می خواندشان مصطفی، قره‌العین
الهی به سجاده ان معدن حلم
الهی به باقر، شه کشور حلم
الهی به صادق، امام اعظم
الهی به اعزاز موسی کاظم
الهی به شاه رضا، قائم‌الدین
به حق تقی، شاه عسکر
بدان عسکری کز ملک داشت لشکر
الهی به مهدی که سالار دین است
شه پیشوایان اهل یقین است
که بر حال زار «بهایی» عاصی
سر دفتر اهل جرم و معاصی
که در دام نفس و هوا افتاده
به اهو و لعب، عمر بر باد داده
بخشای و از چاه حرمان بر آرش
به بازار محشر مکن روسیاهش
برون آرش از خجالت روسیاهی
الهی! الهی! الهی! الهی!



خون پاک و کام ناپاکان کجا؟! **●**

● در سوگ شهادت حمزه سیدالشهدا(ع)

تا به وصف «حمزه» بگشایم زبان
می‌سزد گردد سرا پایم زبان
حمزه یعنی شیر شیران احد
خشم و قریاد دلبران احد
حمزه، یعنی یک جهان صدق و صفا
حمزه، یعنی جان نثار مصطفی
این شنیدم «هند» از خشم و غضب
کرد «وحشی» را به نزد خود طلب
گفت در این جنگ باشد کام من،
تشنه‌ی خون یکی از این سه تن
یا «محمد» را به تیغ خشم زن
یا «علی» یا «حمزه» را از پا فکن!
دید آن ناپاک در حین قتال
قتل «حمد» یا «علی» باشد محال
تاخت هر سو در صف میدان جنگ
کرد قصد جان «حمزه»، بی درنگ
حمله کرد از راه نامردی ز پشت
شیر شیران را به ضرب نیزه کشت
آن خروشان شیرختم المرسلین
بیکرش چون کوه شد نقش زمین
«هند» با خشم و غضب سویش شتافت
پهلویش را از دم خنجر شکافت
بس که زان مظلوم دردل، کینه داشت
آن جگر را در دهان خود گذاشت
خواست تا دندان فشاره، بی درنگ
آن جگر در کام او گردید سنگ
نور مهر و نارساگان کجا؟!
خون پاک و کام ناپاکان کجا؟!
من ندانم داغ آن آزاد مرد
بادل پیغمبر اکرم چه کرد؟!
دیدم هر دو پربو داغ یاس را
جسم «حمزه»، پیکر «عباس» را
داشت در دل داغشان را فاطمه
گه به صحرا «احد» گه «علقمه»
سنگ و کوه پشت و صحرا گریه کرد
بر مزار هردو، «زهره» گریه کرد
داغ آن، بر قلب پیغمبر نشست
داغ این، پشت برادر را شکست
تا که باران ز آسمان آید فرود
بر لب عباس از «میت» درود
● غلامرضا سازگار (میثم)



ششم آیت حق

چو دل بر رخ دلبری گشت شقایق
رهائیش باید ز قید علایق
... مرا مرغ دل گشته با بند مویی
که بر تار او بسته جان خالایق
ولی خدا، جعفر بن محمد
وضی نبی، منبع فیض خالق
به ذات خداوند عالی اعلی
برب المغارب، برب المشارق
به حق همه انبیای مکرم

به برهان قاطع، به قرآن ناطق
که جز احمد و عترت او ندانم
معین خالایق - چه سابق، چه لاحق -
بؤد بعد احمد، ششم آیت حق
که آراست دین را به تشریف صادق
حدیثش مسلم، کلامش مَبْرَهَن
کرامات او فوق کل خوارق
مصون ماند شع نبی با وجودش
ز سنگ حوادث، ز جنگ منافق
شدادت قدرت منطقی خصم، رسوا
خصوص آن که بفروخت دین بر خوارق
ز قیّمش کتاب و رسایل
به مصداق قرآن، به حسن السوابق

بؤد شیعه با تک اثنی شر را
دل و دیده بر حجت عصر، شائق
چو «مردانی» آن کس که مهرش پیچود
به لطف عیمش رجایی ست واثق

□ مرحوم محمّد علی مردانی

با دلش زهر، چه کرده‌ست؟ خدا می‌داند!

داغ صادق، شرر سینه‌ام افروخته کرد
جگری سوخته، یاد از جگر سوخته کرد
جگری سوخته کز داغ، بر افروخته بود
باز هم از اثر زهر جفا سوخته بود
بر جگر، آن که ولایت به موالی، همه داشت
محنت کشتن اولاد بنی فاطمه داشت
آن امامی که لوی شرف افراخته بود
زهر منصور به جانش شرر انداخته بود
آه از آن روز که بگرفت ز طاغوت زمان
آتش از چار طرف، خانه‌ی او را به میان
و ندر آن خرمن آتش، ولی رب جلیل
راه می‌رفته و می‌گفت: منم پور خلیل!
شعله را چون به در خانه تماشا می‌کرد
یاد آتش زدن خانه‌ی زهرا می‌کرد
آن که هم ظاهر و هم باطن ما می‌داند
با دلش زهر، چه کرده‌ست؟ خدا می‌داند!
روح دین بود ولی بی تب و تابش کردند
شمع کانون و قابو دهکه آیش کردند.

○ سید رضا مؤید - مشهد



این زندگی را در ایران به نظر می‌کنند

مجاوران حرم حسینی، زائران حرم رضوی



در زمان حکومت صدام نتوانستیم به ایران بیایم مردم عراق به فرزند موسی بن جعفر (ع) خیلی علاقه دارند، و بعد از مکش ادامه می‌دهد: «مردم ایران دوست و برادر ما هستند؛ درست است که بین عراق و ایران سالها جنگ بود اما هر چه بوده، بین دولتها بوده و الان هم دیگر تمام شد. ما هم خودمان دل خوبی از صدام داشتیم و داریم» و در ادامه، او هم از برخورد برخی معارفه داران ایرانی گله دارد و اینگونه می‌گوید:

«ما وضع اقتصادی خوبی نداشتیم و نداریم این درست نیست که حتی ما یحتاج روز مره ی ما را به چند برابر قیمت به ما بفروشند... جوانی ایرانی که نظاره گر این گفتگو است، پس از تمام شدن حرفهای مرد عرب، وارد بحث می‌شود و می‌گوید:

«امن خودم سه بار به عنایت عالیات مشرف شدم؛ در عراق که ما بی ایرانیها برخورد مصفاانه‌ای صورت نمی‌گیرد؛ اصلاً اینها ربطی به جنگ ندارد اینها حرف خوبی نیست؛ مسلمانان عنادی با هم ندارند اما در همه جا خوب و بد با هم هست. در عراق هم تا می‌فهمند ما زائر هستیم، اجناس را خیلی گرانتر به ما می‌فروشند؛ ضمن اینکه من یک ایرانی هستم، خودم اعتراف می‌کنم این گرانفروشی در ایران نه تنها با زائران و مسافران خارجی صورت می‌گیرد، بلکه برخی بی انصافی کرده‌به خود ایرانی‌ها هم گرانفروشی می‌کنند و این مشخص مسافران خارجی نیست.»

سری به علامت تأسف تکان می‌دهم و به سراغ جوانی می‌روم که از ابتدای گفتگوی ما با نگاهی کنجکاوانه ما را همراهی می‌کرد. بعد از سلام و علیکی و خوش و بشی، خودش را اینگونه معرفی نمود:

«احمد حسن، ۲۶ ساله، دانشجوی رشته حقوق دانشگاه بغداد» نظرش را پیرامون سفرش به ایران می‌پرسم: می‌گوید:

«غالب مردم ما با برخوردی عاطفی و معترضان دارند وقتی می‌فهمند ساکن شهرهای نجف و کربلا و کاظمین و سامرا هستیم، از روی عشق به ائمه، با ما دیده



جوانی حدوداً بیست و چهار - پنج ساله با نگاه پرسشگرانه مرا جواب می‌دهد به سمت او می‌روم. خیمه: خودت را معرفی کن: - عامر هستم؛ ۲۴ ساله اهل ناصریه. خیمه: چندمین بار است که به ایران آمدی و برای چی؟

- اولین بار است؛ به قصد زیارت علی بن موسی الرضا (ع) خیمه: چه حالی داری؛ حالا که موفق به سفر به ایران شده‌ای؟! - خیلی خوشحالم و از همه ی مردم ایران تشکر می‌کنم؛ اما بگذارید چند کلام به داشته باشم، بعضی از هموطنان شما در حق ما اجحاف می‌کنند، تا می‌فهمند زائر هستیم و غریب، اجناس مغازه را چند برابر به ما می‌فروشند!



سراغ مردی می‌رویم که غریبانه، کنار باجه ی فروش سیلیط اتوبوس نشسته است. خودش سر درد دل را باز می‌کند. ابو احمد هستم؛ اهل کربلا، ما به عشق علی بن موسی الرضا (ع) به ایران آمده‌ایم.

مدتی است شهرهای مقدس مشهد و قم شاهد حضور گسترده‌ی زائران عراقی است؛ زائرانی که به عشق زیارت امام علی بن موسی الرضا و امامزادگان مدفون در ایران سختی راه را به جان خریدند و پس از طی کردن بیش از ۱۲۰۰ کیلومتر، خود را به این شهرهای مقدس و مذهبی رساندند. آنچه ما را بر آن داشت تا گزارش ی از سفر این زائران و نحوه ی اقامت آنان در ایران تهیه نمایم، مشاهده ی صحنه هایی ته چندن خوشایند از وضعیت اسکان آنان است؛ مردم رنجیده و مظلومی که با هزار امید برای زیارت، ترک دیار کرده و به ایران آمده‌اند ولی حالات زیارت با طعم تجریبات تلخ سفر، در کام و چودشان آمیخته شده است.

ما حاصل این گزارش و گفت گو، نکاتی است جالب و تأمل برانگیز، همانطور که پیشتر به شما وعده داده بودیم، اینک تقدیم شما می‌کنیم و قضاوت در این باره را به عهده ی شما خوانندگان منصف می‌نهم.



بعد از ظهر چهارشنبه مثل دیگر روزهای قبل، جمعیت زیادی در گوشه ی پیاده روز یکی از خیابانهای قم در نزدیکی دفتر مجله ی خیمه تجمع کرده‌اند که از سر و وضع و ظاهر لباسهایشان و نیز از چادر عربی زنهایشان پراحتی می‌توان نشانه‌های غریبی با این دیار و زائر و مسافر بودن آنان را دریافت. جمعیتی که فرش زیر پایشان خاک پیاده رو است و تکیه گاهشان چندانه‌ای کهنه‌ای که همراه آنان است. وجه مشترک همه ی آنان، نگاههای غریب، متعجب و کنجکاوانه شان است. برای گفتگو و آشنایی بیشتر با وضعیت آنان به میان شان می‌رویم.



باید جواب گرانفروشی و بی انصافی برخی از هموطنان مان را بدهمیم؛ بجز تئسی تلخ، کاری از دستمان بر نمی آید که... کودکان عراقی در کنار پیاده رو، در لاپلائی گوش ها و بسته های کهنه... که انگار همه ی دار و ندار این مسافران است... بازی می کند. مردی که پیش را از فرط خستگی در کنار خیابان دراز کرده است، با لیخندی نظر مرا به خود جلب می کند. سواشش که می روم دختر خردسالش از جمع بچه ها جدا می شود و خودش را در آغوش پدر می اندازد. از دخترک اسمش را می پرسیم، جوابی نمی شنوم. به راحتی می توان آثار ترس را در چهره ی او دید. اینان سالها ترس را تجربه کرده اند. ترس، یکی از دستاوردهای زندگی در حکومت صدام با آن همه دیکتاتوری و خفقان بوده است.

از پدرش می پرسیم اهل کدام شهر است و او می گوید نجف اشرف و بدین ترتیب می توانیم سر گفت و گو را باز کنیم. خیمه: چند روز است که به قم آمده اید؟ - گروه ما امروز به قم رسیده تا چند لحظه دیگر که اتوبوسمان بیاید، عازم مشهد الرضا می شویم.

خیمه: چرا اینقدر کم در قم مانده اید؟ - با تئسی تلخ می گوید:

«عزیزی، زیارت دختر موسی بن جعفر (س) بود دوستانمان از کمی امکانات در قم گفته اند و ترجیح می دهیم زودتر به زیارت امام رضا برویم و بعد به کشورمان برگردیم...»

احساس می کنیم باید گزارش را کوتاه کرد و در همین چند دقیقه تا دلتان بخواهد از این حرفها شنیده ایم؛ همین حرفها برای تأمل و تأسف کافی است.

دیدن زنان سالخورده به همراه کودکان - که به تازگی از زیر ستم دیکتاتوری چون صدام خلاص شده و در دام تزویر اشغالگران امریکایی افتاده اند و اکنون اینگونه سرگردان و متحیر مانده اند - وجدان هر انسانی را آزار می دهد.

شبهه که اینان با یک تکه نان خشک و اندک میوه ای شب را در گوشه پیاده روی خیابان به صبح رسانده اند و شاید از خود دهها بار پرسیده اند که آیا اینست شان مجاور حرم علوی و حسینی و زائر حرم رضوی؟ آیا ما نیز این سؤال را از خودمان پرسیده ایم؟

براستی کدام زائر ایرانی در کدام شب و در کدام پیاده رو و در کدام شهر عراق، اینگونه



بوسی می کنند؛ اما از آن طرف، عده ای هم هستند که به ما به چشم یک غریبه و حتی یک دشمن (!) نگاه می کنند! گمان می کنند ما زمانی طرف جنگ با آنها بوده ایم؛ واقعاً اینگونه نیست؛ باید در زمان حکومت صدام در عراق می بودید و خفقان و دیکتاتوری او را می دیدید؛ او از همه ی ملت، زهر چشم گرفته بود.»

از او می پرسیم چرا زائران عراقی، شبهه کنار پیاده رو می خوابند؟

«می گوید: قسمتی از این موضوع به عدم هماهنگی میزبانان عراقی ما بر می گردد؛ قسمتی هم به عدم وجود فضاهای کافی در شهر قم و البته عده ای هم از زائران، پول کافی برای اقامت در هتل ندارند.»

از او می پرسیم به هر حال، مسافر باید توشه ی کافی به همراه داشته باشد؛ مسافرت که واجب نیست...

با حسرت جوییم می دهد: «عشق زیارت علی بن موسی الرضا (ع) اجازه نداد پیش از این صبر کنیم؛ می ترسیم در آینده نتوانیم به ایران سفر کنیم. آینده ی سیاسی عراق خیلی مبهم است.» با این سخن، عمیقاً به فکر فرو می رود...

از او خداحافظی می کنیم و به جمع دیگر زائران می پیوندیم. در میان جمعیتی از پیرومردان و سالخوردهگان عراقی - که هر کدام زبان به گلایه و اعتراض گشودند - محاصره می شویم؛ انگار فکر می کنند ما متولّی اسکان و میزبانی آنان هستیم یا ما



غریبانه فرصت زیارت را سپری کرده است؟ مسلماً بعضی جوابها چندان متصفاانه نیست که؛ خب! ما پول داشتیم و جایمان در هتل بود و غذایمان فلان... قضاوت با شما و تدبیر نیز با مسوولان...

از که بپرسیم که: کدام ارکان متولّی صدور مجوز ورود این زائران و نظارت بر اقامت آنان در ایران است؟

کدام مسوول جواب این سؤالات را می دهد که: اگر نباید بیایند، چرا می آیند و اگر باید، چرا اینگونه؟

شهر افتاد قاسم، پسر عبدالعظیم برای بدرقه‌اش آمده بود. شیعه بود اما تقیه می‌کرد. سلام کردم.

قاسم با صدایی لرزان گفت:

- حکیم چه کنیم؟

- به خدا توکل کنید! من باید بروم. حال پدرت رضایت بخش نیست.

با رفتن حکیم، قاسم به من تعارف کرد:

خوش آمدی ابوحماد! یا داخل.

- حال آقا چطور است؟

- تعریفی ندارد!

این را گفت و من را به اتاق پدرش راهنمایی کرد.

- کنار بستر نشستیم. دست چروک خورده‌اش را گرفتم و آرام بر آن بوسه زدم. شنیده بودم این دست، قرآن‌های بسیاری نوشته، پیرمرد، چشم باز کرد.

- سلام آقا جان!

- علیکم السلام! کی برگشتی ابوحماد؟ از مولا یح چه خبر؟ حالش خوب بود؟

- الحمدلله! امام، سلامت را رساند.

- درود خدا بر فرزند جواد الاکرم (ع)

در این وقت، قاسم پاکاسه‌ای سفالین بالای سر پدر نشست. او را نیم خیز کرد و شیر را چرعه چرعه در دهانش ریخت. عبدالعظیم، نفس عمیقی کشید می‌خواست چیزی بگوید، به

سختی صحبت می‌کرد:

- من دینم را به امام محمد بن علی، هادی (ع)

عرضه کردم. الان سبک‌بالم. آماده‌ی سفرم. به

حضره گفتم: خدا یکتاست. چیزی شبیه او

نیست. نه جسم است نه صورت، نه عرض است

نه چهره، واجبات دین را گفتم که اول آن ولایت

است. می‌دانید آقا بعد از صحبت من چه فرمود؟

فرمود:

«ابا القاسم! به خدا قسم، این همان دینی است

که خداوند متعال، برای بندگانش پسندیده

است. بر آن ثابت باش. خدا تو را در دنیا و آخرت

در گفتر و کردار، ثابت و استوار بدارد.»

عبدالعظیم ساکت شد. نگاهش را به سقف

دوخت. رنگ از چهره‌اش پریده بود. نفسش به

شماره افتاد. بعد دیگر حرکت نمی‌کرد.

اتاق کم کم شلوغ می‌شد. بزرگان ری آمده

بودند. آرام و بی صدا کنار بسترش اشک

می‌ریختند. اینجا لحظه‌ی وداع، فرا رسیده بود!

قدت نگاه می‌کردم. می‌خواستم ببینم یک مرد

خدا چگونه از دنیا می‌رود؟

■

باید او را دور از چشم مأموران حکومتی به خاک

می‌سپردیم. وقتی قاسم می‌خواست پدرش را

غسل دهد، درجیب پیراهنش تکه کاغذی

پیدا کرد! روی آن نوشته شده بود:

«يا اباالقاسم عبدالعظیم بن عبدالله بن علی

بن حسن بن زید بن حسن بن علی بن ابی

طالب»

مرتضی عبدالوهابی

مرد خدا

به بهانه‌ی
۱۵ شوال ۲۵۲ هـ ق. سالروز رحلت
حضرت عبدالعظیم حسنی



از پشت دیوارهای بلند شهر، بوضوح شنیده می‌شد. کنار درخت، نهر آبی جاری بود. وضو گرفتم و نماز را خواندم. سلام نماز را که دادم، صدای زنگ شتران را از دوردمت شنیدم. کاروانی به شهر نزدیک می‌شد. نگهبانان دروازه را باز کردند. وارد شهر شدم راه محله‌ی سکه‌الموالی را پیش گرفتم. عبدالعظیم حسنی از وقتی به ری آمده بود؛ مخفیانه در سرداب خانه‌ی یکی از شیعیان در این محله، زندگی می‌کرد. دوستان اهل بیت (ع) پنهانی به دیدنش می‌رفتند. من هم قبل از سفر عراق به ملاقاتش رفتم.

وارد کوچه شدم اطراف را نگاه کردم. آنوقت صبح از مأموران حکومتی، خبری نبود. روبروی در ایستادم دستم را دراز کردم تا کلون را به صدا درآورم. ناگهان در باز شد نگاهم به حکیم بزرگ

از سفر عراق برمی‌گشتم. شب هنگام به شهر رسیدم. نگهبانان، دروازه را بسته بودند. باید تا صبح صبر می‌کردم. به سمت درخت کهنسال نزدیک دروازه رفتم، جای خوابم را درست کردم، باد سردی که از جانب البرز می‌وزید، خبر از زمستانی زورس می‌داد. خواب نمی‌تُردم به آسمان، چشم دوختم که ستارگان را با صورت‌های فلکی زیبا درخودجای داده بود. به یاد امام هادی(ع) افتادم. در بغداد بی‌رحمت توانستم به محضرشان برسم. امام، موقع خدا حافظی گفت:

- ابو حماد! وقتی به «ری» بازگشتی، سلام مرا به «عبدالعظیم حسنی» برسان. اگر سؤال مشکلی داشتی، از او بپرس!

نفهمیدم کی خوابم برد. صبح زود با نوای دلنشین مؤذن از خواب بیدار شدم. صدای آذان،



سخنرانی حجت الاسلام سید احمد خاتمی

هیأتها باید تدبیری بیندیشند جوانان را جذب کنند

اشاره:

در شماره‌های پیشین سخنان حجت الاسلام خاتمی را پیرامون هیأتها خواندید و اینکه هیأتها باید موضع داشته باشند و توجه به اینکه از هیأتها استفاده ابزاری نشود، اکنون ادامه ی بحث را تقدیمتان می‌کنیم.

توجه به جوان‌ها

تدرید نکند که لبه‌ی تیز تهاجم فرهنگی این است که جوان‌ها را بدزدند؛ فکر جوان‌ها را، عقیده‌ی جوان‌ها را، اخلاق جوان‌ها را بدزدند و از آن خود کنند. این توجه را دارید یا نه؟ اگر دارید، باید هیأت‌های مذهبی تدبیری بیندیشند که اولاً: هر چه بیشتر، جوان‌ها را جذب کنند و ثانیاً: بعد از جذب کردن، بتوانند آنها نگه دارند.

امام حسین (ع) مشتری‌های مخصوص خود را دارند. دهی، محرم، چهارم‌هایی در عزاداری‌ها و سینه‌زنی‌ها و زنجیرزنی‌ها دیده می‌شوند؛ چه بسا به عمرشان فقط این ده روز یا فقط شب عاشورا است. که در هیأت شرکت می‌کنند. تمام تدبیرها باید در این زمینه باشد؛ حالا که علاقه به استپال‌شده‌ها، آنها را به مجلس کشانده و بحمدالله ولایت و محبت اهل بیت کارش را کرد ما آنها را نگه نداریم. نگه داشتن آنها هم شکل‌های مختلفی دارد. یک شکل آن «محبت» است. واقعا اساس نکند همه چپ چپ به او نگاه می‌کنند. او تحویل بگیرد و اگر ارزش کنید. ممکن است کسی بگوید: او آدم بد و رذلی است. خوب! اگر او ۳۶۵ روز ضد خدا باشد بهتر است یا ۳۶۴ روز؟

ضمناً گاهی اوقات، بعضی از قضاوت‌های ما سطحی است. بعضی از چهره‌ها را که می‌بینیم فکر می‌کنیم اینها ضد خدا و ضد دین‌اند! اما من امسال ماه رمضان به جلساتی رفتم که این جور آدم‌ها در آن جلسات زیاد بودند. خودم اگر از خیابان می‌دیدمشان با خود می‌فتمت: آنها با خدا قهرند! اما بعد که رفتم در آن جلسه، دیدم چه خوب به حرف‌های درباری قیامت و معاد گوش می‌دهند. چه گریه و اشکی می‌ریزند. شب‌های احیا، غوغایی بود از مجالسی که فقط جوان‌ها بودند. معلوم می‌شود جوهری دین و



ایمانشان را حفظ کرده‌اند. باید خطیبی را که به او منبر می‌رود، توجه کرد و زمینه را بدست او داد که مشتری‌های شما برخی از این قبیل‌اند؛ از حرف‌هایی بزن که بر دل آنها بنشیند. حتی گاهی هدیه دادن، چه اشکال دارد؟! خرج کنیم تا جوانی که نزدیک با تلاق قرار گرفته، بیرونش آوریم. خداوند، خود را این گونه معرفی می‌کند: «اللذی اطعمهم من جوع و امنهم من خوف»؛ خدا، تأکید می‌کند آن خدا، خدایی است که شما را از گرسنگی سیر کند. پس، معلوم می‌شود سفره انداختن و دعوت کردن از آنها و خرج کردن برای آنها و گاهی هدیه دادن و غیره اگر باعث جذب آنها می‌شود باید این کارها را انجام داد.

به جوانان در هیأت، شخصیت دهیم

جوان فقط می‌خواهد که او را درک کنید و به او بها دهید. یک هیأتی - که می‌خواهد مدیر و منتر باشد - باید او را باور کند و به او توجه کند. هر چقدر که می‌شود مسؤلیت‌ها توزیع شود جوانها را وسط میدان بیآوریم و کار هیأتی دستشان دهیم. این، یعنی شخصیت دادن. به جوان، یعنی بها دادن به او. مناقین لعنتی - خذ الیمالله - چه کردند با جوانها؟! یکی از راهبان‌شان همین بود که یک جوان بیچاره را جذب می‌کردند و به او می‌گفتند تو مسؤل این تیم بودی نفری هستی. تیمی که دو نفره یا سه

نفره است! یک کلمه «مسؤل» به او می‌دادند، احساس می‌کرد برای خود کسی شده است! ذره ذره از این هندواته‌های قلبی زیر بغل او می‌گذشتند و او را می‌آوردند تا لجنزار مقابله با نظام. نامردهای ضد دین و ضد خدا از این شیوه‌ها استفاده می‌کنند؛ چرا ما در مسیر هدایت استفاده نکنیم؟

اصلاً بها دادن به جوان‌ها شیوه‌ی پیغمبر است. بهایی که پیامبر به جوان‌ها داد، آنقدر زیاد است که چه بسا در سنه‌ی ۱۳۳۲ هجری قمری، هنوز هم جامعه‌ی ما تحمل آن را نداشته است.

نمونه: ۱- مدنی‌ها قبل از هجرت یک نماینده‌از پیامبر خواستند تا هم نمایندگی پیامبر باشد هم امام جمعه‌ی مدینه. پیامبر هم یک جوان ۲۰-۲۱ ساله به نام مصعب بن عمیر را به عنوان نماینده‌ی خود در مدینه و امام جمعه‌ی مدینه قرار داد.

در زمان حال، اگر ما الآن برای بخش کوچکی، امام جمعه‌ی ۲۰ ساله قرار دهیم، می‌گویند: «بچه‌ها امام جمعه شده‌اند! کارمان به کجا رسید!»

۲- دوره‌ی بعثت، اولین سفر دیپلماتیک خارجی اسلامی، مهاجرتی بود که مسلمان‌ها به حبشه داشتند؛ مسؤل این سفر، در حکم وزیر خارجه‌ی پیامبر محسوب می‌شد. پیامبر جوان ۲۵ ساله‌ای به نام جعفر بن ابی‌طالب را مسؤل قرار داد.

اگر امروز بیایند به عنوان کاردار ما در یکی از کشورها از یک جوان بیست و پنج ساله استفاده کنند، عداوی می‌گویند: «این هم شد کار؟! کار را به کاردار بدهید!»

۳- مکه، همیشه در طول تاریخ شهری استراتژیک بوده بعد از فتح مکه، پیامبر جنگ «حنین» را داشت که باید یک فرمانده برای مکه می‌گذاشت؛ یک امام جماعت برای مسجد الحرام. حضرت، یک جوان ۲۱ ساله را فرماندار مکه امام جماعت مسجد الحرام قرار داد. اعتراض کردند که من ترها را انتخاب می‌کردی، فرمودت سن که مطرح نیست، لیاقت مطرح است.

۴- در آخرین لحنات عمر، پیامبر یک جوان ۱۸ ساله را جانشین فرماندهی کلا و سرلشکر قرار داد به نام «اسامة بن زید».

پیامبر اکرم (ص) این بها را به جوانها داده است. ما باید توجه به این نکته داشته باشیم و جوان‌ها را تربیت کنیم و بر رشد علمی و فرهنگی آنها بیفزاییم.

ادامه دارد...

شور باید با شعور و آگاهی دینی باشد و «ملاح اسلام» در هیأت‌ها افت است» به همراه بحث «چریان نقد» عنوانی است که در بخش پایانی سخنان استاد سید احمد خاتمی در شماره‌ی آینده خواهید خواند.



من کفش جفت کن شما هستم!



حاج محمد باقر کوثر مدار

هیات و وحدت اسلامی تهران

السلام - از دیگر برنامه‌های هیات بود. همه‌ی بچه‌ها دخترچه‌ای می‌آوردند و احادیث را می‌نوشته و حفظ می‌کردند. در مجالس جشن، علما را هم دعوت می‌کردیم تا بچه‌ها در محضر آنان اجرای برنامه کنند. به افراد موفق هم جهت تشویق و تحسین، جایزه‌های ارزشمندی اهدا می‌کردیم. از نکات مهم جلسه اینک، هر یک از اعضای هیات، اگر غیبت می‌نموده فوراً از او سراغ می‌گرفتم و دلیل غیبت او را جویا می‌شدیم. این روش‌ها در تأثیرگذاری هیات بر اعضا، بسیار مؤثر بود.

● دیگر آداب هیات به «سادات» در هیات ما بسیار احترام گذاشته می‌شد. یادم هست، شبهای تاسوعا و عاشورا، دسته‌ی عزاداری به راه می‌انداختیم؛ همه‌ی اعضای هیات، پیران، مشکی یک‌دست می‌پوشیدند و سادات با شال سبز در جلوی افراد حرکت می‌کردند.

یکی از برجسته‌ترین برنامه‌های هیات که جنبه‌ی فرهنگی داشت و دستگاه حکومتی وقت هم نسبت به آن حساسیت به خرج می‌داد، تهیه‌ی تابلوهایی با شعارهای مختلف بود مثل شعار «اسلام، آئین زندگی است.» و یا این شعر: «این حسین است به سر، تاج شفاعت دارد این حسین است به دل، غصه‌ی است دارد ترسم از آن که در آخر، بشود شافع «شمر» روز محشر، به خدا پس که مرمت دارد»

این شیوه‌ها، عکس العمل‌های بسیاری در بین مردم و بخصوص بچه‌ها - در مدرسه‌هاشان - داشت.

توجه به تفریح و اردو هم از دیگر برنامه‌های هیات بود. یک بار بچه‌ها را بردیم قم منزل امام (ره) ظاهراً مرحوم آقا مصطفی خمینی بودند که برای بچه‌ها حدیث خواندند؛ بچه‌های هیات ما هم احادیث را می‌نوشته‌اند آن‌هم به زبان‌های انگلیسی، عربی و ترکی استانبولی! آقا مصطفی به طلبه‌ها رو کرده گفتند: «مستعانت ایندیدی شما اینها هستند»

● کوله‌باری از تجربه و افتخار پیر غلام‌مستفد الشهدا، حاج آقای کوثر مدار پس از نیم قرن تجربه‌ی اندوژی در امر هیات‌داری، همت در امر توجه به جوانان و از همه مهم‌تر، عرض ارادت به ساحت مقدس اهل بیت، بویژه حضرت امام حسین - علیه السلام - هنوز هم دغدغه‌ی تحصیل و تدریس و تربیت جوانان و تربیت ولای‌انان را دارد. افتخار او این است که همه‌ی اعمالش به خاطر خدا بوده است. وقتی از او می‌خواهند تجربیات خود را به صورت مکتوب به دیگران عرضه کنند، به زبان ساده و خودمانی خود می‌گوید: «و الله ما آخر عمری

وارداد «به خاطر تشویق پدرم - که خدایش رحمت کند - این ساعات را یافته‌م که مکبر نماز آیت الله مازندرانی شوم، صبح و ظهر و شام در خدمت ایشان بودم، از برکت همین کار، به مجالس روضه خوانی هم راه یافته‌م. در آن ایام - سال ۱۳۳۸ - با شرکت در محافل مذهبی، به فکر تشکیل هیاتی ویژه کودکان و نوجوانان افتادم؛ این فکر، عملی شد و به توفیق الهی و عنایات اهل بیت و نیز همکاری دوستانم، هیاتی با نام «هیات کودکان وحدت اسلامی» تشکیل دادم.»

● توجه به سفارش مولاعلی (ع)، مینای کار ما بود. از همان آغاز تشکیل هیات، قصد همه‌ی ما توجه به نوجوانان و کودکان بود. فرمایش مولای به فرزندش در نظرمان بود که ذهن کودک مثل زمین دست نخورده و بی‌گیاه است، که هر چه بهتر به آن برسی، بیشتر رشد می‌کند... بنابراین با برنامه‌ریزی خاص، سعی در تربیت کودکان و نوجوانان هم سن و سال خودمان داشتیم. ابتدا بچه‌ها را موظف به شرکت در نماز جماعت مغرب و عشا نمودیم تا بدین شیوه، همگان با انس به نماز اول وقت و توجه به آن باریابند. قرائت قرآن و ذکر احادیث اهل بیت - علیهم

وقتی وارد منزل ایشان شدیم، با یک بیت زیبا از ما پذیرایی نمود. آنقدر این بیت به دلمان چسبید که در ابتدای گفت و گوی مان از او خواستیم یازهم برایمان بخواند! نیست مورا با احدی قهر و خشم هر که بیاید قدمش روی چشم! و الحق که در طول مصاحبه با انتقال تجربیات ارزشمندش که قدمتی به اندازهی نیم قرن دارد و پاسخگویی مناسب به سؤالات ما، از ما - در حقیقت از همه‌ی خوانندگان نشریه‌ی خیمه مهمان‌نوازی نمود.

وی در کانون خانواده‌ی مذهبی و ولای‌ی پرورش یافته و در اثر عشق بی‌کران مادر به اهل بیت - علیهم السلام - و در سایه‌ی توجهات خاص و تشویق‌های مستند پدر بزرگوارش، از همان کودکی به محافل و مجالس اهل بیت راه می‌یابد. «محمدباقر کوثر مدار» از زمره‌ی ای پیر غلامانی است که به جز جوانی و بزرگسالی، حسی کودک‌کی و جوانی خود را وقف دستگاه سیدالشهدا - علیه السلام - و مجلس گردانی عزای آن حضرت، نموده است.

او از دوران کودکی و نوجوانی خود با وجد خاصی سخن می‌گوید؛ چراکه دلش‌نشین‌ترین خاطراتی که در طول دوران حیات داشته و دارد، ریشه در کودکی و نوجوانی، بویژه سیزده سالگی

دنگ و فنک نداریم! کار را باید برای خدا کرد!
من همه افتخارم همین است!
سفرارش او به دوستان و شاگردانش که هر کدام
به نوبه‌ی خود استاد بزرگی شده‌اند - این است
که: «مجموعه‌ای از اسامی و تشنه‌های اعضای
هیأت وحدت اسلامی را داخل کفتم بگذارید.»
و بر این باور است که:

«چون در لحدم نکبر و منکر دیدند
از دین و کتاب و مذهب پرسیدند
دیدند که ذکر «یا علی» بر لبم است
از آمدن خوش، خجل گردیدند!»

● مدیر هیأت: معلمی دلسوز و با سواد
قصه‌ی انتخاب شغل او مفضل است. سال
۱۳۳۴ قرار بود که بشود نیروی شهرستانی؛ آنهم
در دستگاه حکومت ستم شاهی! اما با توسل به
ذیل رحمت امام روف، حضرت علی بن موسی
الرضا (ع) بعد از تغییر شغل، عاقبت به کسوت
معلمی و هنر عشق آموزی در می‌آید. این ماجرا
از زبان خود او شنیدنی تر است:

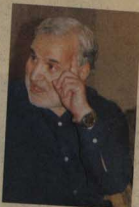
«در سال ۳۷ درست شد که بروم شهرستانی! رفته
خدمت آقا امام رضا (ع) گفتم: آقا جان! من
کفش جفت کن شما هستم! از خدا بخواه ما
می‌گوییم: «یا من یعلم اهد من لا یعلم!» کار ما
را درست کن! با همین توسل امام روف برگشت و
قرار شد برویم دانشگاه تری، در آنجا مدتی دیوان
کیفر بودم. پست بلاایی هم بود. باز هم گفتم:
خدایا! من بنده می تو هستم؛ من نمی‌دانم چه
کاری برابرم خوب است؟ تو درست کن!

من اعتقاد دارم گاهی اوقات به آدمی وحی
می‌شود. احساس کردم به من ندا رسید که اینجا
هم نمی‌خواهد بروی... این شد که رفته به
آموزش و پرورش. در آنجا مرا منع می‌کردند؛ از
طرف عدای؛ زیاد ملامت می‌شدم؛ اما تحمل
کردم. در آن موقع، بچه‌ها را به صف می‌کردم و
می‌پردم به مسجد برای نماز جماعت!
در هنگام معلمی هر وقت وارد کلاس می‌شدم، از
خدا می‌خواستم که: «خدایا! کلماتی را بر زبانم
جاری ساز که وقت بچه‌ها را به هدر ندهد و به
درد آنها - و خود من - بخورد!»

● اشتیاق در کسب علم

معلم خوب آن است که در کنار تدریس،
تحصیل هم داشته باشد. آقای کوثر مدار از
کسانی است که بواسطه‌ی درک نیاز زمان و نیز
هم‌نشینی با بزرگان، احساس عطش آموختن را
همیشه داشته و به این لحاظ، تحصیلات خود را
تا اخذ لیسانس ادامه داده است و در این راه
موفق به دریافت دو دانشنامه‌ی لیسانس در
رشته‌های «علوم تربیتی» و «روانشناسی» شده
است.

از لایه‌های سخنان او می‌توان دریافت که



تجربه‌های آموزشی و تربیتی در همراهی او با
چوانان، او را به وادی تحصیل در این رشته
کشانده است. او پیرامون چوانان و جذب آنان
حرفهای ساده، صادقانه و حتی صریحی دارد:
«نمی‌باید کاری کنیم که چوانان نسبت به ما و
مجالس ما احساس تنفر پیدا کنند. از تحقیر
چوانان باید به شدت پرهیز کنیم. باید توجه کرد
که در اسلام، جاذبه‌ها بیشتر از دافعه‌هاست.
روش انبیاء، بخصوص حضرت رسول (ص)
احترام به اشخاص بوده است. اگر قرار باشد با
تحقیر، تهدید و تنبیه، کسی آدم بشود، اول باید
«خر» آدم بشود!»

احترام به افراد بسیار مهم است. پیغمبر اکرم هر
گاه از جایی رد می‌شد، حتی به بچه‌ها - که در
حال بازی بودند - سلام می‌کرد! اما چرا حالا
افراد روحانی به بچه‌ها سلام نمی‌کنند؟! من
خیلی کم دیدم که آقایان به بچه‌ها احترام
بگذارند و به آنها سلام کنند! چرا!؟

جذب چوانان هم راهکار دارد همان طور که
پیغمبر بچه‌ها را در تحویل می‌گرفت و با آنها حتی
بازی می‌کرد، ما هم باید روحیه‌ی جوان داشته
باشیم. با چوانان اردو برویم! با آنها بازی کنیم
... من همین حالا با ۶۷ سال سن، هنوز با
چوانان به تفریح می‌روم؛ با آنها بازی می‌کنم؛
حتی از آنها تنگ هم می‌خورم! همه‌ی این
حرکات، سازندگی دارد. همه‌ی اعمال دین ما
که نماز و روزه نیست! باید ببینیم بچه‌ها چه
می‌خواهند؟

● یک خاطره

زمانی در میان ارتشی‌ها بودم و به عنوان موزی
به آنها درس می‌دادم. پنجاه محصل در کلاس
بود و بغل چادر آنها هم پر از شن بود. مسئول
آنها دانش می‌خواست شنها را جمع کند، اما
می‌گفت نیرو نداریم! من با بچه‌ها صحبت
کردم تا شن‌ها را جمع کنند؛ آنها هم قبول کردند
ولی شرط گذاشتند! شرط آنها این بود که در
کلاس بعدی شان - یعنی کلاس عقیدتی
سیاسی - شرکت نکنند! نمی‌دانم چه بلایی در
این جور کلاسها سر بچه‌ها آورده بودند که
همه‌ی آنها حاضر بودند حقالی کنند، اما به
بحث‌های عقیدتی گوش ندهند!

من اعتقادم این است که ما نباید چوانان را به
تکلف و سختی بیندازیم؛ نباید همه را هم در
یک سطح و ظرفیت ببینیم. یادم هست به یکی
از جلسات عزاداری رفته بودم؛ چند تا از چوانان
هم را با خودم برده بودم. مجلس حدود ۲ ساعت
طول کشید. حدود ۱/۵ ساعت سینه زدند! تا
آمدیم مجلس را تمام کنیم، مدیر جلسه آمد و
گفت: «تا من اشک نگیرم مجلس را ول
نمی‌کنم!» نمی‌دانم کی بود این حرف را شنید و



- خیمه، جایگاهی است که عشاق و علاقه‌مندان در آنجا راه دارند؛ شیاطین راه ندارند.

در محفل ما مستان، اغیار نمی‌گنجد...



آقا خاستیم به سؤالات پایانی مان پاسخهای
آقا، تازه آقا عمیق و ذوقی بدهند. پاسخهای دلی
که هر دلی را به اهتزاز درآورد و در آن برای
همیشه خیمه بزند. حاج آقا هم جوابهای دلی
قشنگی داد و چشم‌های ما را به اشک شوق،
متبرک نمود

خیمه: سفر به کربلا، یعنی؟
- نه قسمت و تقدیر است، نه همت! دعوت نامه
می‌فرستد!

خیمه: و زیارت امام رضا؟
- آن هم دعوت است!

خیمه: پشت دیوار بقیع چه حالی داشتید؟

- رقتم داخل بقیع، کفش هایم را در آوردم.
نشستم سر قبر امام صادق (ع) کئی درد دل
کردم. بعد هم سر قبر هر یک از امامان - علیهم
السلام - دو رکعت نماز خواندم! صورت بر آن
خاک گذاشتم و... کئی تا حالا این توفیق را
داشته‌ام؟ من این توفیق را از اهل بیت یافته‌ام!

خیمه: حضرت زهرا را توصیف کنید:

- با آن که پناه عالمیان است حسین
او هم به پناه مادرش قاطمه است!

خیمه: و هیات را؟

- هیات، عشق می‌خواهد و علاقه...

خیمه: عشق از نظر شما چیست؟

- عشق، تعریف کردنی نیست! عشق، آن
فطرت پاکي است که خداوند در دلها قرار داده
است. عشق، همان لحظه‌ای رخ داد که آقا
ابوالفضل بر زمین افتاد و گفت:

گر طوبیانه بیایی به سر بالینم
به دوعالم ندم لذت بیماری را!

خیمه: اگر - آن شاه الله - زیارت حضرت ولی
عصر - ارواحنا لتراب مقدمه القاد - نصیب تان
شود، به آقا چه خواهید گفت؟

- عرض می‌کنم: آقا! من بارها گفته‌ام، شما
عین پدری دلسوز و مهربان، می‌دانید چه به درد
ما می‌خورد؟ من نمی‌گویم...

خود شما خوب می‌دانید.

خیمه: به عنوان یادگاری، با «خیمه» جمله‌ای
بسازید:

- خیمه، جایگاهی است که عشاق و
علاقه‌مندان در آنجا راه دارند؛ شیاطین راه
ندارند.

در محفل ما مستان، اغیار نمی‌گنجد...

خیمه: با تشکر از شما که وقت گرانبهای خود را
در اختیار ما گذاشتید.

«در سفر اولی که به کربلا رفتم، وسایلم را از
دست دادم؛ از جمله عینک و مقاتیمم راهه
حضرت سید الشهدا (ع) التماس کردم؛ گفتم: آقا!
من دعا حفظ نیستم! اگر لطفی بفرمایید
منونم! صحبت من تمام نشده بود که یک
نفر از پشت مرا صدا زد و مقاتیح قرمز رنگی به
من هدیه کرد- که هنوز آن را دارم - بعد هم
چشم خود را که کم سو بود به ضریح مطهر
کشیدم و بعد دهانم را گذاشتم داخل یکی از
شیشه‌های ضریح مطهر و گفتم: آقا! تا آخر عمر
می‌خواهم نوکرت باشم!

وقتی از کربلا برگشتم، رقتم سراغ چشم
پزشک؛ وقتی چشم مرا معالجه کرد گفت:

عجیب است! چشم تو دیگر عیبی ندارد! وقتی
شدید چشم خود را به ضریح کشیدم و گفتم:

گرفته‌ام، از شدت شوق و ارادت به امام حسین
(ع) مرا بوسید...

من اعتقاد دارم که آقا دست همه‌ی ما را
می‌گیرند؛ باید دعا کنیم ما را رها نکنند!

«هرگز نگویمت ز کم دست من بگیر
عمری گرفته‌ای و مبادا رها کنی!»

طبق سنت همیشگی گفت و گوهایمان، از حاج

در همان تاریکی، لنگه کفشی زد به دهان آن
مدیر هیات! این حرکت، اگر چه روش خوبی
نبود، لکن پیامش آن بود که افراد ظرفیت‌های
مختلفی دارند و حوصله مردم به یک اندازه
نیست؛ در ضمن سطح نیازها هم متفاوت است.

● توجه به محافل دانشجویی

حاج آقای کوثر مدار، در برگزاری هیات‌های
دانشجویی، تأکید دارد که:

در محافل و جلسات دانشجویی، اولاً از باند
بازی و حزب بازی پرهیز شود؛ ثانیاً از سخنرانی
دعوت شود که شرایط خاص یک منبری را
داشته باشد؛ از جمله سوز و عشق داشته باشد؛ از
شناخت کافی برخوردار باشد و نیاز حقیقی
دانشجویان را درک کند...

چاژبه و محبت را هم خدا می‌دهد. مهم این
است که به کار خود اعتقاد داشته باشیم و از خدا
هم مدد بخواهیم.

● یک کرامت امام حسین

همه‌ی کسانی که خالصانه به حضرت سید
الشهدا (ع) ابراز ارادت داشته و دارند، همواره
مورد عنایت و توجه ارباب و مولای خویش بوده
و هستند. یاد آوری این کرامت‌ها می‌تواند باور
قلبی ما را به این حقیقت بیشتر کند:



یک منبر نیم ساعته، در یک مجلس عروسی!

بعد از چندی و اندی به یک مجلس عروسی دعوت شدم، آنهم از نوع جذاب آن با یک کارت دعوت بسیار با کلاس؛ که هر از چند سالی توفیق دیدار آن نصیب ما می شود. خلاصه تا ترافیک سنگین غروب خیابان ولی عصر را گذراندیم و پس از ششده هزاران نکته ای پارک تر از مو- که به عبارتی، تعبیر به «متک» هم می شود- به تالاری رسیدیم که به نام یکی از شعرا بزرگ سده ی هشتم هجری است. هنگام ورود به تالار، حیوانی نم دو چندان شده نمی دانستم در بین کدام طاقفه بنشینیم، بین جماعت حیاتی یا آن طاقفه ای از ما بهتران یا گروههای رنگی و...

خلاصه پس از گذشت لحظاتی کوتاه، صدای جذاب یک از مآذنان مشهور- که کمتر در مجالس عروسی و آن هم از این دست مجالس حضور پیدا می کند- توجه حاضران را جلب کرد و خدا خیرش بدهد که پس از ده دقیقه و با مدحی زبیا در وصف امیر المومنان علی بن ابیطالب و مجلس را و گذار کرد به یکی از مآذنانی که شاید در مسند پیرغلامی در هیاتهای حسینی دارای جاذبه های بسیاری باشد؛ اما آن شب در حدود نیم ساعت میکروفن به دست او بود و تکرار این جمله که «می خواهم در جمع شما دوستان حیاتی یک حرکت تبلیغی انجام بدهم» شروع به خواندن روایات و احادیث از رسول اکرم- صلی الله علیه و آله و سلم- نمود و درباره ی وظایف زوج نسبت به زوجه و بالعکس، غافل از اینکه مجلس عروسی است نه مجلس خطابه و ظاهراً تنها حیاتی ها را با چشمان تیز بینش دیده بود، نه آن طاقفه ای چون غیر حیاتی... و را و غافل از این مهم که تمام مطالب او برای هیچ یک از مستمعان و حاضران، جاذبه نداشت و صدای غرغره، همراه با ناسازی بسیاری از افراد، در حین افلاطونی حضرت آقای مآذ، به گوش می رسید.

و شما که در مجلس حضور نداشتید و تنها مطالب را می خواندید، تصدیق می فرمائید که «در سخن جایی و هر نکته مقامی ندارم» هم چون من بر این باوریم که این حرکت تبلیغی دست آورد و ره آوری به جز یک حرکت ضد تبلیغی نداشت! و خدا خیر دهد دعوت کننده و دعوت شده را، که هر دو با هنر از تباطات، بیگانه و نا آشنا بودند...



نشانه های خلوص در مآذهای امروز

ساز مقدمه می پرهیزیم و به اصل مطلب می پردازیم!
(۱)

از نشانه های خلوص در مآذهای امروز، یکی این است که خیلی از مآذنان - بویژه جوانان که هنوز با برخی از دلبستگی های دنیایی دم خور نشده اند، برای حفظ خلوص، حاضر نیستند در غیر مجلس تارکیت بخوانند.

● حکایت (شهرت، عواقب دارد)
دیدیم که یکی از مآذنان بیرون مجلس هیات ما ایستاده بود. هرچه پیام و پس غام (۱) می دادیم که آن مجلس نادر لنگ می شود، ایشان وارد مجلس نمی شد و می گفت تا مجلس را تارکیت نکنید، وارد نمی شوم!

(۲)
از دیگر نشانه های خلوص مآذنان امروز این است که شعر را از رو می خوانند، تا کسی فکر نکند می خواهند مهارت خودشان را در مآذ، یا استناده بود. هرچه پیام و پس غام (۱) می دادیم که آن مجلس نادر لنگ می شود، ایشان وارد مجلس نمی شد و می گفت تا مجلس را تارکیت نکنید، وارد نمی شوم!

(۳)
از دیگر نشانه ها این که هیچ گاه کتابی هم به دست نمی گیرند تا میباید مستمع با دیدن کتاب خیال کند، مآذ کتاب دست گرفته تا مستمعانش بفهمند چقدر او برای مآذهای اش زحمت می کشد و خرج می کند و دست به جیب می شوی!

● حکایت (مآذی که کتاب می خواند)
یکی از مآذنان که ناگهان خلوص از یادش رفته بود، دیدیم کتابی در دست گرفته آن هم کتاب مقتل. با تعجب به او نگاه کردیم. او هم که متوجه نگاه منی دار ما شده بود، با نگاه عاقل اندر سقیه به ما نگاه کرد و گفت: ما (۱) بیش از ده سال است که کتابی در دست نگرفته ایم؛ اتفاقی شده که...

(۴)
از دیگر نشانه های خلوص در مآذهای امروز این است که هیچکدام از مآذنان به خود اجازه نمی دهند مشکلات زندگی شان را با دیگران - به جز بزرگ هیات که محترم اسرار او هست - در میان بگذارند؛ این وجود سفارش می کنیم اگر دیدید و شنیدید که مآذ جوانی از طرح تعمیر ساختمان و تحمل هزینه ی زندگی و خرج چند سر عیال، پوشک بچه و... صحبتی کرد، او را به حساب می آوریم و توجهی او نسبت به مناسبت های ماه بگذارید و اصلاً این موضوع ربطی به پاکت ندارد!

از نشانه های دیگر خلوص مآذنان - بویژه جوانان - در مآذهای امروز این است که کمتر حیاتی - و بویژه مدیر هیات - از ایشان حرف پاکت شنیده است. اصولاً «پاکت» - حتی لفظ آن - بر اندام مآذ رعشه می افکند و او را سست عنصر جلوه می دهد. بنا براین اکثر مآذنان کشور - بویژه جوانان که صرفاً به عشق امیرالمؤمنین حیدر پرشور می خوانند - اصلاً میانه ای با این موضوع ندارند و به حیاتی ها سه سفارش می کنیم با آوردن حرف پاکت، موجبات ایجاد زلزله در وجود آنان و اسباب تاراحتی شان را فراهم نکنند. ممکن است عده ای از ناپاوران که تک و توک از مآذنان آتویی گرفته باشند، حرف ما را بایر نکنند؛ بنا بر این برای آن که حرف ما به اثبات برسد، پیشنهاد می کنیم درجه ی خلوص مآذ مورد نظرشان را اندازه بگیرند.

● روش انداز گیری خلوص
(به کار بستن این شیوه را به بانیا، بیشتر سفارش می کنیم)
● هنگام دعوت از مآذ، زمینه ی بحث پاکت گرفتن را از بین ببرد تا اصلاً در این باره بحثی پیش نیاید!
● یکی دو روز به پایان برنامه ی دهگی هیات، سعی کنید تا چند روز غیب تان بزنند!
● بعد از مدتی، مآذ محترم را دوباره دعوت کنید.

● حالا حرف های او را خوب گوش دهید و رفتار او را تحلیل کنید تا به میزان خلوص او - ادعای ما - پی ببرید!
● حکایت (گشنگی مریدم!)
در مغازه ی یکی از مجلس گردان های مهم - که هیات عریض و طولی راه انداخت و مآذنان معروف و پرشور و پرهیاهو را دعوت کرد- نشسته بودیم. داشت در برابر ما پیام های تلفنی خود را مرور می کرد. اتفاقی این پیام ضبط شده بود؛ حاجاب است شما هم بستودید!
«حاجی! چی شد این خرج دهه؟! ناهار ما؟! گشنگی مریدم! اسطی هم رسیده بود دیگه تموم شده بود! دهه مگه سال دیگه نمی خوی مجلس بگیریم»
این پیام اناهم داشت اما ما برای آن که اعتمادمان به حرف های او که زدیم، از دست نرود، گوشه ایمان را گرفتیم!

اینها که نوشتمند حکایت نبود، ولی اینها هم خود، حکایتی است!



حجة الاسلام والمسلمین قمی

در شماره ی پیشین، مقاله‌ای از حجت‌الاسلام قمی به چاپ رسید که برگرفته از سخنرانی وی در سومین همایش «هیأت، جوانان و چالش‌ها» بود. «خود جوش بودن» و «تداوم» دو ویژگی مهم هیئات مذهبی است، که در شماره ی قبل به آن اشاره شد. اینک ادامه ی بحث را می‌خوانید.

دوگلی سوم

معنوی بودن هیأت‌ها

بخصوص در این شرایط که توجه به دین و معنویت - به اعتراف دوست و دشمن - چیزی است که بشریت در قرن بیستم، باید به آن توجه کند. سخن «ایست مدرنیسم‌ها» هم این است که در دوران مدرنیته، چیزی که به فراموشی سپرده شد، دین و معنویت و اخلاق است و بشو، نیازمند اخلاق و معنویت است. امروز، نامزدهای هر دو حزب دموکرات و جمهوری خواه در آمریکا، یکی از شعارهای خود را حمایت از فعالیت‌های دینی عنوان کرده‌اند. حتی در زندان‌های غربی، ورود مبلغان از تمام جایی - را آزاد کرده‌اند، زیرا به این نتیجه رسیده‌اند که حضور دین و معنویت در محیط زندان، می‌تواند از بروز جرائم بکاهد. به هر حال هیأت‌ها باید جایگاه خالی معنویات را، بخصوص در دانشگاه‌ها، پر کنند.

دوگلی چهارم

مشارکت پذیری

ویژگی چهارم مشارکت پذیری آن‌ها است؛ یعنی هر کسی که در هیأت حاضر می‌شود، صرفاً مستمع نیست؛ بلکه به شکلی دست اندرکار است؛ یکی پذیرایی، دیگری مذاخی، سومی خوش آمد گوئی و... هیأت‌ها از معدود ارگان‌های اجتماعی هستند که از بالا دستور نمی‌گیرند، بلکه مطابق با سلیقه‌ها و پیش‌های خود اقدام می‌کنند. باید تلاش کرد این مشارکت پذیری در سطح هیأت‌ها تقویت گردد. این چهار ویژگی مشترک بین تمام هیأت‌ها است.

ادامه دارد...

(ویژگی مهم هیأت‌های دانشجویی، عنوان بحثی است که از وی در شماره ی آینده «خیمه» خواهد خوانند.)

هیأت‌های دانشجویی، باید فلسفه ی نهضت امام حسین را خوب بشناسند.



.... هر زمینی کربلا و هر روزی عاشورا، مفهومش چیست؟ مفهومش این است که هر شخصی یا «حسینی» است یا «یزیدی»؛ یا با گروه حق است یا با گروه باطل....



بخشی از سخنان حجت الاسلام فرخزاد در همایش «دانشجو، هیأت و چالش‌ها»

ایران آمده بود - گفته بود ما حدود چهل سال است با اسرائیل مبارزه می‌کنیم؛ یکی از چیزهایی که باعث شده ما به نتیجه نرسیم و پیروز نشویم، این است که، مثل شما مردم ایران که عاشورا دارید، شور دارید، عزا دارید، سینه زنی دارید - که این‌ها موج ایجاد می‌کند - ما این موج را نداریم. مکتب شیعہ، زنده است چون می‌گوید «کل یوم عاشورا و کل ارض کربلا» این برگرفته از روایت و متن حدیث نیست؛ می‌گوید هر روز عاشورا است، یعنی زمان و مکان را برداشته است، هر روز به یک معنا عاشورا است و باید انسان درمقابل شیطان و شیطنت‌ها و طاغوت‌ها بایستد و مبارزه بکند - چه شیطان داخلی، چه خارجی - پس زمان را باید برداشت، هر زمینی هم کربلاست؛ یعنی حوزه باشد، دانشگاه باشد، منزل باشد، بازار باشد، محل کار باشد.

خدا رحمت کند حجاج آقا دولابی را! می‌فرمودند: ما کربلا نرفتم، ولی کربلا آمد ما را گرفت؛ هم زمانش هم مکانش. ایشان می‌فرمودند که این جمله، نکته ی سومی هم باید داشته باشد؛ یعنی هر زمینی کربلا و هر روزی عاشورا، مفهومش چیست؟ مفهومش این است که هر شخصی یا «حسینی» است یا «یزیدی»؛ یا با گروه حق است یا با گروه باطل....

یکی از توفیقات مهمی که به عزیزان دانشجو و دانشگاهی مرحمت شده، تأسیس هیأت‌های مذهبی در دانشگاه‌هاست که واقعاً خبر مسرت بخشی برای علاقه‌مندان بود اینکه پرچم عشق به اهل بیت در دانشگاه‌ها برپا می‌شود واقعاً خبر مسرت بخشی است. میدانید یکی از چیزهایی که مکتب ما را پاینده نگه داشته، مجالس اهل بیت است. واقعاً اگر از مجالس اهل بیت فاصله بگیریم، از قرآن، از نماز، از واجبات، از همه چیز فاصله خواهیم گرفت؛ شما به خوبی می‌دانید که این محرم و صفرها، قلم‌بیه‌ها، ماه رمضانها، مجالس موعظه و سخن رانی، مذاخی، سینه‌زنی و روضه‌خوانی‌ها، اسلام را بیمه کرده‌است. یکی از سازمانهای بین المللی گزارش داده است که در میان ادیان، اولین دینی که رو به گسترش است، مکتب اسلام است و در مذاهب مختلف اسلامی، مذهب تشیع، رو به گسترش است. این بخاطر نورانیت مذهب تشیع است و مجالسی که به برکت اهل بیت (ع) تشکیل شده برگزار می‌شود. مجالس اهل بیت، آنقدر مهم است که حضرت امام - رحمه‌الله علیه - فرموده بودند ما هرچه داریم از این محرم‌ها و عزاداری‌ها داریم.

یکی از سران فلسطین - که چند وقت قبل به



قسمت چهارم
سید هادی میری

حکایت آن روزها



سریال
امام حسین (ع)

سریال امام حسین (ع) همزمان با
عید سعید فطر در یزد کلبه می خورد

محسن علی اکبری تهیه کننده ی این سریال گفت: آغاز ساخت این سریال با حضور جمعی از مسئولان فرهنگی کشوری و لشگری خواهد بود وی اضافه نمود:

تا کنون ۸۰ درصد از کار ساخت دکور این سریال در شهرک سینمایی خاتمی، به سرپرستی عبدالحمید قدیریان به پایان رسیده است. گروهی دیگرگز سازندگان کبک و تولید، همزمان با تهران در اطراف شهرستان یزد، مشغول آماده کردن صحنه هایی هستند که قرار است در کویر یزد و بافق، فیلمبرداری شود.

علی اکبری گفت: طبق برنامه ریزی صورت گرفته، بزرگترین حادثه ی این سریال که واقعه ی روز عاشورا است، همزمان با عاشورای اسما در شهرستان یزد، فیلمبرداری خواهد شد.

علی اکبری در ادامه با اشاره به این مطلب که تا کنون با ۳۰ نفر از بازیگران سرشناس سینما و تلویزیون برای ایفای نقشهای اصلی سریال، قرارداد بسته شده است، افزود: در سریال امام حسین (ع) محقق علی کشاورز در نقش معاویه، اکبر عبیدی (ولید)، شهرام حقیقت دوست (یزید)، علی نصیریان (زبیر)، داوود رشیدی (ظہیر)، حبیب دهقان نسب (حر)، فخرالدین صدیق شریف (حیب)، حسین گیل (شمر)، مینا جعفرزاده (ام سلمه)، زهرا سعیدی (ام وهب)، مریم پویانی (ام عبدالله)، مهدی ققیه (جن - غلام امام)، جعفر دهقان (نافع بن هلال)، قاسم زارع (عبدالله امیر)، سید جواد هاشمی (مسلم بن عقیل)، جمشید جهانزاده (ابن اشعث)، رحیم نوروزی (قیس بن مسقر)، حسین خانی بیگ (مسلم بن عوسجه) و محمّد زهتاب (مروان بن حکم) بازی خواهند کرد.

تهیه کننده «مریم مقدس» همچنین از مشارکت شبکه ی «المنار» در تولید این سریال خبر داد و گفت: شبکه ی تلویزیونی المنار که پیش از این سریال «مریم مقدس» (س) را برای مردم لبنان پخش کرده است، پس از خواندن فیلمنامه ی امام حسین (ع) علاقه مندنی خود را برای مشارکت در سرمایه گذاری این سریال اعلام کرده است.

آقا خواستم این معادله ی پیچیده و سخت رو خودش برام حل کنه و من رو تو این برهه ی حساس زندگی نجات بده راه صلاح رو بهم نشون بده تا آینده از تصمیم خودم پشیمان نشم! نمی دونستم دنبال دلم برم یا دنبال علم؟! تا صلوات آخر رو در سجده فرستادم، پدیم به دست محکم خورد روی شونم؛ بلند شدم؛ الله اکبر! باورم نمی شد! می دونید کسی بود؟! سید حسین هاشمی، پیر میگذای که تمام موهای سر و صورتش رو تو خونه ی سیدالشهدا سفید کرده بود. می گفتند چون که بوده ۳۰ سفر پیاده از قم رفته کربلا سید باطن دار و اهل دلی بود. تمام محله ی ما روی اسمش قسم می خوردند. سه سالی می شد که از قم رفته بود و کنار امام رضا روزی می خورد. خیلی ها آزش کرامت و عنایت دیده بودن. استخارهای محشری می کرد و تعبیر خوابش حرف نداشت. خلاصه بقول علما: از اوتاد روزگار به حساب می اومد.

تا دیدمش، اشکم جاری شد. منو تو بغل گرفت و به سینه اش سپوند. چطور ی پسر؟! بابا! بزرگ شدی! بابا و ماما چطورند؟! از بچه های مسجد و از هیات بگو؟ کشیدم برای خودت ملاح قابل و حسین شدی؟ ماشاءالله! خدا حقیقت گفت جانم! چون: ایشاءالله این عشق و معرفت رو ازت بگیرن... از دیدار سید، جا خورده بودم فقط او سؤال می کرد و من، شونده بودم! یک حسی درونم می گفت بی مقدمه، ما جرای چک و شایع برگ اطرافش رو واسه «سید» تعریف کنم. بالاخره بی اختیار از سیر تا پیاز قسه رو برایش تعریف کردم!

بعد از تمام شدن حرف هام، سید خیلی تو هم رفت. تسبیح شاه مقصودش رو همی دور دست خودش می چرخوند و استغفرالله می کرد! شاید به تسبیح کامل استغفرالله گفت و هیچ کلامی بین ما رد و بدل نشد. بالاخره بعد از لحظاتی سکوت شکسته شد و سید شروع کرد به گفتن: حدود بی ساعتی با هم حرف زدیم. مجال گفتن هیچکدام از حرفهای اون شب سید حسین نیست، ولی همین روز بگم وقتی با عیال به خونه اومدم، احساس کردم سبک تو شدم و راهم رو پیدا کردم. فردا برای من روزی مهم و استثنایی بود، روز یک تصمیم گیری بزرگ، به روز سرنوشت ساز که الان، با گذشت سی سال از اون شب، احساس می کنم که اگر آن تصمیم بزرگ رو نمی گرفتم، تا ابد باید شرمندم و خدومو آریاب می شدم! قسه ی فردای سرنوشت ساز رو قسمت بعد حتما بخوانید...

ادامه دارد...

اشاره:
در بخش پیشین خواندید که ملاح چون در هنگام ازدواج با کلنجر انتخاب شغل همراه شد و نصیحت پیرمرد که «اگه میخوای رو تون ملاحی حساب واکنی، خود تو مفت مفت فروخته ای!» کلنجر او را دو چندان کرد او در ابتدای زندگی دنبال پاسخ این سؤال بود که «زندگی ملاحی، ملاحی، «ملاحی برای زندگی» و «یا ملاحی در کنار زندگی»؟! تا این که یک روز در خانه، با کتی همراه با چکی - آنهم مبلغی آنچنانی - پیدا کرد و دغدغه ها و کلنجارهای او را بیش از پیش نمود. حالا انامه ما ماجرا را می خوانید: تا محرم چیزی نمانده بود و من باید برای مجالس آماده می شدم با این وجود، زندگی ما با آمدن این چک منتفی به هم ریخت بود خواب شده بود چک! غذایم شده بود چک! خلاصه فکر و ذکر همین بود عیال که متوجه تعبیر درونی من شده بود پایش را کرد توی یک کشش که «الا و پلا باید بگی چی شده» هر هاری کردم قسه ی چک را از او مخفی کنتم، نتوانستم. بالاخره از زیر زانم بیرون کشیدم.

رفار او برایش عجیب بود دیدم رنگش سرخ شد و عرق رو پیشانی اش نشست. انگار که خبر تلخ و هولناکی به او داده باشم! اصرار داشت که چک را پس بدهم، از او اصرار و از من انکار، گفتم: «ازن! مگه نمی دونی این چک، چه انقلابی رو تو زندگی ما پیچوده می رازه؟! این لحظه ها فقط یکبار تو زندگی ما اتفاق می افته! حالا که شانس در خونمون روز ده زده کتم بره؟ می توینم با این پول، خونمون رو عوض کنیم؛ ماشین بخیریم؛ به زندگی با وقار داشته باشیم! دیگه دنبال کاری نمی ریم. راحت زندگی می کنم...» نگذاشت حرفام تمام بشه؛ چادرش رو سر کرد و کفشها رو پوشید و از خونه زد بیرون. هر چی سؤال کردم کجا میری، جوابی نداد. لباسها رو پوشیدم و رفتم دنبالش سر کویچه؛ سوار یک ماشین شد و منم سوار شدم!

بعد از جر و بحث مختصری - که برا اولین بار تو زندگی مشترکمون اتفاق می افتاد - به مرتبه دزیم دستش رو به سینه گذاشت و گفت: «السلام علیک یا صاحب الزمان! ای بابا! داشتیم می رفتیم جگرمون و من عین خیالم نبود. وقتی از ماشین پیاده شدم، با شوقی جمعیت و صدای دعای توسل، تازه فهمیدم شب چهارشنبه است و ما جزو مهمونهای ناخوندهی حضرتیم.

وقتی از هم جدا شدیم، من وضو گرفتم و داخل مسجد شدم. تا حالا جمعیت این چنینی رو ندیده بودم. موقع نماز، توی قنوت و تو سجده، از

درد دل

درد دل‌های جوانی که نه مدعی هیأتی بودن است؛ نه خود را عاشق می‌داند؛ یعنی، هفت روز هفت به هیأت نمی‌رود و شال سیاه برگردن ندارد و ذکر را با تسبیح درشت دانه چوبی در جمع نمی‌گوید.

براستی اگر در زمان امیرمومنان علی بن ابی طالب - علیه السلام - زندگی می‌کردیم، از کدام طائفه بودیم؟
آیا ما هم مولایمان را در تنهایی کوفه رها می‌کردیم؟ آیا چشم هایمان دنبال کیسه‌های زر می‌رفت و برای پر کردن شکم خود و خانواده‌مان از بیعت کردن فرار می‌کردیم؟ آیا برای رهایی از جنگ، قرآن بر سر نیزه می‌کردیم؟ چنان کلام را بگویم:
می‌شدیم، مریدان و شکم و هوا و هوس و...؟
سؤال‌های تندبو می مقدمه‌ای که جواش به اعتقاد و زعم شما متفی است و در جواب خواهید گفت: استغفرالله و پناه بخدا و... چنانمان فدای یک تار موی مولایمان! ما شیعیام و شیعه یعنی پیرو ولایت؛ نتیجه‌اش می‌شود اینکه سؤال کننده از شنیدن پاسخ‌های گرمتر از آتش و در برابر احساس داغ و آتشین شما خجالت زده می‌شود! اما حقیقت این گونه نیست، چرا؟
با خاطرن آن که در زمان امام زنده و حتی زندگی می‌کنیم که نور ولایتش از پس ابرهای بسیاری برهمگان می‌تابد. در زمان امامی زندگی می‌کنیم که ناظر بر اعمال و رفتار و کردار ماست درحالی که من و تو شیعی‌ای علی بن ابی‌طالب

دروغ می‌گوییم. غیبت می‌کنیم. کبر می‌ورزیم. با حسد و کینه ویرا رقیقیم و برای بدست آوردن مقام و پست از هیچ تلاشی کوتاهی و دریغ نمی‌کنیم و برای پرکردن شکم هایمان تن به دادن و گرفتن نزول و ربا می‌شویم و با توجیه هزارو یک نکته، سر خودمان را کلاه شرعی می‌گذاریم و با این وصف، معتقدیم که اگر در کربلا بودیم، نمی‌گذاشتیم که...
حرف‌هایم تند است و سوزنده می‌گوییم؛ بیایید مردانه و خدولگی، زندگی خودمان را با معیارهای ارزشی شیعه بسنجیم و بعداً قضاوت کنیم - اصلاً چرا راه دور برویم؟
حتماً شب‌های چهارشنبه و جمعه‌ی زیادی به مسجد مقدس جمکران می‌اییم و آن جا نماز مولایمان را می‌خوانیم و گریه می‌کنیم! اشک می‌ریزیم و تمام حاجت هایمان را می‌گوییم اما مردانه شده است یک بار و تنها یک بار، از زمانی که نیت آمدن به مسجد می‌کنیم برای خود حضرت به مسجد بیاییم؟ حتی دارم که دوباره می‌گویید: اصلاً به جمکران می‌رویم تا مولایمان را زیارت کنیم؟ خدا خیرتان دهد با کدام چشم و با کدام دل؟! با چشمی، که هر چیزی را می‌بیند و گوش‌ی که هر صدایی را



می‌شوند و قلبی که پایگاه هر محبتی شده است؟ آیا به این نکته فکر کرده‌ای که پول لباسی که بر تن کرده‌ای، غذایی که میل نموده‌ای و خرج راهی که از جیب مبارک پرداخت کرده‌ای، را از چه راهی بدست آورده‌ای؟ شیعه و پیرو بودن فقط با حرف نیست! در مقام حرف، هر کاری ساده است و هر عملی براهتی انجام می‌شود! اما زمانی که به سنجش رفتار و کردار و اعمال خودمانی می‌پردازیم، کفه ی ترازوی اخلاص مان می‌شکند... شاید بگویید اصلاً فکر کردن به این حرفها کار بیهوده‌ای است!

چند سال پیش، برای عرض ارادت به یکی از دوستانم به اندازهای رفتیم و از اتفاق یکی از دوستان هم دوره ی دیرستانی ام را دیدم که الان مسئول یکی از هیأت‌های فعال و جوان یکی از شهرهای مهم و مذهبی ایران است. دیدم برای دریافت وام خود اشتغالی به آن جا آمده است که بایستی سود ماهانه ۴٪ را بپردازد. نمی‌دانم این سود، به نظر شما شرعی و حلال است و آیا می‌شود هیأت امام حسین - علیه السلام - را با پول وام گرداند و یا پول ربا و نزول، غذای هیأت را دادا؟ از نکته و خاطره‌ای که هر وقت با این پول وام یادم می‌افتد، بدمنم به لوزه می‌آید! خواستم برایتان بگویم که پولی را هم که می‌خواهید نذر هیأت کنید، شاید از طریق حلال به دست نیامده باشد. می‌دانم حرف‌هایم جز رنج و درد و آزرشن خاطر، خاصیتی دیگر ندارد! اما تا کی می‌شود سر خودمان را مثل کبک داخل برف کنیم؟



بنام مهربانی که چراغ دل مردم این است دانش جان خوبان

موضوع ارادت و آئین به یادستان خردبشیه

طاعات و عبادات شما قبول باشد، امیدواریم که شما هم از این که نشریه به صورت رنگی منتشر می‌شود خوشحال باشید و از آن دسته مخاطبان خیمه نباشید که به رنگی بودن و کاغذ روزنامه‌ای آن اعتراض کرده‌اند به لطف و عنایت سیدالشهدا علیه‌السلام از شماره‌ی «خیمه» با حال و هوای دیگری منتشر می‌شود که امیدواریم مورد پسند شما هم قرار گرفته باشد.

از این که خیمه را نشریه‌ی خودتان می‌دانید و با نام و فاکس و تلفن و یا ارسال پیام، خیمه را مورد توجه و تقدیر و بررسی قرار می‌دهید، خوشحالیم، هر چند دلمان می‌خواهد آن قدر با ما ارتباط داشته باشید که نتوانیم از شدت و زیادی تماس‌های شما پاسخگو باشیم. به هر حال دست شما درد نکند و خیراتان قبول.

و اما ذکر چند نکته و آن هم از باب درد دل با شما عزیزان و یاران خیمه: اول آن که هنوز تعدادی از دوستان مداح، نشریه‌ی خیمه را از خودشان نمی‌دانند، هر چند برخی از آنان خودشان به دفتر خیمه آمده‌اند و دعوت ما را لیبیک گفته‌اند و در همان دفتر ساده‌ی نشریه با ما گفت و گو کرده‌اند و شما در شماره‌های قبلی آن مطالب را خوانده‌اید راستش را بگویم که هنوز علت این موضوع برایم نمی‌شود که چرا برای برقراری ارتباط با یکی از آقایان روحانی منبری یا مداح باید از تمام قوای فکری و ارتباطی استفاده کنی تا پس از برقراری ارتباط و تماس‌های آشنایان حضرات، جواب تلفن تو را بدهند و بعد هم موزون کنند به وقتی و زمانی دیگر نمونه‌ی این موضوع چند روز پیش برابرم اتفاق افتاد: در جشنواره‌ی مطبوعات یکی از چهره‌های محبوبی که اخیراً مورد عنایت و توجه دوربین‌های تلویزیونی قرار گرفته است و به سخنرانی و وعظ و نصیحت می‌پردازد را زیارت نمودم که واقماً هم قبول باشد و پس از عرض ادب تلفن تماس خود را به خود حقیق دادند و بنده هم پس از مدت گذشت زمان نسبتاً طولانی یعنی همین چند روز پیش به دفتر حضرت آقا تماس گرفتم و در حالی که گوشی تلفن دست آقای منشی بود و یادش رفته بود که جلوی آن را بگیرد می‌فرمودند بگویند نیامده است و اصلاً ایشان مصاحبه نمی‌کنند. و من مات و مبهوت در این طرف و پشت خط تلفن با دنیایی از تعجب که از یک سو در پشت این جعبه جادویی چه قدر جالب و توجه‌برانگیز است و از سوی دیگر این جعبه چه قدر حرف‌ها جادویی و پنهانگیز.

بگذریم فقط خواستم بدانید که مصاحبه‌ها و گفت و گوهای که در خیمه چاپ و منتشر می‌شود بهیچم راحتی نیست که با یک تماس بشود قرار ملاقات گذاشت و مصاحبه‌ای را تنظیم نمود.

اگر نکته دوم و آن هم مربوط می‌شود به «توزیع نشریه» که احساس می‌کنم نشریه در زمان مناسب و براجتی در دسترس شما قرار نمی‌گیرد. خوب اگر ذکر نکته‌ای و یا راهنمایی مناسبی را برایمان جالب توجه و راهگشا می‌دانید بیان فرمایید استفاده خواهیم کرد و تنها به نقد بدی‌ها نپردازیم. ببخشید هیأت مکتوب امام حسین بدی ندارد منظور همان کمبودها و کاستی‌ها بوده که مقصر آن هم خود شما می‌باشید که این نکات را برایمان بیان نمی‌کنید.

و اما آخرین نکته آن که دلم می‌خواست در این شماره از خیمه تمام ستون‌ها و صفحه‌ها را مجدداً برایتان تعریف کنیم و با توضیح کوتاهی برای تمام عناوین ستون‌ها و صفحه‌ها، شما را با نشریه خودتان بیشتر آشنا کنیم که نشد. اقا در این شماره صلوات، خطبه و زمینه را برایتان معرفی می‌نماییم:

صلوات:

مانند تمام مجالس‌های مذهبی و سنتی که با صلواتی شروع می‌شود ما هم شروع کارمان را در این هیأت مکتوب حسینی با صلوات آغاز کرده‌ایم که امیدواریم شروع مبارکی بوده و هست.

در ستون صلوات جمالتی از بزرگان دین و ائمه معصومین علیهم‌السلام و علماء و مراجع را خواهید خواند.

خطبه:

دل نوشته‌های یکی از خادمان این هیأت مکتوب بنام مدیر مسئول است که به ذکر نکات مهم مناسبتی آن هم از نوع مذهبی و بیان نکات ارزنده‌ای می‌پردازد که احساس می‌کند خواندن آن برای مخاطبان خیمه ضروری و مفید است.

زمینه:

عنوان تمام مقالاتی است که امید داریم زمینه‌سازی برای به کمال رسیدن تمام هیأتی‌ها باشد و این نکته را هم بدانید که بزرگ‌ترین مراد و خواسته‌ی دوستان شما در خیمه از این نام‌گذاری این بوده است که شما را هر بار به حال و هوای هیأت ببرند.

هر گاه صفحات این هیأت مکتوب دل شما را لرزاند و یا نکته‌ای را خواندید که اشک شما را درآورد و یک «یا حسین» از تمام وجودتان کشیدید، دوستان خود را در هیأت مکتوب خیمه دعا فرمایید.

مربوط به صفحات «علم و کتل» و «پیر غلام» می‌باشد، خوانندیم. حتی الکترونیک تلاش خود را در زمینه ی چاپ آثار ارشاد آری می‌نمایند. برادر مهدی قاضی زاده - مقله سرنامی شما را کربلای را مطالعه کردیم. ای کاش در این متن، با جزئی نگری و توصیف زوایای پنهان و ناگفته ی این سفر معنوی، زمینه ی بهره مندی بیشتر ما و خوانندگان تشریح را فراهم می‌آوردید. ان شاء الله بتوانید با تجدید نظر در متن و بازنویسی آن، به این هدف مقدس و هنری تأیید شوید.

نامه‌های شما عزیزان رسید:

رحمت الله مهربان - بستک (استان هرمزگان)
مهندس امیر مهر آبادی - تهران
حکیمه ی اصفری - اهر
تقی رحمانی - فریدون کنار

دقیق به کار ترفه است. ظاهراً حرف (م) در پایان کلمات را قافیه در نظر گرفته‌اید که این مایه ی عدم تکوین موسیقی شعر تان شده است. تنها مورد دقیق و صحیح کار برد قافیه در شعر این بیت است:

به دیدارت آرایش جان کنم
ز من هر چه خواهی تو فرمان کنم!
امید است با دقت نظر در مباحثی که تقدیم شد، سعی در رفع عیوب ساختاری شعر تان داشته باشید.

خواهر فرزانه رضوانی نژاد - شهرری
سه غزل زیبایی شما با عنوان‌های «کوی عشق»، «دلی بی ادعا» و «چه می‌شود که بیایی» را خواندیم. ان شاء الله در شماره ی آینده، غزل «دل بی ادعا» را زمزمه خواهیم داشت.

برادر سید محمّد طباطبائی - دامغان
از اظهار لطفی که نسبت به تشریح ی خیمه داشتید، تشکر می‌کنیم. ضمناً مطالب شما را که

برادر سعید زینالی - خوی
شعر «همای عالم» شما را خواندیم و بهره بردیم. ازین که با مجله ی خودتان - «خیمه» - مانوسید و آثار خود را ارسال می‌کنید، بسیار خوشندیم.

اشتیاق شما در ارائه ی ترواوات ذهنی تان در قالب هنری، ستودنی است.

درباره ی شعر ارشاد آری تان نکته ی مهم را متذکر می‌شویم؛ به این امید که در این عرصه، آگاهانه تر و دقیق تر، به فعالیت بپردازید.

۱- شعر ارشاد آری از لحاظ «وزنی» دارای اختلالاتی است. لازم به ذکر است، وزن از عناصر مهم موسیقایی شعر سنتی است و لازم است با آن آشنایی کامل بیاید. مطالعه ی اشعار شاعران برتر و دسته بندی وزن‌های شعر شاعران، مسلماً شما را در تمرکز ذهنی از لحاظ موسیقایی یاری خواهد کرد.

۲- «قافیه» دومین عنصر شعری است - از لحاظ موسیقایی - که در شعر شما به شکل

نمایندگی‌های بخش نشر پد خیمه

- آران میمانک - خیابان امام خمینی (ره) - سه راه معین آباد، کاتب نلیفانی مهرآزین
مسئول: آقای حیدرقلیان
تلفن: ۰۲۲-۲۷۲۰۶۰۰
- اراک - خیابان امام خمینی، کوچه باروخصار، تکلیه بابک‌خانیف
مسئول: آقای محسن جولایی
تلفن: ۰۸۱-۲۲۲۵۷۱۲
- اصفهان
مسئول: آقای محمّد طاهری
تلفن: ۰۲۱-۴۹۹۰۴۹۸
- ارومیه - خیابان عمار، مسجد عمار
مسئول: آقای خبیر مومنی
تلفن: ۰۹۱۳۳۳۳۳۳۳
- اسفند - خیابان امامزاده عبدالله، چهارشنبه‌بسی، بیت‌زهره، حیات با فاطمه الزهرا (س)
مسئول: آقای محمّد قاسم اشکری
تلفن: ۰۱۱-۲۳۳۳۵۲۰۰
- بندر انزلی - خیابان شهید مطهری، پشت داروخانه شانه برزی رازی، دفتر هیات رزمندگان اسلام کتزی
مسئول: آقای حسن روحی
تلفن: ۰۱۱-۵۵۲۹۵۰۰
- پولیس زهرا - خیابان ولی عصر غربی، پلاک ۲۲۳، موسسه کاتبینوری خیمه
مسئول: آقای روح‌الله مرایی
تلفن: ۰۲۸۲-۲۲۲۵۰۰
- تهران - میدان شهید خیابان مجاهدین اسلام، چهار راه ایستاد، شماره ۲۳۳، انتشارات اسبوی
مسئول: آقای مهدی امیری
تلفن: ۰۲۱-۲۰۲۱۰۵۳۲

- تهران - میدان قفس، روبروی بیمارستان شهید اول بازار، کوچه شهید حیدری، کتابفروشی اسامی
مسئول: آقای اسامی
تلفن: ۰۲۱-۲۷۳۴۳۳۳
- تهران - خیابان ۱۷ شهریور، پشت آتش‌نشانی، داخل پارک زینت‌الحسین
مسئول: آقای علی افتخاری
تلفن: ۰۲۱-۳۵۱۷۵۷
- تهران - میدان انقلاب، اول کارگر جنوبی، پاساژ مهستان، طبقه دوم، پلاک ۳۵، مؤسسه فرهنگی انتشارات اسامی
مسئول: آقای رحیمی
تلفن: ۰۲۱-۳۱۸۷۷۱۷
- تهران - خیابان ایران، پایین تر از سفلی، جنب کوچه ی ملکی، پلاک ۸۸، صوت‌المهدی (م.ج)
مسئول: آقای موحیدی
تلفن: ۰۲۱-۳۱۸۷۷۱۷
- تبریز - جنب حرم مطهر حضرت احمد بن موسی (شاهچراغ)، نباشگاه، نامه کتاب، حضرت شاهچراغ
مسئول: آقای عبدالستور پورسنته
تلفن: ۰۲۱-۲۲۲۸۱۹۶
- فروین - خیابان شهید نصاری، پاساژ امام خمینی، دفتر فرهنگی روایت
تلفن: ۰۲۸۱-۲۲۲۹۲۲۲
- قم - گذر خان، انتشارات حل بی
تلفن: ۰۲۵۱-۷۷۳۸۵۲
- قم - پاساژ قفس، محصولات فرهنگی شهیدان گننام
مسئول: آقای هادی اسکندری
تلفن: ۰۲۵۱-۷۷۳۳۷۰۲
- کرج - بین میدان توحید و میدان شهید خیابان مطهری، جنب خیابان اول مرکز فرهنگ شیر
مسئول: حسین زار
تلفن: ۰۲۶۱-۲۲۲۷۷۰۵

- کرج - میدان کرج، خیابان فروین، خیابان دکتر هماهون، جنب بانک ملی شمه دکتر هماهون، مرکز فرهنگی رضوی
تلفن: ۰۲۶۱-۲۲۲۹۹۵۵
- کرمان - بازار جمهوری، خیابان امام جمعه، شرکت نیمان بردار
مسئول: آقای میرزاده
تلفن: ۰۲۱-۲۲۲۳۳۳۳۳
- کرمان - خیابان حضرت امام خمینی (ره)، بین آفتاب ۱۶ و ۱۸، طبقه بالا، فروشگاه فرهنگی خیمه
مسئول: آقای سید جواد حسینی
تلفن: ۰۲۱-۲۲۲۳۳۳۳
- مشهد - چهار راه شهید پاساژ فیروزه، مؤسسه افق
مسئول: آقای طارقی
تلفن: ۰۵۱۱-۲۲۱۰۱۵۲
- نخب آباد - خیابان شهید منتظری شمالی، حوزوی، علمه جامعه علمیه امام منتظر
مسئول: آقای محمود شکر
تلفن: ۰۲۲۱-۲۲۲۲۲۲۲
- هدان - میدان امام، پاساژ قائم، طبقه دوم، فروشگاه
تلفن: ۰۲۱-۲۲۲۲۲۲۲
- یزد - بازار ۱۷ شهریور، کوچه مسجد الرسول، روبروی
مسئول: پلاک ۱۰
تلفن: ۰۲۵۱-۲۲۲۱۶۵۱
- سمنان - شهرک گلستان، بازار نهرستان، شکوفه اول، پلاک ۲۳
مسئول: آقای علیرضا امیری
تلفن: ۰۲۳۱-۲۲۲۲۲۲۲

نام و نام خانوادگی:

شغل:

تحصیلات:

تلفن تماس:

نشانی محل کار:

کد صندوق پستی:

نشانی محل سکونت:

امضاء

برای پیوستن به جمع خادمان اولین هیأت مکتوب حسینی کافیهست تا این برگه را تکمیل کرده و همراه یک قطعه عکس، یک برگ فتوکپی شناسنامه و یک نمونه از آثار قلمی خودتان به آدرس دفتر نشریه ارسال نمایید.
برای خبرنگاران افتخاری نشریه کارت خبرنگاری صادر خواهد شد.

اسلام!

حتماً بارها زیر خیمه‌ی سیدالشهدا رفته‌اید و در آنجا، عاشقانه گریسته‌اید و دل باخته‌اید. پله «خیمه» حم هیأتی مکتوب است که به عشق خدمتگزارانی به عاشقان، پیروغلامان، جوانان و نوجوانان هیأتی به چهره‌ی مطبوعات پیوسته و درست مانند زنان و دختران هیأتی، بدون توقع و چشم داشتی و فقط به عشق خدمت به خیمه نشینان منتشر می‌شود.

- اگر خیمه را بخوانید و پسندیدید، باعث افتخار ماست که به یاران خیمه پیوندید.
- «خیمه» اولین هیأت مکتوب حسینی، نشریه‌ای است که با گرایش ادبی و فرهنگی مطالبی را در زمینه‌ی اعتقاد، مسائل، مشکلات و دغدغه‌های تمام هیأتی‌ها منتشر می‌شود.
- 1- نظر تان در مورد خیمه؟
 - 2- کدام مطلب «خیمه» را بیشتر می‌پسندید؟
 - 3- فکر می‌کنید جای چه نوع مطالبی خالی است؟
 - 4- خیمه را در یک جمله تعریف کنید؟

انتقادات و پیشنهادات شما:

